

سورن



عبدالله شادان در نقش بکتاش



محمد نذیر در نقش حارث



Ketabton.com

رئیس دولت و صدر اعظم فرمودند:

در قدم اول مصروفیت کلی راجع به مسایل اقتصادی افغانستان است

قانون اساسی افغانستان دموکراتیک و مترقی خواهد بود

ریاست عمو می دفتر جمهوری
خبر داده است که اخیرا بنام
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
مصاحبه ای با بنام علی گولدیپ نیایار
نمایند روز نامه ستیسمن چاپ دهلی
جدید بعمل آورده اند که متن آن قرار
آتی است :

روزنامه جمهوری در شماره ۱۱ نور خود متن مصاحبه بنام علی گولدیپ نیایار
روزنامه ستیسمن چاپ دهلی بعمل آورده اند به چاپ رسانیده است که اینک ما آنرا به خوانندگان عزیز این
مجله تقدیم می نمایم .

وقت آنرا امروز تعیین کرده نمیتوانم،
دریک وقت مناسب قانون اصلاحات
ارسی را اعلام کنیم .

سوال - ایده الهایی را که در
خطابه های خود بعد از انقلاب بیان
کرده اید مطالعه نموده ام . به نظر
شما تا چه اندازه به تطبیق آنها موفق
شده اید ؟

جواب - البته ایده الهایی که گفته
شده آرزو های طبیعی است که عملی
ساختن آنها وقت و زمان بکار دارد
مطالبی که تا حال گفته شده فعلا همه
تحت غور و مذاکره و مباحثه است و
طبعا وقت بکار دارد که تطبیق شود
در قدم اول مصروفیت کلی راجع
به مسایل اقتصادی افغانستان است
و مادرین قسمت نسبتا پیشرفت هایی
کرده ایم و امیدواریم که برای کشور
نتایج مفیدتر بدست آید .

سوال - اقداماتی که درین مدت
در راه در زمینه شده چه بوده است ؟

جواب - اگرچه تفصیل تمام مسایل
ببرداریم البته این چند لحظه مختصر
کفایت نخواهد کرد . در صورتیکه
آرزو داشته باشید درین قسمت معلومات
بیشتر بگیرید وزارت های مربوطه
افغانستان در اختیار شماست و برای
شما تفصیلات خواهند داد .
سوال - اگر اشتباه نکرده باشم
شنیده ایم که در مورد اصلاحات
ارسی ، پلان نظری موجود است آیا
درین باره تا کنون کدام اقدامات
شده است ؟

جواب - اصلاحات ارضی نزد ما
یکی از اهداف بارز انقلاب است
که از همان آغاز انقلاب شروع به
مطالعه آن کرده ایم و تا حال مطالعات
آن ادامه دارد و کاملا تکمیل نگردیده
است . امیدوار هستم در مدتی که

جواب - بصراحت گفته نمیتوانم
درین مورد موفف خود را قبلا واضح
ساخته اند ، لیدر های پشتون و بلوچ

قبل کشف گردید چیز دیگری صورت
نگرفته است .

سوال - اگر غلط نکتی گفته شده
که در توطئه کودتا پاکستان زید خیل
بوده آیا این حقیقت دارد ؟

جواب - در اینکه دست خارجی
در اقدام کودتای خائنین ملی شریک
بوده جای شک و شبیه ای نیست و
درین مورد شواهد و مدارک کافی در
دست داریم . البته نام پاکستان را
رسمی نیز ذکر کرده ایم و در جواب
بنامعلی جمیل الرحمن مدیر روز نامه
نیوتایمز پاکستانی نیز جواب ایسن
سوال را به صراحت داده ام .

سوال - آیا فکر میکنید که احوال
حالا عادی شده و هیچ خطری از هیچ
سودیده نمیشود ؟

جواب - هیچ مملکت به هیچ
صورت برای همیشه از خطرات
مصئون بوده نمیتواند .

سوال - در باره پشتو نستان
روایات مختلف شنیده ام . گفته می-
شود که بین غفار خان و اجمل ختک
ملکوره های مختلف موجود است و
بعضی از این اشخاص تنها خود مختاری
داخلی میخواهند نظر شما چیست ؟

جواب - چون عین سوال را قبلا
به بنامعلی جمیل الرحمن مدیر روزنامه
نیوتایمز به تفصیل جواب داده ام ،
نمی خواهم آنرا تکرار کنم و بیش
از آن چیزی اظهار کرده نمیتوانم .

یقین دارم شما خود آنرا مطالعه کرده
اید . ولی اینقدر تذکر میدهم که لویه
جرگه ها و شوراهای و حکومتات افغانستان
درین مورد موفف خود را قبلا واضح
ساخته اند ، لیدر های پشتون و بلوچ

سوال - پاکستان همیشه هندوستان
را مشتم میسازد که در مورد پشتونستان
افغانستان را تحریک و تشویق

میکند . تبصره شما درین مورد
چیست ؟

جواب - در اینکه با هند علایق
بسیار دوستانه داریم جای شک و
تردید نیست . اما طور یکه رفقای
هندی ما میدانند موضوع پشتونستان
و سر نوشت مردم آن بسیار قبل از
آزادی هند و بوجود آمدن پاکستان
وجود داشته و همیشه موضوع متنازع
فیه بین ما و حکومت هند برتاوی
و امروزین ما و پاکستان بوده و می-
باشد . پس با داشتن چنین یسک
سابقه طولانی چطور پاکستان گفته
میتواند که هند افغانستان را درین
قسمت تحریک و تشویق میکند .

سوال - میتوانم بپرسم که آیا
درین باره منظور حق خود را درست
است ؟

جواب - بلی ، همه چیز مربوط
به آرزو ها و خواسته های خود مردم
ولیدر های پشتون و بلوچ است . حق
خود ارادیت بهترین راه برای حل
این قضیه است . باید این حق به
تمام معنی و با شرایط اصلی آن
به مردم پشتون و بلوچ داده شود .

سوال - گفته میشود که افغانستان
در جنگهای سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ بین
پاکستان و هند موقع خوبی را برای
بدمست آوردن اهداف خود از دست
داده است . آیا این ادعا حقیقت
دارد ؟

جواب - من درین مورد چیزی
گفته نمیتوانم زیرا من در آن وقت
وظیفه ای نداشتم .

کسانی که در آن زمان مسوولیت
داشتند البته مسایل را از نگاه
خوش قضاوت میکردند .

سوال - فرضا اگر شما رئیس
دولت میبودید چه اقدامی را لازم
میدانستید ؟

جواب - اگر من در راس کار می-
بودم بادر نظر گرفتن شرایط و ایجابات
وقت البته تصمیم خود را میگرفتم .

سوال - میخواهم بدانم شما درین
قسمت چه کمکی را از هند توقع
دارید ؟

جواب - درین قسمت مانده تشباز
هند بلکه از تمام کشور های دوست
و عدالت پسند آرزو داریم که جانب
حق و عدالت را بگیرند .

سوال - وقتی اخیرا بنامعلی بوتو
را دیدم بمن گفت از آنچه شما به
مردم و مخصوصا محصلین افغانستان
میگوید پریشان است .

وی همچنان گفت نمی توانم
موضوعات مخصوصا وقتیکه مسا له
تجزیه مجدد پاکستان در بین باشد
سطحی بگیرد . آیا درین مورد چیزی
گفته میتوانید ؟

جواب - اگر بنامعلی بوتو از مصاحبه
من با مردم و محصلین خود مانده
و پریشانی دارد اختیار بخود داوست
و اگر او ایسن گفتار های مرا به
نظر سطحی نمی بیند باز هم اختیاریه
خود اوست . اینکه گفته است يك
مملکت بعد از تجزیه مسوولیت تجزیه
شدن خود را حس میکند ، به نظر
ما بنامعلی بوتو از همه کس دیگر
بیشتر مسوول تجزیه خاك خود بوده
نهما و روزی تاریخ پاکستان قضاوت
خواهد کرد که مسوول حقیقی تجزیه

سوال - پاکستان همیشه هندوستان
را مشتم میسازد که در مورد پشتونستان
افغانستان را تحریک و تشویق

رئیس دولت و صدر اعظم معین وزارت خارجه پولند را پذیرفتند

متن بیانیۀ وزیر معادن و صنایع به مناسبت روز بین المللی کارگر

پولند ۷ روز با رئیس دولت و صدر اعظم معین وزارت خارجه پولند روز ۸ نور نیز به معین سیاسی وزارت امور خارجه مذاکره کرد و ساعت سه بعد از ظهر همان روز از موزیم کابل دیدن کرد.

قراریک خبردیگر بناغلی چاپلا قبل از ظهر روز ۷ نور با بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ملاقات و روی موضوعات مورد علاقه مذاکره کرد.

معین وزارت امور خارجه پولند روز ۸ نور نیز به معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان مذاکره کرد و ساعت سه بعد از ظهر همان روز از موزیم کابل دیدن کرد.

قراریک خبردیگر بناغلی چاپلا قبل از ظهر روز ۷ نور با بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان مذاکره کرد و ساعت سه بعد از ظهر همان روز از موزیم کابل دیدن کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خدای بزرگ و توانا .
امروز روز اول می بنام روز کارگر در وطن عزیز مادر فابریکات و محل کار کارگران طبق ارشادات رهبر دولت انقلابی افغانستان بناغلی محمد داود موسس جمهوریت تجلیل میگردد .

جای افتخار است از اینکه در چنین مرحله ای اجازه دارم تا برای تمام کارگران وطن عزیز و همه کارگران جهان از صمیم قلب تبریک بگویم .

کارگران عزیز ! متیقنم که مردمان کارکن و زحمت کش دولت افغانستان استعداد آنها دارند که در تحت رهبری این نظام مسترقی و انقلابی عقب ماندگی های سالهای مستعادی وطن خویش را یکی بعد دیگری از بین بردارند از آنرو اتحاد و زحمتمندی همه آنها بیکه کار میکنند از خود گذری و فداکاری بی حد و حصر را امروز اینجا می نمایند تا شاید مثل اینکه در دیگر ممالک از نمره کار و فداکاری نسل های گذشته امروز نسل موجود شان یک زندگی آرام و آبرو مند را به ارث برده اند .

همه ما و شما توانسته باشیم به نسلهای آینده و نسل نمره آبرو مند کار و زحمات خویش را بایاد کار گذاشته و بدین وسیله مشکلاتی را که اکنون در مقابل ما قرار دارد از پیشروی فرزندان فرزندان وطن خود پیش برداشته باشیم .

رهبر انقلاب مادر بیانیۀ تاریخی اول سنبله ۱۳۵۲ در این باره چنین می فرماید:
دروضع کنونی کشور ما اکثریت مطلق مردم از حقوق و نعمات مادی و معنوی محروم اند و از لحاظ اجتماعی در شرایط دشوار بسر می برند دولت جمهوری در جمله نخستین اقدامات خویش حد اقل دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کار آنان تعیین خواهند کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت .

دولت قانون مترقی و دیمو کراتیک بسازد و به منظور اصلاح و بهبود شرایط کار و تامین مسؤولیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران صنعتی و زراعتی وضع و تطبیق خواهد کرد .

وزارت معادن و صنایع دولت جمهوری افغانستان که متکفل امور کار و کارگر می باشد بنامی از این مرام عالی و مترقی دولت جمهوری تا وقتی که مسوده قانون جدید کار که محتوی مطالبه همه جانبه علمی و مترقی است مراحل قانونی را طی نماید عجلتاً برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی و بلند بردن سطح تولید و انکشاف صنایع در درمورد تعیین ساعات کار و اعطای بعضی امتیازات برای کارگران موسسات صنعتی طبق هدایت رهبر انقلاب مقرراتی را وضع نمود و بعد از تصویب در ساحه تطبیق گذاشت . با اساس این مقررات قبلاً مجموع ساعات کار که در اکثر موسسات صنعتی در یکسال به ۳۰۶۰ - ساعت می رسید اکنون به ۲۳۵۲ - ساعت در یکسال تنزیل داده شد و حد اقل مزد که قبلاً با اساس فی ماه ۴۵۰ - افغانی به کارگر پرداخته میشد اکنون به نهمصد افغانی در ماه بلند برده شد . اکنون کار



بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم موقعیکه معین وزارت خارجه پولند را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

روز بین المللی کارگر در داخل فابریکات و محل کار کارگران تجلیل گردید

به تاسی از ارشادات رهبر دولت انقلابی ما بناغلی محمد داود موسس جمهوریت روز اول مسی مطابق ۱۱ نور که مصادف با روز بین المللی کارگر میا شد در داخل فابریکات و صنایع به مناسبت بهداز خبرهای پشتوی وزارت معنایات به تقریب روز بین المللی کارگر تکت پستی فوق العاده برنگ و صحافت مرغوب نشر نموده که سر از ۱۱ نور کارگردر بسته خانه های شهر مورد استفاده قرار داده شد .

وزارت معنایات به تقریب روز بین المللی کارگر تکت پستی فوق العاده برنگ و صحافت مرغوب نشر نموده که سر از ۱۱ نور کارگردر بسته خانه های شهر مورد استفاده قرار داده شد .

بناغلی محمد داود موسس جمهوریت روز اول مسی مطابق ۱۱ نور که مصادف با روز بین المللی کارگر میا شد در داخل فابریکات و صنایع به مناسبت بهداز خبرهای پشتوی وزارت معنایات به تقریب روز بین المللی کارگر تکت پستی فوق العاده برنگ و صحافت مرغوب نشر نموده که سر از ۱۱ نور کارگردر بسته خانه های شهر مورد استفاده قرار داده شد .

معاون صدارت مراتب تسلیمت خود را ابراز کرد



موقعیکه دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی مراتب تسلیمت و عہدہ ریزی خود را بہ مناسبت وفات فرانس جوناس رئیس جمہور اتریش در کتاب مخصوص درج نمینماید.

دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی بروز شنبہ ۷ نور بہ سفارت کبری اتریش رفتہ مراتب تسلیمت و عہدہ ریزی خود را در کتاب مخصوص کہ بہ مناسبت وفات فرانس جوناس رئیس جمہور اتریش در آن سفارت گذاشتہ شدہ بود درج و امضاء کرد. همچنان بعضی از اعضاء کابینہ ما سورین عسکری و ملک و گوردیلو ماتیک مقیم کابل قبل از ظہر و بعد از ظہر با امضای کتسہ بہ مذکور مراتب تعزیت شان را ابراز کردند.

بقیہ صفحہ ۳

بیانیہ وزیر معادن و صنایع بہ ...

دریک ہفتہ از چہل و پنج ساعت و اضافہ کاری از ۲۵ ساعت در ہفتہ بیشتر شدہ نمی تواند کہ مجموعاً ہفتاد ساعت شود در حالیکہ سابق تا ۸۴ ساعت از یک نفر در ہفتہ کار گرفتہ میشود. برای آہنہایی کہ سن شان ۱۸ و یا از ۱۸ سال بالا باشد و سابقہ کار نداشتہ باشند بہ صفت شاگرد در موسسات صنعتی قبول میشود کہ دورہ شاگردی این اشخاص از شش ماہ تجاوز نکرده و در این مدت شاگرد از حداقل مزد شاگردی کہ ماہوار ہفتصد افغانی میشود مستفید میگردد. برای تأمینات اجتماعی کارگران موسسات صنعتی باندازہ پنج فیصد مزد ماہوار کارگران از بودجہ خود موسسہ وسہ فیصد از مزد کارگران وضع و بحساب معینہ در بانک انتقال دادہ میشود. وبہ اینصورت تضمین تادیبہ حقوق تقاعد برای کارگران صنعتی کشور از طرف حکومت جمہوری عملی گردیدہ و بہ قسمیکہ آیندہ ماہورین دولتی از نظر حقوق تقاعد تضمین گردیدہ و برایشان در دورہ تقاعد یک مبلغ معاش دادہ میشود بہ همین قسم برای کارگران موسسات صنعتی کشور نیز این معاش تقاعدی بعد از سن معینہ تادیبہ میشود تا در ایام پیری بتوانند

روابط دوستانہ و ہمکاری

مہر بین افغانستان و پولند ہ میتواند توسعہ و تقویت یابد

ہمچنان بناغلی چایلا بتاریخ ۷ نور با بناغلی دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نمودہ و راجع بہ روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بناغلی یان چایلا بناغلی محمد خان جلال وزیر تجارت و بناغلی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ و بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان نیز ملاقات و مذاکرات بعمل آورد.

مذاکرات معین های وزارت خارجہ دو کشور بتاریخ ۸ و ۷ نور ۱۳۵۳ در وزارت امور خارجہ صورت گرفت طی این مذاکرات طرفین روابط دوستانہ و ہمکاری های مہم موجود

بین دو کشور را در ہمہ ساحات مخصوصاً ساحہ اقتصادی ونوع و طرق توسعہ و تقویت آنہا را مورد مطالعہ قرار دادہ و موافقہ کردند کہ این روابط و ہمکاریہا میتواند بر اساس روحیہ احترام متقابل علم مداخلہ در امور داخلی یکدیگر، مساوات و دوستی بین کشور ہا کہ میزہ دایمی روابط و ہمکاری افغانستان و پولند میباشد توسعہ و تقویت یابد.

طرفین راجع بہ اوضاع بین المللی مسایل مورد علاقہ دو کشور و انکشاف او ضاع در منطقہ های مربوطہ شان نیز مذاکرات و تبادل افکار نمودند.

بناغلی یان چایلا معین وزارت امور خارجہ جمہوریت مردم پولند از بناغلی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ جمہوریت افغانستان دعوت نمود تا از پولند دیدار رسمی و دوستانہ بعمل آورد این دعوت باتشکر پذیرفتہ شد.

بناغلی یان چایلا معین وزارت امور خارجہ پولند کہ بدعوت بناغلی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ برای یک مسافرت رسمی و دوستانہ بکابل آمدہ بود روز دوشنبہ ۹ نور عازم کشورش گردید.

بناغلی وحید عبد اللہ معین سیاسی بناغلی محمد انور نوروز معاون ریاست تشریفات وزارت امور خارجہ، سفیر کبیر و بعضی از اعضاء سفارت کبری پولند، برای و داع بناغلی چایلا در میدان ہوائی حاضر بودند.

در ختم مسافرت چایلا در افغانستان اعلامیہ مطبوعاتی ذیل صادر شدہ است.

بناغلی یان چایلا بناغلی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ جمہوریت افغانستان بناغلی یان چایلا معین وزارت امور خارجہ جمہوریت مردم پولند از تاریخ ۵ تا ۹ نور ۱۳۵۳ از افغانستان بازدید رسمی و دوستانہ بعمل آورد.

بناغلی محمد انور رئیس دولت و صدراعظم بناغلی یان چایلا را پذیرفتہ باوی ملاقات و مذاکرات دوستانہ بعمل آورد.

بناغلی یان چایلا تمہیات گرم بناغلی ادوارد کبیریک سکرتر اول حزب کارگران متحد بناغلی ہنریک یابلو نسکی رئیس شورای دولتی و بناغلی پیوتر یارو سیویچ صدراعظم جمہوریت مردم پولند را بہ رئیس دولت و صدراعظم افغانستان رسانید. بالمقابل بناغلی محمد داود از معین وزارت خار جہ پولند خواہش کردند آرزومندیہای صمیمانہ ایشان را بہ زعمای کشور دوست پولند ابراز نمایند.

و اجتماعی شان پرو گرم های وسیعی را تحت مطالعہ قرار دادہ است کہ مطابق نورم های بین المللی و میثاق های مصوبہ کنفرانس های بین المللی کاربرد تطبیق و عملی شدن آن آئندہ درخشان تری را برای کارگران عزیز و خانوادہ های شان رونما خواهد کرد یکی از مشکلات عمدہ عصری کہ در آن زندگی داریم از یک طرف توسعہ فاصلہ است کہ روز بروز بین کشور های غنی و کشور های نادر موجود میشود و از جانب دیگر مسالہ ازدیاد نفوس را کہ بہ شکل بر ساقہ در جہان رویہ افزایش است باید در نظر داشت این دو عامل ہم ما نتایج رشد اقتصادی را بی حاصل نساختہ است.

در بعضی از کشور های جہان سوم گر چہ تولیدات رویہ افزایش است اما بہ شکل نمیتواند سویہ حداقل حیات را برای نفوس کہ در حال تکثیر است مہیا نماید، در این کشور ہا تعداد قلیل مردم سویہ حیات بخور و نمیر دارند در حالیکہ میلیونہای دیگر بدون آنگہ در انکشاف اقتصادی سہم بگیرند و با از نمرہ های آن برخوردار شوند بیکار اند برای حل وجارہ جویی آن مشکل باید امکانات ایجاد کار و ازدیاد کار مواد کہ تا اندازه زیاد سرنوشت کشور های در حال رشد بہ آن مربوط است

جستجو گردد کہ این موضوع نیز با ہمیتی کہ دارد از طرف حکومت جمہوری جوان افغانستان در داخل پلانہای عمومی اقتصادی و اجتماعی کشور تحت مطالعہ قرار دارد.

در این روز خجستہ وظیفہ خود میدانیم رضا یتیمی و خوشنودی دولت و حکومت جمہوری را از آن کارگرانی کہ بطور ر ضاکار سہم فعال در پیشرفت تولید گرفتہ برای رشد اقتصادی و تقویت صنایع ملی علاوہ بر ساعات معینہ اضافہ کار نمودہ اند و میکنند اظہار نماید. و این فداکاری ایشان کہ نشانہ پشتیبانی عمیق اوشان مطابق مشی دولت انقلابی برای اعتلا و پیشرفت افغانستان عزیز

طیارہ توین اتر بمو سسہ با ختر افغان الوتہ تسلیم دادہ شد

طیارہ توین اتر مودل ۳۰۰ کہ از طرف حکومت کانادا بہ دباختر افغان الوتہ مساعدت شدہ بود روز ۷ نور ضمن مراسمی بہ آن موسسہ تسلیم دادہ شد.

بناغلی ہملارد ہادون سفیر کبیر غیر مقیم کانادا در افغانا نستان ساعت پنج عصر روز ۷ نور کلید و اسناد مربوط بہ این طیارہ را بہ بناغلی سلطان محمود غازی رئیس عمومی ہوا یی ملکی و توریزم تقو یض نمود.

بناغلی غازی در این موقع از روابط حسہ بین دو کشور یادآوری نمودہ ضمن ابراز تشکر از این مساعدت ہمکاری مزید بین دو کست جمہوری افغانستان و کانادا را آرزو نمود. طیارہ کہ بہ دباختر افغان الوتہ از طرف کانادا اہدائشہ با سامان فالتوی آن اضافہ از نہصد ہزار دالر قیمت داشتہ و قرار است از آن در پرواز های داخلی استفادہ گردد.

در مراسم تسلیم دہی رئیس باختر افغان الوتہ و امر عمومی میدان ہوائی بین المللی کابل وعدہ دیگر از اراکین ریاست عمومی ہوائی ملکی و توریزم و اعضاء سفارت کبری کانادا حاضر بودند.

میباشد شایستہ قدر دانی و تشکراست.

در خانہ موفقیت های درخشان و تقویہ و بیہود وضع اقتصادی و اجتماعی مزید قاطبہ ملت نجیب افغان و با لخصوص کارگران و زحمتکشان این کشور باستانی و انجمنہای ہای قاید ملی و موسس نظام نوین و مترقی جمہوری افغانستان از درگاہ پروردگار تو نا آرزو کردہ این روز خجستہ را برایشان بیکار دیگر تبریک میگویم.

پایندہ باد افغانستان

زندہ باد جمہوریت



شنبه ۱۴ ثور ۱۳۵۳ برابر با ۱۲ ربیع الاول ۱۳۹۴ مطابق ۴ می ۱۹۷۴

روز بین المللی کارگر

در جریان تکامل تاریخ اجتماعی تحولات عظیمی در جهان رو نموده است که حد فاصل دوران انعطاف در تاریخ جوامع است. ولی هیچ تحولی را به پیمانۀ عظمت و بزرگی عصر صنایع نمی توان سراغ کرد. عصریکه با نیرو کار دو روان ساز ترین انسان پی نهاده شد و طبیعت را به گونه ایکه خواست و ایدال انسان بود مطیع مردم روی زمین گردانید. این انسان نیرو مند که تاریخ باتوانایی او همچنان به پیش می رود، باز هم برای رشد و تسریع این حرکت و حاکمیت بیشتر بر زندگی با طبیعت دستباز است.

کارگران نه تنها پس از عصر صنایع این رسالت بزرگ تاریخی را عهده دار بوده اند بلکه در سده های پیشین تاریخ نیز همین مسئولیت سازندگی را داشته اند. بشریت و تمدن امروز مدیون بازوان توانمند و نیرومند این انسان تا ریخ ساز است.

تلاش کارگران این نیروی سازنده که با قدرت و توانایی زوال ناپذیرش طبیعت رام نشدنی و سرکش را مطیع خود ساخت و وزیر سلطه خویش در آورد، فقط بخاطر راه و آسایش بشر بوده است. تمام پدیده هاییکه امروز در جهان در خدمت انسان و برای آرا می و آسایش اوست محصول کار و زحمت همین کارگر است. ازینرو کارگران در سراسر جهان به پاس خدمات فراوان و عظیم که برای بشریت انجام داده اند سزاوار احترام بسیار اند. برای بزرگداشت مقام کارگر است که روز اول ماه می منجبت روز بین المللی کار در تمام جهان با مراسم خاص تجلیل میشود.

کارگران، که در تاریخ کشورها نقش سازنده ای را بازی می کنند و حرکت ایشان و کار ایشان در جهت رشد و تسریع تکامل تاریخ است واجد احترام زیادی در جامعه اند.

بدرک این حقیقت است که امسال روز بین المللی کارگر اول ماه می در سراسر افغانستان بخاطر قدر دانی از مقام کارگر با مراسم خاص و باشکوهی تجلیل گردید. زیرا کارگران باتلاش که در جهت رشد و تکامل تاریخ می نمایند مقام والا و ارزشمندی در جامعه دارند و بایست از کار ایشان و از خدمت های آنها قدر دانی بعمل آید.

ما بخاطر آنکه کارگران در ساختمان جامعه و در فراهم آوری رفاه و سعادت انسان عرق می ریزند و کار میکنند و بخاطر آنکه رنج بی کرانی را برای آسایش بشر متحمل می شوند این روز خجسته و پر میمنت را برای کارگران جهان و افغانستان تبریک و تهنیت میگوئیم.

تصمیم قاطع ، خلیل ناپذیر و دوام دار یک ملت، میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

درین هفته يك تعداد از خوانندگان مجله ژوندون که بیشتر آنها دختر بودند، بد فتر مجله تشریف آورده و تقاضا کردند که بعضی از صفحات اختصاصی مجله ژوندون با کمیت بیشتر بچاپ برسند. مثلا یکی از دخترها می خواست که فو تو رومان اختصاصی مجله ژوندون که هر هفته در دو صفحه نشر میشود در چهار صفحه به نشر برسد. او میگفت: نمی توان برای تمام شدن يك فوتورو مان، مثلا دوسه ماهی انتظار کشید زیرا با خواندن دو صفحه فوتورو مان در يك هفته قناعت آدم فراهم نمی شود و انتظار ما نندن هم برای يك هفته خیلی دشوار است.

یکی دیگر از آنها میخواست که صفحات اختصاصی زنان با کمیت بیشتر نشر گردد و بسهمین ترتیب عده ای تقاضا داشتند که دوسه داستان کوتاه در هر شماره داشته باشیم.

گرچه پس از چند دقیقه صحبتی که با این خوانندگان از جمند مجله ژوندون کردیم تا اندازه ای قناعت آنها حاصل شد که این صفحات

اختصاصی مجله با همان کمیت بیشین نشر گردد. ولی فکر میکنم صحبت همین جا تمام نمی شود زیرا ما باین عقیده هستیم که در مورد تمام نشرات مجله از نظر کیفیت و کمیت بایست هفتاد فیصد خوانندگان و یا حداقل نیم از خوانندگان ژوندون نظر بدهند و این مامول در صورتی می تواند عملی گردد که خوانندگان ژوندون زحمتی بر خو روا دارند و نظریات شان را در مورد اینکه کدام صفحات بیشتر مورد علاقه ای شان است و از ژوندون چه تقاضای دارند، در چند سطر بطور خلاصه به آدرس ژوندون بفرستند تا از روی نظر و پیشنهاد ایشان تصمیم گرفته شود. اینطوری بهتر خواهد بود تا نسبت علاقه خوانندگان مجله ژوندون را در مورد نحوه و چگونگی خواسته های آنها بدانیم تازه ما روشن گردد. چرا که ژوندون برای مردم نشر می شود و این حق از آنهاست که در مورد مسایل و موضوعاتی که در مجله چاپ میشود نظر بدهند و پیشنهاد کنند.



وطن و عقیده

روحیه اسلامی در میان اجتماعات و آشنا ساختن آنها بمسأله و ارزش های زندگی بخش اسلام است. متین تر و مستحکم تر سازند. ایشان مدینه را بحیثیت يك پایگاه و يك مركز ، و بالاخره يك سنگر ، برای اجرای برنامه های همه جانبه و برنامه ها بیکه همه جز در راه مصالح حقیقی جهان انسانیت ، و جز تا مین سعادت و خوشبختی برای همگان ، و جز تبلیغ و ترویج ذهنیت ها و عقاید بشریت ، بمنصه عمل و تطبیق نمی آمد ، تعیین کردند.

این رهبران نامی اسلام در طول مدت هجرت و کارشان در مدینه هیچگاه هم (مکه) را از یاد نبردند و برای آزادی آن از زیر پای ستوران آدم خوار و معنی ناپسند ، پیوسته پلانها پی با خود داشتند .

میکرد ، به تشکیل دولت بزرگ و جامع الاطراف اسلامی ، مؤفق شدند و برنامه های اصلاحی خویش را يك يك پیروز مندانه تطبیق و عملی کردند ، هر حله بمر حله تیر و مند تر شدند و دائره اسلام روز بروز وسیع تر گردید و ارتش اسلام نیز منسجم و بر صلابت بار آمد و زمینه برای نجات و وطن اصلی این رهبران اسلام ، هر روز بیش از روز دیگر ، مساعد تر گردید .

آنها بیکه در دل وادی ها و صحرا های سو زان ، مخفیانه راه مدینه زامی پیمو دند ، حا کمیت و شمو کتی کم نظیر یافتند ، آن (بلالی) که در مکه بدست جا بران نابخورد ، اذیت و شکنجه میدید ، جندی بعد بر فراز کعبه بالا میرود

و با صدای رسای خویش این ندا در می دهد که : **الله اکبر... الله اکبر...** صدایی که زمانی در زیر تازیانه وحشیانه خدا نا پرستان مکه ، آهسته آهسته و زیر لب ، احد... احد میگفت ، اکنون بر فراز کعبه ، این زمزمه را بگوش جفا نیان سر میکند که : **لا اله الا الله محمد رسول الله ...** اما آن دیگران ، آن خونشامان ، آن دشمنان حق و حقیقت و بالاخره آن دشمنان قوی پنجه سعادت بشری ، امروز همه خاموش اند و سر در کفن سیاه تار یخ پیچیده اند و تخم لعنتی برای خویشتن بذر کرده اند .

گفتیم پیشرفت های چشمگیری که بر پایه های اخلاق استوار نباشد و مبادی اجتماعی مثبت و معقولی نداشته باشند ، نمی تواند تائید

کننده سعادت واقعی و حقیقی مردم بار آیند ، و گفتیم این نوع ملت ها در نتیجه ، دیر یازود رو به زوال و انحطاط خواهد رفت ، و اینک در زمینه اینکه آیا پیشرفت های مادی در آخرین درجه و سطح خود ، باز هم آیا توانسته خوشبختی واقعی بیاورد ؟ این را پور را در دامان گفتار خویش می ریزیم :

یکی از مسئله این امور بوهنتون برینستون اضلاع منحه امریکا ، در موقع تحقیق از احوال و چگونگی محصلین و پیرا مون مشکلات ناشی از این رهگذر ، اینگونه اسراز عقیده کرد : قسمت عمده محصلین و محصولات ، گرفتار یکنوع نابسامانی های اخلاقی و روانی اند و بدون شك یگانه عامل ایجاد گرا یین مشکلات و این گرفتاری های روانی و این انحطاط اخلاقی ، پیروی و سر بردن بیک زندگی افراطی و عیاشی های بی بند و باری است که مرز و سرحدی نمی شناسد و نقطه توقفی ندارد .

این دانشمند در نظریات خویش علاوه میکند که ازدواج جوانان در مراحل ابتدایی جوانان ، می تواند حدی برای این رو یداد ها و این انحرافات اخلاقی ، تعیین کند و تا جایی ساحة آنرا محدود سازد ، زیرا در نظرا و محصلینیکه در سنین اول جوانی ازدواج کنند کمتر بانحرافات اخلاقی راضی خوا هند شد .

این دانشمند باتأثر از اظهار این حقیقت تلخ نیز خود داری نمی کند و پوست کنده میگوید که از قام و احصائیه که در دست ما رسیده نشان میدهد که در حدود ۱۲ درصد مجموع محصلین و محصولات در امریکا در نتیجه این بی بند و باری های لجام گسیخته و عیاشی افراطی ، دست به خود کشی میزنند و خوشتن را قربانی افتضا حات اخلاقی میسازند .

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

مولوی عبدالرحیم از دارالعلوم اسلامی بلخ

حضرت ابو لبابه (رض)

این صحابه جلیل القدر که بعضی ها او را بنام رفاعة بن عبدالمنذر انصاری اوسی و گروهی هم بنام بشیر یاد می کنند ، کنیه اش بنامش غلبه یافته از زمره نقباء امت رسول خدا علیه السلام میباشد که با پیغمبر خدا (ص) درسی از جنگ ها که از آن جمله بدر میباشد اشتراک کرده است .

ابن هشام در رساله خود از ابن اسحاق روایت می کند که وی بدر مشاهده نکرده است زیرا رسول خدا علیه السلام نخست عمر ابن مکتوم را بعیت نایب خود در ادای نماز مسلمین درین جنگ موظف نمودند بعدا ابو لبابه از (روحاء) باز گردانیده بعیت کفیل خود تعیین کردند .

ابن هشام باردیگر از اسحاق روایت کرده میگوید که ابوالبابه ابن عبدالمنذر و حارث بن حاطب با پیغمبر خدا (ص) برآمدند و رسول خدا (ص) آن دورا بر باز گشت امر کردند و آنقدر بعد از شلیک چند تیر بسوی دشمن بعدینه بازگشتند .

همچنانیکه پیغمبر اسلام (ص) او را در مدینه در غزوه بدر بسال دوم هجری بعیت نایب خود معین کردند در غزوه سویق که در آن ابوسفیان اراده حمله بر مدینه را داشت بعیت کفیل خود تعیین نمودند . همچنان رسول خدا (ص) او را در غزوه بنی قنیقاع عوض خود گماشتند .

در ماه رجب سال نهم هجری میان مسلمانان و مشرکین غزوه مشکلی بنام غزوه تسولوبا عسره که در آن هوای تابستان خیلی گرم و موسم جمع آوری حاصلات نیز بود ، از فرط دوری راه و ریگزار صحرای وقت و سایل دهنن بیک شتر بنوبت سوار شده برای دو تن روزانه يك خرما تقسیم می شد و آخر چنان بقیه در صفحه ۵۵

آنها در (مکه) نخستین حرکت اصلاحی خویش را که بعیت پایه اساسی قیام اسلامی بشمار می آمد آغاز کردند و مدتی با تحمل شدید ترین دشواری ها ، برای دعوت مردم بسوی حق ، مبارزه نمودند و از هر گونه مساعی ممکنه دریغ نکردند ، و لپی دوام مبارزات ایشان در (مکه) به علت ناسا عد بو دن اوضاع ، و به نسبت محدود بودن مبارزان ، به مصلحت مکه و مردمش ، وهم بمصلحت مبارزه و جهاد نبود ، لذا به اساس ارشاد الهی آنجا را ترك گفتند و بمنظور جستجوی مرکز مساعدی برای تاسیس حکومت اسلامی ، مدینه را مسکن خویش گزیدند .

این پیش آهنگان اسلام همان طوریکه و طیفه خطیر شان ا یجاب

چرا ویلی برانت استعفاداد

درین هفته در حالیکه فرانسه در عین جریان، انتخابات ریاست جمهوری قرار داشته و مبارزه بین رسکارد دستنگ وزیر مالیه وزعیم حزب جمهوری خواه مستقل و فرانسو امیتران رهبر حزب سوسیالست و کاندید مشترک احزاب چپی آنکشور برای احراز کرسی ریاست جمهوری در دور دوم انتخابات جریان دارد بحران سیاسی در یک کشور دیگر اروپای در جمهوری آلمان واقع گردیده که نه ناشی از کدام انقلابیون است و نه از اتراعتصابات و مظاهرات و نه هم ناشی از کدام اختلافی بوده در داخل حکومت آنکشور بلکه این بحران ناشی از یک عمل جاسوسی است که توسط یکی از همکاران نزدیک سیاسی برانت صورت گرفته و این امر منجر به استعفای او گردیده. در نیمه شب ۱۷ آور بصورت ناگهانی اعلام گردید که ویلی برانت صدر اعظم جمهوری آلمان استعفا نموده است. استعفای برانت نه تنها در داخل جمهوری آلمان باعث تعجب و تأثیر عمیق مردم واقع شد بلکه این موضوع اکثر کشور های بلاک شرق و غرب اروپا و سایر نقاط جهان را به تعجب و تحیر اندر ساخت. چه برانت در طول دوره کارش بحیث صدراعظم آلمان عرب و قبل از آن باعث ایجاد و انجام اموری گردیده است که در زندگی مردم آلمان و در امر صلح جهانی ارزش خوبی دارد.

بهر حال آنچه باعث برانداختن ویلی برانت از قدرت می باشد یکنفر مهاجریست که در جمله سه تن از همکاران نزدیک سیاسی اجرای وظیفه میکرد. این شخص کونتر گیوم نام دارد و بعد از مهاجرت به آلمان غربی به حزب سوسیال دموکرات برانت شامل گردید. با شمول خویش به حزب نه تنها یک عضو حزب شد بلکه درین حزب وظیفه ای را بقسم وسیله ارتباط بین اداره برانت و اداره ملی اجرائیه حزب سوسیال دیموکرات اجرا مینمود. گیوم که ۴۷ سال دارد، در سال ۱۹۷۰ بحیث همکار برانت در قسمت پالیسی اقتصادی بکار آغاز نمود گیوم اصلا در سال ۱۹۵۸ به حزب شامل شده و از همان آغاز در فکر آن بود که چطور راه خود را بسوی ارتقاء و پیشرفت در حکومت برانت باز نماید. در حقیقت این خصوصیت او سبب تعجب حلقه های ژورنالیستی شده بود بالاخره مدت کوتاهی سپری نشده که مقامات مسول آلمان غرب کشف کردند گیوم یک جاسوس بود و بر اثر همین امر وقتی وی از یک مسافرت به فرون بازگشت گرفتار شد. همین فعالیت ها و گرفتاری او افتضاح سیاسی بار آورده که در اثر آن ویلی برانت مجبور به استعفا گردید.

روز یک برانت به این بحران مواجه گردید تمام روز مصروف آن بود که در مورد تصمیمی اتخاذ نماید ولی با آنکه رفقایش اصرار ورزیدند از اتخاذ تصمیمی مبنی بر استعفا پیش خود داری کند برانت نامه ای

عنوانی گو ستاف هاینمین رئیس جمهور آلمان غرب نوشته و در آن استعفای خود را اعلان کرد. وی درین نامه تمام مسولیت سیاسی مربوط به قضیه جاسوسی گیوم را خود قبول کرده است.

بدینصورت ویلی برانت که شصت سال دارد و از ۲۱ اکتوبر ۱۹۶۹ بحیث صدراعظم جمهوری آلمان اجرای وظیفه می نمود از صحنه اداری آنکشور کنار رفت برانت از سال مذکور در راس احزاب ایتلافی سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد حکومت را تشکیل داد. وی با وجود آنکه از چوکی صدارت استعفا داد اعلام نمود که به حیث رئیس حزب سوسیال دموکرات باقی خواهد ماند.

حکومت جمهوری آلمان که برانت در راس آن واقع بود در سال ۱۹۷۰ در مذاکراتی سه جانبه گرفت که هدف آن عادی شدن روابط بین آلمان غرب و آلمان شرق بوده و هم ایجاد صلح باعد از کشورهای اروپای شرقی بوده است برانت در حقیقت پانی و مبتکر اوست پولتیک جمهوری آلمان است که هدف آن نزدیکی و ایجاد صلح با بلاک شرق بوده است و علاوه تا ویلی برانت در امر دیتانت شرق و غرب نقش بازی داشته است و بدون شک برانت در مذاکرات خلع سلاح شرق و غرب براندگی خاصی داشت وی در امر همین کار های خود توانست جایزه صلح نوبل را کما می کند.

بهر حال، استعفای برانت جمهوری

آلمان را در یک بحران سیاسی قرار داد و اولین امری را که بایست هر چه زودتر اجرا کند انتخاب شخصی است بحیث جاه نشین برانت اما یک روز بعد از استعفای او اعلان گردید که حزب سوسیال دموکرات تشکیل جلسه داده و هلموت شمیت وزیر مالیه آنکشور را بحیث کاندید حزب برای احراز کرسی صدارت جمهوری آلمان تعیین نمود. قبل از انتخاب وی از طرف حزبش برای احراز این مقام سنیاستمند ایران حکومت آلمان غرب به چنین امری عقیده گام داشتند.

هلموت شمیت مردیست ۵۵ ساله و بحیث معاون ریاست حزب سوسیال دموکرات نیز وظیفه داشت. مقامات رسمی حکومتی جمهوری آلمان معتقد اند که شاید شمیت می تواند بحیث صدر اعظم آنکشور به تاریخ ۱۶ می طرف قبول واقع شود مقامات مذکور فکر میکنند که وی شخصی با نیروی و صاحب نفوذ است و از دیر زمان باینسو بحیث جانشین برانت فکر میشود.

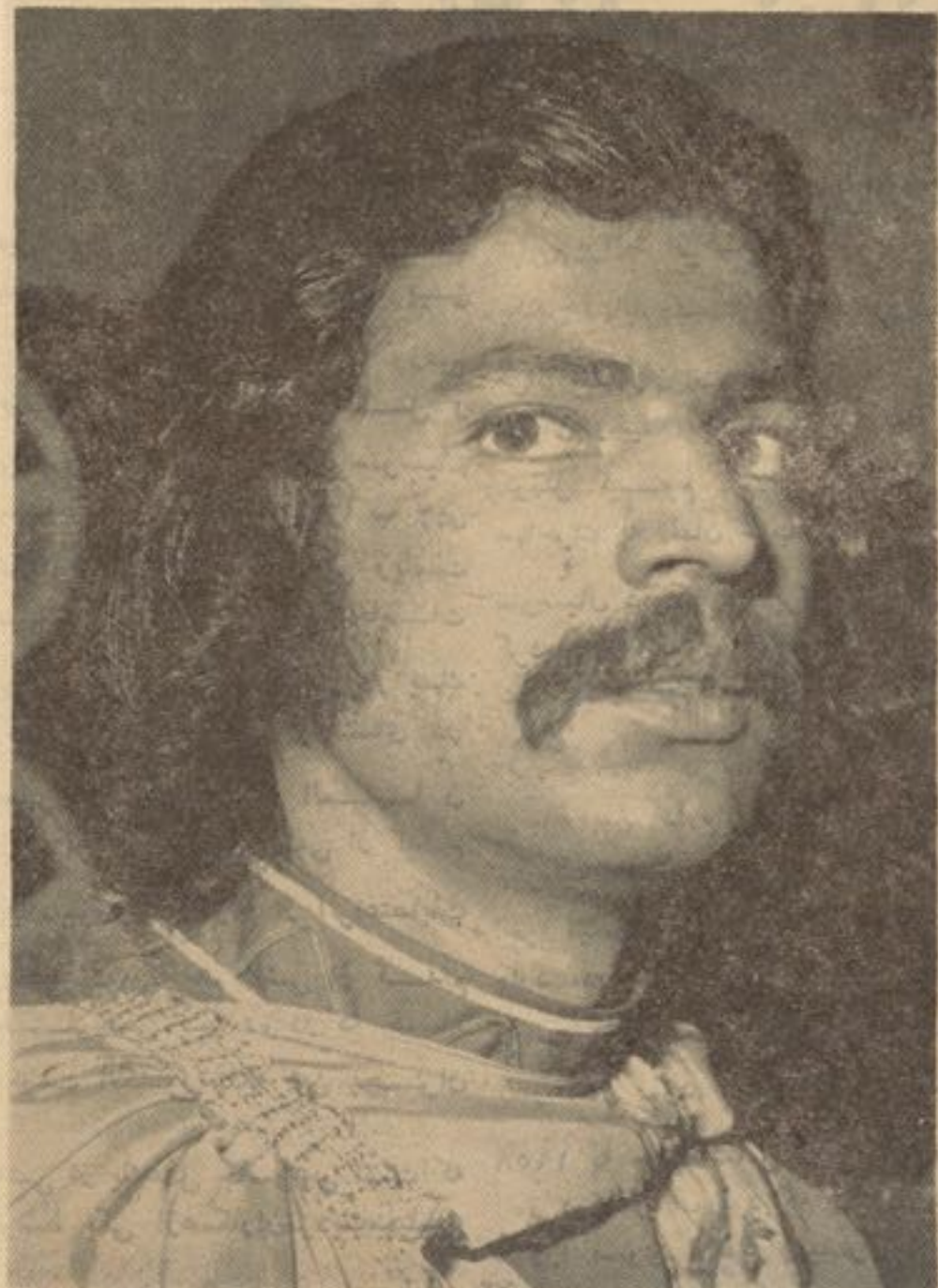
درعین زمان رهبر حزب کو چک دموکرات آزاد والتر شیل وزیر خارجه جمهوری آلمان بحیث کاندید احتمالی فکر می شد. اما این امر در جلسه متحد احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد مربوط است که در آینده نزدیک صورت می گیرد و کاندید خود را اعلام میکند و در عین حال درین جلسه راجع به تقسیم پست های حکومت مذاکراتی صورت میگیرد.

۰۰۰ شعرها ناسروده ماندند

قصه رابعه قصه فریاد در گلو خفه شده زن جامعه ماست در زمان او و همه زمانهای دیگری که گذشته است

تا کنون آنچه بخورد بیننده سینمای کشور مارفته در مجموع خود تفاله‌هایی بوده است از ابتدال شرق و غرب.

ماسکس وارد نمیکنیم؛ اما آنرا از ابتدال دور نگاه میداریم و باشیوه هنری بمردم خود میدهیم



در نقش بکتاش

ماجرای زندگی رابعه و بکتاش فلم تهیه‌نمایید؟ در مرحله اول انتخاب موضوع بسراي نخستین فلم این موسسه کهتر مورد بحث بود. هدف آن بود که کاری در زمینه هنر هفتم در کشور آغاز گردد و خوب آغاز گردد. از میان داستانهای متعددی که برای تهیه سناریو ها پیشنهاد گردید قصه رابعه و بکتاش جالبتر می نمود و آمو زنده تر، این قصه يك روایت ساده تاریخی ویا داستان عشقی نیست. رابعه گرگتر است که میتواند سمبولی باشد برای يك زن آزاد اندیش جامعه افغانی در شرایطی که تمام ضابطه‌های اجتماعی علیه زن و مقام اوتدوین‌میشده است. - ممکن است بگویند منظور شما از فلم آموزنده چیست و این فلم از کدام جهات اجتماعی و با توجه بکدام واقعیت های عینی محیطی ما میتواند بمساله آموزش در سینما راه دهد و مثلا جلوگیری ابتدال گردد؟ وقتی شما از ابتدال نام میگرد که برده های سینمای کشور مارا به خود اختصاص داده است در حقیقت پاسخ پرسش خود را گرفته اید آنچه که تاکنون بخورد بیننده سینمای کشور مارفته است چه بوده است جز تعدادی تصاویر متحرک خالی از احساس وگاه منظر برای جامعه تفاله ابتدال سینما هندو ایران ویا آنچه که از غرب در اینجا

عبدالله شادان

رابعه این پرده نشین بلخ بگیار دیگر از پشت دیوار تاریخ سر میکشد از وراي ابر های آسمانی بیرون می‌آید و خودش را بیرون ریز میکند. با همه شخصیت عاطفی اش و تاثراتش در مقابل ما قرار میگیرد و عشقی را بنمایش میگذارد که میان او و انسان زمانش فاصله عمیق و پرنشونی ایجاد میکند. قصه شور انگیز عشق رابعه به بکتاش قصه عادی عشقهای زمان ما نیست که با جرقه ای روشن مردود و بایادی خاموش گراید. این قصه فریاد در گلو خفه شده زن جامعه ماست در طول تاریخ، فریاد در مقابل سنت های که احساس زن را بزنجیر کشیده و مانع رشد شخصیت اجتماعی او گشته است. فریاد از ضابطه ها و سلطه های یکجانبه‌ای که داغ‌بیت را بر پیشانی زن حاکم میکند و بااد اجازه تبارز احساس و بیان آنرا نمیدهد. و زندگی رابعه در مجموع خود با حادثه ها و رخداد هایش مبارزه است علیه این شرایط ظالمانه، مبارزه است برای شکستن زنجیر ها، برای پایان بخشیدن زندگی های فاجعه آمیز و غم انگیز، و چنین زندگی است که روی برده سینمای کشور بیاده میگردد. اولین پرسش متوجه نذیر است، تهیه کننده واکتور فلم: - چه انگیزه ای وادار تان ساخت که از



سبها عثمان در نقش رابعه

بچرخانید موضوع عاید فلم چه میشود، بیننده این فلم چه کسانی اند، مخصوصا که تعداد کم سینما های کشور نیز این مشکل را دو چندان بزرگ میسازد.

اگر قبول کنیم که مثلا سگس انطور که تاکنون برای بیننده کم سواد و بیسواد ما عرضه شده است نوعی ابتدال است در هنر عفتن، ما فقط میگوییم سگس داشته باشیم اما نه سگسی تحریک کننده بکشد انسان بحروم، سگس ما شکل هنری خواهد داشت طوری که ذوق عوام را درست رهبری نماید، در یک جهت خوب و آموزنده و در عین حال ذوقی.

موضوع عاید فلم درست است که مشکل است ولی بهر صورت این ریسک باید صورت گیرد خواه از جانب مریبا دیگری. ولی گوید فروش فلم در منابع داخلی را فروش آن در خارج میتواند جبران نماید. داود فارانی سناریست و معاون دایر کتر فلم هم حاضر است، از او میپرسم فلنامه شما با استفاده از کدام مواخذ نوشته شده است؟

سرفه صدا داری میکند و میگوید:

بهجرت میتوانم ادعا نمایم که در این سناریسو بصورت مشخص از هیچ اثر کلاسیک و یا نوشته معاصرین استفاده نشده است گر کتر رابعه در فلم ما شخصیتی دارد غیر از آنچه که دیگران برای او ساخته اند... میتوانید در این زمینه روشن تر صحبت کنید و مثلا بگویید میان گر کتری که شما برای رابعه ساخته اید تا رابعه دیگران از نظر شخصیت عاطفی و تاثرات روانی و یا آنچه که در مجموع خود این شخصیت را می سازد و تبارز میدهد چه اختلافی وجود دارد؟

تاکنون آنچه درباره رابعه و شخصیت او نوشته شده است بظن توجیبی بوده به عشق و بس نه بنا و سازنده گر کتر او، شخصیت او و مبارزات او اما رابعه از نظر ماکر کتر غیر از این دارد احساس وطنپرستانه تبارز یافته رابعه در این فلم و مشابهت های عینی عاطفی او در عین جهت با بکتاش انکیزه

لطفاً ورق بزنید



صحنه ای از فلم ... و شعر ها تا سروده ماندند.

ابتدال و ذوق عوامی در فلم گردیم - شما میدانید که بیننده سینمای کشور ما باین ابتدال عادت کرده اند. شما در اولین فلم خود اگر خلاف ذوق عموم گامه نائرا

داود فارانی:

شخصیت و گر کتر رابعه در فلم ما چیز است غیر از آنکه در داستانها متقدمین و معاصرین برای او ساخته اند.



صحنه ای از فلم

بنمایش گذاشته شده است نه جوابگوی نیاز فشر های کم سواد و بی سواد ما بوده و نه هم جالب برای روشنفکر کشور ما که طالس فلماهای سنگین هنری است و القاء معقول را طریق هنر عفتن. از اینجاست که ضرورت بیای ایستادن سینمای ملی مطرح میگردد و خوبتر آنکه آنچه در این سینما به مردم عرضه میگردد روشنگر نمودهای ملی، پدیده های تاریخی و معرف کلچری باشد که بیش از پنج هزار سال درخشیده است. شما می خواهید ادعا نمایید که ندر فلم دست اندر کار ساختن فلماهای سنگین هنری است و روشنگرانه، در حالیکه در کشور ما سینما یک هنر تازه است و کمبود پرسونل و و سایل کار در آن محسوس حتی نجر به سینمای که بتوان با اساس آن چنین ادعا بی نمودیم یانیست و با کم است، پس در این شرایط چه عوامی متیقنان میسازد که آنچه شما تهیه می نمایید دور از ابتدال باشد و قابل قبول برای فشر روشنگر؟ - ذوق، علاقه و تلاش پیگیر ما میتواند پشتوانه چنین توقعی باشد، اما شما اشتباه نکنید، آنچه من گفتم معنی آنرا ندارد که ما ادعا تهیه فلماهای روشنگرانه را داشته باشیم کوشش ما این است که تا جای امکان جلوگیری



فضل الله فرهاد در نقش سرباتک



محمد نذیر در نقش حارث

من برای سازندگی کرکتر های این فلم بصورت مشخص از هیچ داستانی استفاده نبرده- ام اسادر مجموع همه آنها برایم سایه داده اند. سازندگی و تبار زدهنده شخصیت رابعه عشق نیست، احساس وطنپرستانه اوست .

بکتاش نمایندگی از خواست های طبقاتی حاکم بر زمان خود میکند، خواست های طبقه محروم و ستمکش در مقابل امتیازات صدر نشینان اجتماع سیماسیگوید:

رابعه از نظر عاطفی و روانی و از نظر دید اجتماعی هم طراز بکتاش است در حقیقت او بکتاش دوم است و یک رابعه سرد، سردبده مفهوم واقعی آن



سیما عثمان در نقش رابعه



سدریزین لباس از روی چمدل های صورت گرفته می توانید ادعا نمایید که این لباس ها همان چیزی است که در زمان وقوع حوادث فلم پوشیده می شده است؟

مادر تهیه لباس و انتخاب سدریزین آن از مدل های روزیم ملی و باتوجه به نوعیت لباس های دوره غزنوی و سامانی استفاده نموده ایم. شادان بلب و روی آویزان و خسته وارد اتاق میشود و قبل از دست دادن واحوالپرسی با همکاری بیاله جای را از روی میز بر میدارند و مینوشند، از اوسوال میکنم .

سیتوانی کرکتر بکتاش را آنطور که شتاخته ای و باید بسازی اش بما معرفی کنی.

بکتاش از نظر من در مجموع شخصیت خود نمایندگی از هیونیزم عصر خود میکند بسا این خواست ها مبارزه میکند و می خواهد فاصله عمیق و پرشدنی میان طبقات پائین و بالای جامعه را از میان بردارد، همین خصایص در این شخصیت است که وادارم نمود زندگی او را باز طی نمایم .

از نظر خودت چقدر در این سازندگی و بازتابی شخصیت بکتاش موفق هستی ؟

بوجود آمدن چنان عشقی میان آندو میگردد که در وجود هم تحلیل روند یعنی در این فلم اگر این احساس وطنپرستانه مشابه میان رابعه و بکتاش وجود نداشت این معنی را ارائه میکرد که عشقی هم در میان آمده نمیتوانست، در حالیکه در تمام آثار نوشته شده درباره این واقعه تاریخی مبارزه و حرکت اجتماعی دوش بدوش رابعه و بکتاش بازتابی است از عشق آنان برخوردار رومانیک آنها نیست به همدیگر .

- پس شما کاملا از یک نظرگاه تازه شخصیت های فلم را تبارز میدید و در مجموع تم اصلی این شخصیت ها عشق نیست وطنپرستی است؟

بلی همین طور است .
- نظر شما در مورد سیما چیست، او توانسته است در قالب نقش خود نا خسل شود و شخصیت رابعه را تبارز دهد؟
من از کار او راضی هستم سیمایا آنکه تازه کار است و بازی در نقش رابعه او لیسن کار سیمایی اش خوب از عهده این مشکل برآمده است .

داؤد فارانی در نقش گعب



رابعه در حضور پدر فرمانروای بلخ



الفت عروى - در نقش ميرك

در فلم رابعه و بكتاش بيش از يكهزار نفر لشكر ظاهر ميگردند مدت فلم از ۹۰ تا ۱۲۰ دقيقه تخمين شده و تاكنون ۳۰ دقيقه آن فلمبر داري گر ديده است .
بعضي از صحنه‌هاي اين فلم درهرات و با صفحات شمال‌كشور تپيه ميگر دد

بگذاريد ديگران قضاوت نمايند و بعد از ديدن فلم خالق عليل دايسر كتر فلم دربرش يك پاسخ در زمينه تلقى و پر داشت خاصى كه از زندگى رابعه و بكتاش و تراز دى زندگى شان دارد و در اين مورد كه چگونه صحنه سازى ميكنند و كركتر مارابه نمايش مگذارد. ميگويد :

من نقل شان را تايد ميكنم. آنچه در مجموع از اين سناريو بايد ساخته شود تبارز خواست هاي طبقاتى و هيو نيزم مسلط بر زمان فرمانان داستان است كه اين حماسه را

محرومي كه متعلق به آن است. آنچه بانسان ميدهيم و ميمازيم هم همین است. احساس و نظيرستانه اى كه ميتواند زن و مردى را بيسم نزديك سازد. دخترى كه با برك واقفيت ز مان خود از طبقه اش جدا ميگردد و غلامزاده اى كه مقابل شرايط حاكم و ظالمانه جامعه اش پيسا ميخيزد و مبارزه ميكنند.

ميوانيد بگوئيد در اين فلم چند نفر در مجموع نقش دارند.

دوازده نفر در رله‌هاي اصلى و بيش از يكهزار نفر سياهى لشكر و در رله‌هاي فرعى .

ساخترين پرسش براي سيما دختر اولفلم طرح ميگردد. از اومي خواهم شخصيت رابعه را از ديد گاه خاص خود تحليل نمايد و نقاطى عاطفى و روانى اش را با ز گويد . او ميگويد :

رابعه در مجموع شخصيت خود دخترى است و نظيرست و طرفدار اصل توازن حقوق و عدالت اجتماعى و همین انگيزه است كه او از خواست‌هاي طبقاتى و امتيازات وابسته به آن جدا گردد. در اين راه مبارزه نمايد و بجنگد. او از نظر عاطفى و شخصيت روانى خود هم طر از بكتاش است در حقيقت بكتاش دوم است يك رابعه مرد به مفهوم واقعى مرد است .

من وقتى در نقش او ظاهر ميگردم و در قالب او فرد ميروم احساس ميكنم همه تاثرات او. همه سوز نهان او و همه فرياد هاي در گلو مانده او در وجود من زنده ميشوند و نك مي‌گيرند و حالت پيدا ميكنند .

رابعه سمبول يك زن واقعى مبارز است در طول تاريخ ماومن افتخار دارم كه در تاريخ سينمايى كشور در نقش او ظاهر ميگردم . اين اولين كار سينمايى شماست؟ بلى-

چه انگيزه اى وا دار تان نمود آغاز گر كار سينمايى گرديد. از سينما چه انتظاري داريد ؟

ذوق و علاقه شخصى محرك من بود ولي آنچه كه وا دارم ساخت بدون در نظر گرفتن شرايط محيط كار سينما واكت براي هنر هفتم راتر جيج دهم خود سناريو است و نقش من .

از او وا ز نسدير فلم كه حاضر شده است براي ژوندون مطلب اختصاصى بدهد تشكر ميكنم وا ز اتاق خارج ميگردم.



انسان‌هاي اين فلم مانند همه انسانهاي ديگر زاده شرايط خود اند

په مصنوعي وزرونو سر ه فضا تدا

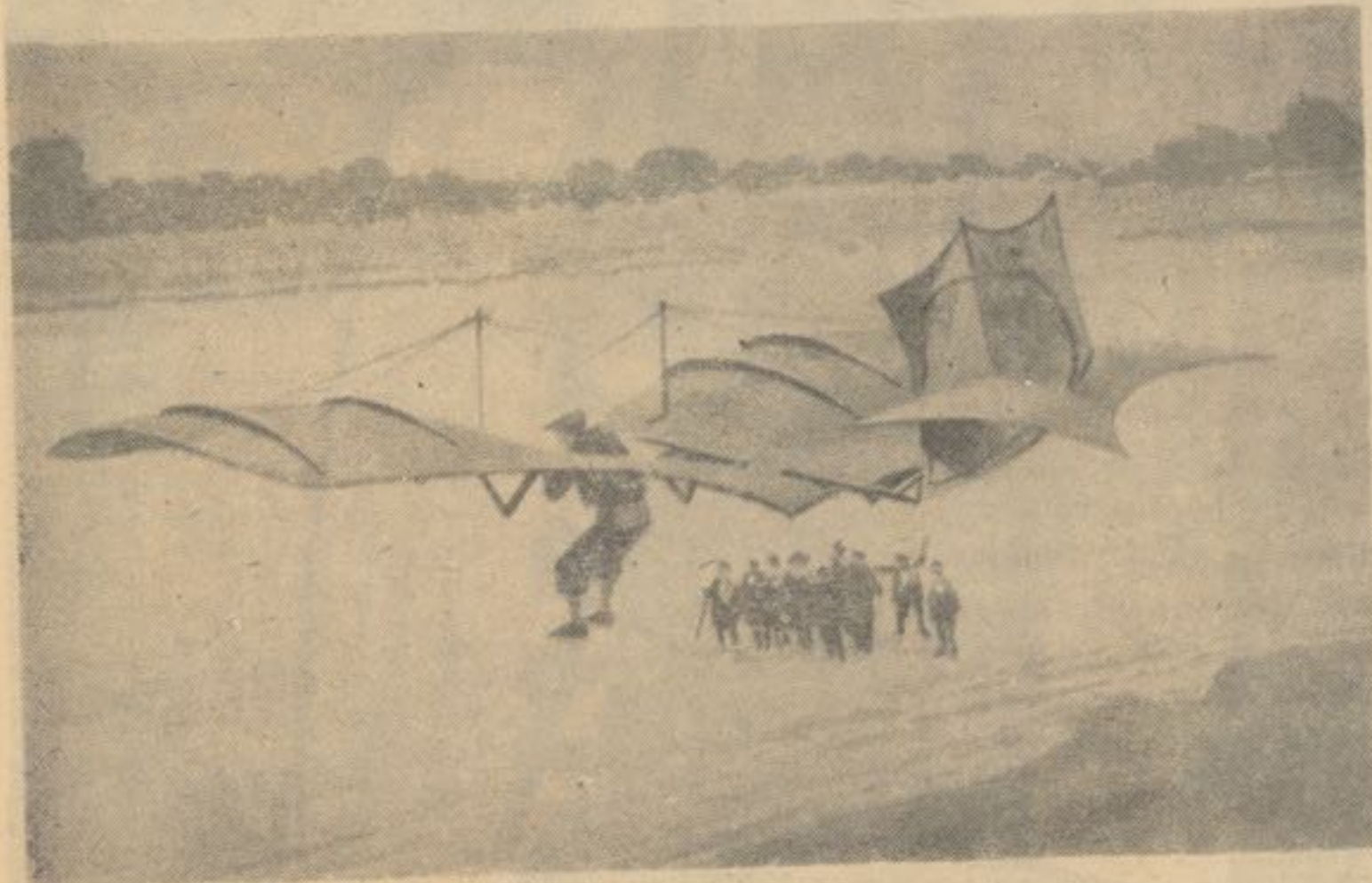


(يانيس) ۳۵ کلن يو نانی خلمی
چې ده مصنوعي وزرونو په مرسته
په فضا کې د آزادۍ الوتنې په سرته
رسولو سره دبشر پخوانی هیلې تر
سره کړه .

په ۱۶۷۹ کال، (دشفورز) په ۱۷۷۲
کال او (دگن) په ۱۸۱۲ کال کې
خوسره ددی دنو موږو درپرتنوخڅه
هیڅ یوه الوتنه بریالی نشول .
(دگن) پخپل الوتنو کې ماسین
باندي دومره باور درلود چې حتی

دبشر له اوسیدونکو څخه و، دخان
دپاره یوه جوړه مصنوعي وزرونه
جوړ کړ او دهغو په مرسته وکولای
شو چې له ځمکې پورته شي او د
(تراسمین) د سیند دپاسه والوزی
مگر سمد منی راولوید او یوه پنبه
په ماته شوه. وروسته بیا یو انګلیسی
چې (اولیور ما لمسبو ری) نومید،
دخان دپاره دوه مصنوعي وزرونه
جوړ کړ او والوت مگر هغه هم راولوید
او دواړه پنبې یې ماتې شوې. په
۱۴۹۲- او ۱۵۰۲ کلو کې هم
(لیو نارد او نیچی) ایټالیایي نابغه
الوتنی په فکر کېښی ولوید او دغه
هدف په لاره کېښی دالو تګو دالوتنی
او د هغو د وزرونو د جوړښت د
څرنګوالي په څېړنه لاس پوری کړ
اوپه هغه یاد داشتونو کېښی چې له ده
څخه پاتې شوي دي، د الوتونکو د
وزرونو د جوړښت شکلونه لیدل
کیدی . وروسته له هغه (لیونارد
(او نیچی) دیوه الوتنو کې ماشین
دپاره یوه طرح جوړه کړه، مګر دزی
تنه فرانسویان وچې لومړنی الوتونکی
ماشینونه یې جوړ کړ یعنی (بسمر)

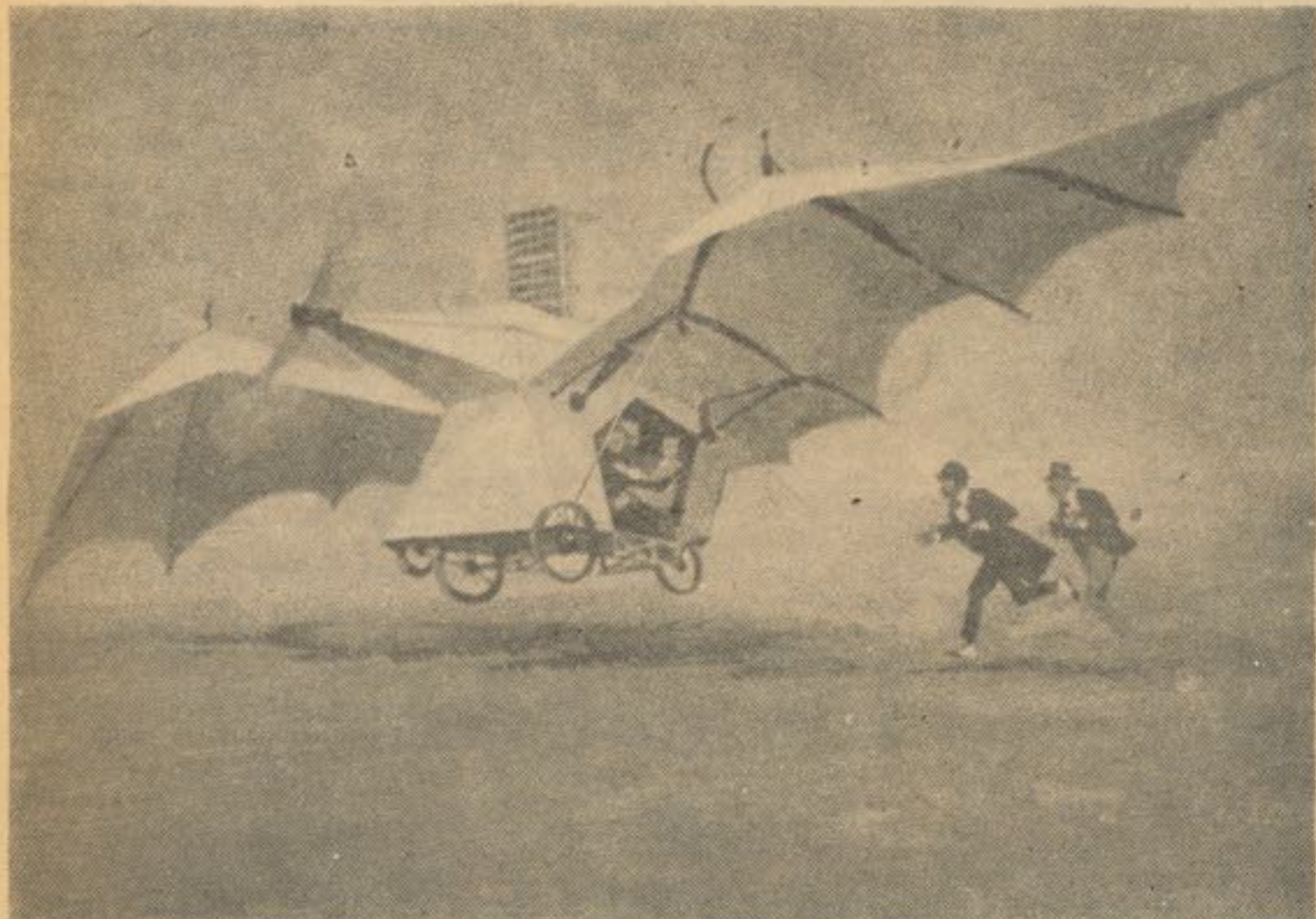
یو تن یو نانی ۲۵ کلن سړی
دلومړی ځل دپاره په دی بریالی
شویدی چې دهغو مصنوعي وزرونو
په مرسته چې یې دخان دپاره
جوړ کړیدی، فضاتپه والوزی .
۱۴۰۹۲ - ۱۵۰۲۹۱ کلو کېښی ((لیو
نارد او نیچی)) ایټالیایي نابغه؛ دالوتنی
په فکر کېښی ولوید او د دغه
هدف په لاره کېښی یې دالوتونکو
دالوتنی او دهغو دوزونو د جوړښت
څرنګوالي په څېړنه لاس پوری
کړ .



دوزرونو په مرسته الوتنه دبشر
له ډیرو سترو آرزو ګانو څخه ده.
انسان چې دخپلو درنو غږو په وسیله
پامخکه باندي ژوند کولو ته اړ شویدی
دآزادو الوتونکو په نسبت یې حسد
کړی اوله همدغه امله یې هڅه کړیده
چې فضا ته دالوتنی دپاره وسایل
پیدا کاندې. الوتکی، راکتونه او
فضایی بیړۍ. دهمدغی آرزو نتیجه
او شمه ده، مګر هغه خوند چې
پخپلو وزرونو الوتنه یې لری،
د الوتکې سره یې
نه لری. له همدغه امله ده چې له
بېړیو راهیسې او زمونږ په عصر کې
هم پوهانو او ماجرا غوښتونکو
کسانو هڅه کړیده او کوی یې چې د
بشر دپاره وزرونه جوړ کړی ترڅو
وکولای شي دهغو په وسیله فضا ته
والوزی .
دپنځلسمی بیړۍ په پای کېښی
یو ایټالیایي ریاضی پوه چېر (بروزر)

لومړنی څوک چې وکولای شو د څوسوه مترو په لږوالي فضا ته والوزی، د (اتولیا نرال) په نامه
یوالماني و مګر هغه د ۱۸۹۶ کال د اپریل په ۲۴ نیټه په دغه لاره کېښی مړ شو .
ژوندون

فرد انسان الو تنه دبشر ستره هيله تر سره كره



ليونارد داوینچی دیوه الوتونکی ماشین دپاره یوه طرح جوړه کړه، خودری تنو فرانسویانو ددغه طرح په مرسته د الوتونکو ماشینو نو په جوړولو بریالی شول، مگر درې واړه پخپلواک الوتونکو کښی دناکامی سره مخامخ شول .

خلکو ته یی بلنه ورکړه چه یوه ډگر کښی سره راغونډشی اودده د الوتنی ننداره وکړی. مگر دهغه بالون سره سره چه پخپله ملاباندی یی ترلی و ونشو کولای چه له ځمکی پورته شی او والوزی. خلك ورباندی ټوپ وکړ اوډیر یی ووهل . په ۱۸۳۳ کال کښی د «باکین» په نامه یو سړی په ۱۸۴۴ کال کښی یو بل سړی د (لتور) په نامه او په ۱۸۷۴ کال کښی د (گرف) په نامه دریم سړی دهغو الوتونکو ماشینو نوداز موینی په وخت کښی چه پخپله اختراع کړی و ، سقوط وکړ او مړه شول په ۱۹۲۷ کال کښی هم د (کلم - سون) په نامه یو امریکا یی پیلو ټ دخپلو مصنوعي وزرونو دازمویلو په وخت کښی مړ شو . لو مړنی څوک چه وکولای شوېدڅوسوه مترو په لوړ والی فضا ته والوزی ، د (اتو لیلیا شمال) په نامه یو المانی و. مگر هغه هم د ۱۸۹۶ کال د اپریل په ۲۴ نیټه په دغه لاره کښی مړ شو .

پورته کیږی او هغه وخت چه دموتی کړنډیتوب په یوه ساعت کښی څلویښت کیلو مترو ته نه وی رسیدلی چه (یانیس) په یوه ثانیه کښی د ۱۳ مترو په چټکتیا لوړځی اودده دافقی الوتنی کړنډیتوب په یوه ساعت کښی ۱۳۵ کیلو مترو ته رسیدی او کله چه ټاکلی لوړوالی ته رسیدی دهغه لوړوالی چه د فو لادی کیبل داوړدوالی سره سم وی، کیبل خوشی کوی اوله هغه وروسته دخپلو وزرونو په مرسته په فضا کښی به آزادډول الوتنه کوی . (یانیس) کولای شی چه پخپلو وزرونو سره دواوړوټه له ډکو څوکو څخه تیر شی لومړی ځان د درې خواته غور ځوی او وروسته بیاد خپلو وزرونو په مرسته په فضا کښی الوتنه کوی. که بادله مساعدی لوری څخه وی یعنی دباد کړنډیتوب په ساعت کښی له ۲۵ څخه تر ۴۵ کیلو مترو پوری وی (یانیس) حتی کولای پاتی په ۶۳ مخ کی صفحه ۱۳

د (یا نیس) د اختراع په وجه اوس اوس بشر خپلی یوی ستړی هیلی ته رسیدلی دی. د (یا نیس) مصنوعي وزرونه دوه نیم متره اوږد والی او شل کیلو دروند والی لری . دغو وزرونو په مرسته بی له دی چه له کوم ماشین څخه پکښی کار واخیستل شی د سلو مترو تر لوړ والی پوری الوتنه کیدای شی . مگر د (یا نیس) د مصنوعي وزرونو غټه نیمگړ تیا داده چه نو موړی پخپله نشی کولای له ځمکی څخه پورته شی ځکه تر اوسه هیڅ یو انسان په دی بریالی شوی نه دی چه د کوم ماشین له مرستی نه پرته یوازی به خپله قوه له ځمکی څخه والوزی. له همدغه امله په لومړیو شیبو کښی یوموتی چه دیوه فولادی کیبل په وسیله د (یانیس) مصنوعي وزرونو ترل شویدی ، په حرکت راځی او (یانیس) وړاندی راکشوی هغه له یوی دندازی څفاستی اوزور وهلو څخه وروسته له ځمکی څخه

نور توان ورکوی ، یعنی په دغو و زرونو سره کیدای شی چه په فضا کښی نه یوازی به مستقیمه کړښه بلکه په هره خوا په ښی کیښه، مخامخ او د شااله خوا و الوتل شی یا نیس ددغی الوتنی په باره کښی وایی - (زه د خپلو مصنوعي و زرونو سره په فضا کښی هرډول او په هره خوا کښی چه وغواړم الو تلای شم ، زه دخپلی خو ښی تر برخی پوری لوړ تلای شم او هر وخت چه می زړه و غوښت ښکته کیږم . کولای شم چه له ځمکی څخه په آرامی سره والوزم یا پر مخکه کښیښم . د غره د څوکی له پاسه د الوتنی په حال کښی تیریدای شم . په فضا کښی زما د څنگ او الوتنی ریکا ډاوس اوس ۲۵ دقیقی دی . مگر کله چه می خپل وزرونه بشپړ کړ، دغه موده به زیاته شی تر اوسه پوری په فرانسه کښی څلور تنه په مصنوعي و زرونو سره د الوتنی له امله مړه شویدی ، مگر

مگر په پای کښی یو سړی پیدا شوی چه به رښتیا سره یی فضا ته الوتنه کړیده او هغه یوتن یو نانی د (یانیس - توماس) په نامه چه پنځه دیرش کاله لری اودپیری د ماشین متخصص دی . (یانیس) دوه کاله مخکښی و کولای شو چه دخپله اختراع شوو وزرو نو په وسیله به رښتیا او آسانی سره والوزی او اوس یی نوم په نړی کښی دیوه قهرمان په حیث پیژندل شویدی . (یانیس) پخپله داسی وایی (ما په ۱۹۶۹ کال کښی د (بیل- مویس) په نامه د یوتن آستر لیا نی سره د (فرانسس او گالو) په نامه په یوه مهندسی نقشه باندی کار کاؤ او په پای کښی می و کولای شو د ځان دپاره یوه جوړه مصنوعي وزرونه جوړ کړم او هغه ته د (رلتا وزرونو) نوم ور کړیدی یوه جوړه د یانیس اختراع شوی وزرو نه پدی ډول دی چه فضا ته د الوتنی په وخت کښی انسان ته دما

میز مدور ژوندون

سرا رهنمائی کنید

به گروه محترم مشورتی مجله ژوندون !
 احترامانه برایم را برایتان شرح می-
 دهم و امیدوارم با بذل توجه و تعمق به اهیت
 آن مرا رهنمایی نموده و مسئولیت و تکلیف
 بنده را روشن سازید .
 از یکسال به اینطرف توسط شخص دیگری
 با مردی دوست شدم که فوق العاده انسان
 شریف ، فداکار و دوست داشتنی است .
 این دوست جدید من چند سال قبل با
 یک دختر نسبتاً زیبا آشنایی پیدا کرده با آنکه
 زن و چند طفل داشت این دوستی را آنقدر
 ادامه داد که منجر به ازدواج آن دو گردید .
 این گاون عشق و محبت خیلی زود زیر
 بادهای زمان خرد شد و برانه های آن صدای
 نا مطلوب آن دو انسان انعکاس میکرد .
 روش نامطلوب آن دختر و عشقی که دوست
 من از او بدل داشت باعث شد که دوست
 من از فامیل یعنی پدر و مادر و برادران خود
 جدا گردیده و چندی بعد زن اول خود را با
 چند طفل ترک نموده و با این دختر جداگانه
 خانواده ای را تشکیل داد .
 حال آنها دارای چند طفل هستند ، دوستم
 روزانه چارده ساعت کار میکند عرق میریزد ،
 تلاش میکند تلاش برای یک زندگی بهتر بخاطر
 عشق خود بخاطر اطفال خود و محصل این
 همه رنج و تلاش روزانه را بدست خانم خود
 میدهد تا او هر چه خواست بکند . هیچ نوع قید
 و قیودی در هیچ قسمت زندگی خانم خود
 وضع نکرده است و هر چه او گوید دوستم
 چنان کند .. اما ...
 با این همه فداکاری و دوست داشتنی ... زنی
 آن زنی که دوستم زندگی خود و چند نفر دیگر
 را قربانی او کرده است آن زنی که
 دوستم بخاطر سعادت او همه کار میکند ،
 تلاش میکند زحمت می کشد ... آن زن ..
 برایش خیانت میکند .
 وقتی این مسئله را دانستم بنای نصیحت
 را گذاشتم ... حقایق تلخ زندگی را برایش
 گفتم هر چه یاد داشتم برایش گفتم در
 آخرین تحلیل او گفت بتو مربوط نیست اگر
 خودت هم خواسته باشی می توانی
 واقعا حجات کشیدم .. بانهم دو باره
 تلاش کردم داستانها ساختم و گفتم اما نتیجه
 نداد تصمیم گرفتم مسئله را با دوستم طرح کنم
 اما بخود لریزم از آنچه او در مقابل همه
 فداکاری ، انسانیت و گذشت خود از زنی
 بیستد
 نمیدانم چه کنم تکلیف من چیست
 آیا از زندگی او شان کنار بروم و بگذارم هر چه
 هستند باشند ؟ . آیا می توانم کدام عمل
 مثبت انجام دهم ؟ . آیا می توانم او را
 اصلاح کنم ؟
 آیا این مسئله را با شوهرش طرح کنم ؟ . یا
 دیگر دوستان طرح کنم ؟ . نمیدانم .
 امیدوارم مرا جدا رهنمایی فرمایید . ممنون
 میشوم چون از این ناحیه خیلی رنج می برم و
 ناراحتی شدید دارم . با عرض حرمت .
 ع ، الف

ضابطه های خانوادگی و محلی و بدون داشتن
 درک قبلی ازدواج نموده اند تفاهم بیشتری
 در زندگی شان راه یافته است؟ پاسخ باین
 پرسش به معده شما .

استاد امید .

من عقیده دارم که تمام از دواج های
 گذشته در بنیاد خود خوش بختی زن و شوهر
 را تا این نهموده است بلکه شرایط و ضابط
 های قرار دادی حاکم برشهر نشین دیروز .
 امر و ز باتمام قدرت خود در روستا ها و
 شهر های کوچکتر یعنی در زندگی بیش از
 هشتاد فیصد مردم ماحاکم است . همان
 شیوه ها و رسم و رواجها ، همان
 سنن و همان خرافات و در مجموع خود انتخاب
 و خواستگاری از فامیل و قبول و رضایت جبری
 از دختر و پسر ، اگر قبول کنیم که ازدواج جهای
 گذشته در چهار چوبه چنین شرایطی توانسته اند
 نقشی در تحکیم روابط خانواده داشته باشند
 باین دلیل که این شرایط باستانی یک
 قشر محدود همین اکنون هم در زندگی مردم
 تحمیل میگردد ، باید شیوه های موجود
 ازدواجهای دهات و شهر های کوچک را هم خوب
 بگویم ، در حالیکه اینطور نیست؟
 در گذشته طلاق و جدایی میان زن و شوهر
 کمتر صورت میگرفت و دلیل آن محبت و
 سازش واقعی نبود مرد طلاق را نوعی
 تنگ اجتماعی محسوب میکرد و زن طلاق شده
 هم در انتظار معنی میوه فاسد شده را میداد
 از جانبی مرد حاکم مطلق بود و زن محکوم مطلق

به همکاری هتل سمین زر
 غذای خوب با سرویس عالی فقط در رستوران هتل سمین زر
 کافی هوز سمین زر همه روزه از ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب در خدمت
 شما .

زیر نظر گروه مشورتی ژوندون

باشتراک :

استاد غلام علی امید: هنر مند تلاش
 سید بی بی نقی: ژورنالیست عضو تفتیش وزارت معارف
 س - محبوب : شغل آزاد
 مریم محبوب : عضو مسلکی ژوندون
 نظارت : از نجیب الله رحیق و روستا با ختری

نجیب الله رحیق .

ژوندون برای پاسخهایی باین پرسشها
 به منظور اینکه جوانان میتوانند از تجارت
 نسل سالمتر در زمینه های بهبود روابط
 خانوادگی و استحکام بخشیدن به آن استفاده
 نمایند ، در این دور این سلسله بحث ها
 این مساله را طرح مینمایند و از شما دعوت
 میکند که باین پرسش پاسخ بدهید
 که :
 چرا جوانان با آنکه با اساس عشق قبل از
 ازدواج و رضایت و انتخاب شخصی بنیاد زندگی
 زن و شوهری را میگذرانند از تواضع و همگونی
 فکری کمتری برخوردارند و پدران و مادان
 که با شرایطی کاملاً اختیافی و زبر سلطه ها و

آیا همانطوریکه عده ای از جوانان ما دعوا
 عشق ، شناخت و درک قبلی دختران و پسران
 از وجود هم دیگر شان ، تنها عامل و اساس
 تحکیم روابط زن و شوهر بعد از ازدواج
 است ؟
 در این صورت نسل سالمند که در شرایطی
 خاص ، بدخالت مستقیم پدران و مادران و بدون
 داشتن شناخت ابتدای قبلی از احساس و نحو
 تفکر همسر آینده خود ازدواج نموده اند ،
 چگونه توانستند یک عمر با صمیمیتی بیشتر
 و اختلاقی کمتر در کنار هم زندگی نمایند .



اشتراک کننده گان میز مدور ژوندون

در خدمت خانواده ها

قصه غصه ها

شما بگوئید، شماشاورین عزیزصفحات خانواده ژوندون اگر این دختر این چشم و گوش بسته فریب خورده که ناگهان احساس میکند همه تقوا و طهارتش بالودگی گراییده است از ترس رسوایی و بیم از نگاه های تحقیر آمیز دیگران راه فرار در پیش نگیرد، چه کند؟

تازه اگر بخانه بماند سر زوشت دردناک دیگری در انتظار اوست، پدري که در تمام عمر از یاد برده است که پدر است و صاحب مسؤولیت، ناگهان تعصبات او زنده میگردد فریاد میزند، رسوایی راه میاندازد و در آخر نیز با این دختر رامیکشد و با اینکه آنقدر شکنجه اش میدهد و تحقیرش میکند که خود از زندگی بیزار گردد سه - بسرخاله و پسر عمه که خود صیغ ناشام بیراهه فریب راهی - بمانند و برای جلب نظر دختر هوسابه و بدبخت نمودن او باهم مسابقه دارند، رنگ های گردنشان می بندد، صورتشان ارغوانی میشود و در حالیکه نف سربالا میاندازنند میگویند: این تنگ تحمل کردنی نیست.

امان راه اول را انتخاب نمودم، فرار از خانه و بدم از آن شهر، پناهنده شدن به پسر کس و ناکس دروغ شنیدن و بهرور عادت کردن باین دروغها و بدم آشنا شدن با بکزن و وسیله معاملات او گشتن و اکنون هم آلوده، بی پناه و بی دوست با سر نوشتی تلخ و زندگی ننگین.

نمیدانم پدرم چه کرد، شنیدم که مادرم سخته گرد و شالوده خانواده ما از هم پاشید.

نمی خواهم جای صفحات شما را بیش از این بگیرم فقط به مادردان و پدران بنویسید تا گرگها زنده اند بیشتر مراقبت بره های چشم و گوش بسته خود باشند، بنویسید که اگر پدرم شنید مرا قب خا نواده اش میبود، اگر مادرم هوسیارانه تر معنی دوستی و دوست داشتن فرزندش را درک میکرد اکنون سر نوشت من چیز دیگری بود.

اما حالامقدار تریاکی که بدست آورده ام نمیدانم برای گشتم کافی است یاخیر؟

از آنروز که راه زندگی ام را گم کردم، تا امروز که قصه برداشته های دیرپای زندگی ام میگردم و شب زاده ها، بیش از ده سال میگذرد و حالا که این سطور را برای شما و به مقصد هوشدار و انتباه شما می نگارم، بار خاطرات سیاه و پیرانده این سالها روی دوشم سنگینی میکند و مرا از زندگی بیزار میسازد.

آخر ساده نیست ده سال قبل دختری بودم درس خوانده، زیبا و دوست داشتنی که در آغوش پدر و مادر مهر بان همه خواسته هایم برآورده میگردد و هر جا که قدم می گذاشتم نگاه های حسرت بار دیگران بدرقه راهم بود، اما امروز زنی هستم بد نام و بدبخت که حتی تحمل وجود خودم برای خودم هم مشکل شده است و ناممکن، زنی که تمام لحظات زندگی لغت او روی اس زده اش را در خلوت غم انگیزی میگذراند که گاه صدای نفس های تب آلود و هیجان زده و نرد گناه روزی سکوت آرا در هم می کشند و گاه صدای فریاد هراس آلود زنی که از من می خواهد بازهم

شاید شما خانواده های خوب و نجیب، شما انسانهای خوشبخت بگوئید من که راه زندگی را گم کردم و از راست با انحراف پیچیدم سزاوار چنین سر نوشتی هستم.

اما باور کنید این زندگی را من خودم برایم نساختم، آنچه که من امروز دارم سر نوشتی است که دیگران برایم ساخته اند و پرداخته اند، این دیگران بودند که در راهم جاه گزیدند و مرا چشم بسته در آن سقوط دادند.

این پدرم بود که بر توجه به سرو و لبت های خانوادگی اش تمام لحظات زندگی اش را در قمار گذشتاند و درمستی با دوستانش.

این مادرم بود که گمان میکرد نیا بت دوستی در شنیدن هر دروغ من و پذیرفتن آن و پنهان داشتنش از پدرم می تواند باشد و بس.

و این آن مرد آلوده و غرق در منجلاب گناه بود که احساس پاک و نیالوده دختری معصوم را به هیچ گرفت و زندگی اش را با داد و بیدادم بیکروز آندختر را در انتظار خواستگاری نگاه داشت و خود نا جوانمردانه راه گریز در پیش گرفت و روانه خارج گردید.



به فامیل خود نشان نمیدهند و این مو چوب میگرد که زمینه های آستی در برتر بو جود آید و سازندگی گردد.

از جانبی حیواشوم نزد دختر ان و پسران دیروز بیشتر بود و این علتی میشد برای اینکه از کسو زنان و شوهران کمتر در مقابل هم حالات خصمانه داشته باشند و از جانبی برای گفته ها و تصامیم بزرگان ارزش بیشتری قابل گردند.

سید بی بی نقی:

یکی از علل واقعی موجود نبودن اصل تفاهم و سازش فکری میان زنان و شوهران جوان و بروز اختلافات و کشیدگی ها این است که سطح توقعات هر دو طرف زبان و بیشتر از حدود توان برای بر آوردن آن میانند و دیگر مساعد شدن زمینه ها برای هوسرانی.

من در شرایط حاکم در محیط عشق را رد میکنم و اعتقاد دارم که عشق به مفهوم واقعی آن نه در گذشته وجود داشته است، نه امروز وجود دارد و نه هم این حالات منشاء گرفته از محرومیت ها میتوانند نقشی در تحکیم روابط میان زن و شوهر داشته باشند.

نظر من این است که وقتی پسرو یا دختری فقط با تکای احساس خود که بیشتر هوسی است لجام گسیخته همسرش را انتخاب نماید این انتخاب نمیتواند معقول باشد و یک علت دوام بیشتر و استحکام بیشتر روابط دوسانه میان زنان و شوهران در گذشته هم چنین بوده است که هوس درزندگی شان به معنی عشق گرفته نشده و دختران و پسران جز با نظارت و مراقبت پدر و مادر خود ازدواج نموده اند.

در گذشته به مساله تربیت توجه بیشتر میگردد و به فیصله های خانوادگی از زش زیاد گذاشته میشد و این دو انگیزه ای بود برای انتخاب بجا و معقول.

مریم محبوب:

و هیچ کدام از این دو واحد قرارداد برای این تقسیم قدرت غیر عادلانه ایرادی نداشتند هر دو فکر میکردند سر نوشت، داغ این حاکمیت و محکومیت را به پیشانی شان حک نموده و آنها در نگه داشتن آن وظیفه اساسی دارند، طبیعی است در چنین شرایطی زمینه ها برای برخورد فکری و وجود آمدن اختلاف نظر میان زن و شوهر سازش نمیکند.

اما باز هم شاهدیم که در میان خانواده های منور گذشته از داوچها واقعا شاد، سعادت مند و موفق یافت میشده است که اغلبا در شهرها این زنان و شوهران دیروز نسل سالمند خوشبخت امروز را تشکیل داده اند برای این برش که رمز موفقیت آنها در کجا ست من ازدو علت نام میگیرم.

اول انتخاب دستجمعی و دوم وجود حیا نزد دختران و پسران و اعتماد آنها با انتخاب پدران و مادراتشان.

در گذشته وقتی مساله از دواج پسری مطرح میگردد در انتخاب همسر او تمام اعضای فامیل و بزرگان خانواده سهم داشتند می نشستند، صحبت میکردند، شرایط خود را با شرایط فامیل دختران نظر اخلاقیات عمومی فکتور اقتصاد و موقف اجتماعی موازنه می نمودند و بعد هم دستجمعی تصمیم میگرفتند و خواستگاری می نمودند، فامیل دختر نیز با این شرایط معلومات خود را درباره پسر فامیل او و شیوه زندگی و موقف پولی و اخلاقی اش تکمیل می نمودند و بعد در یک جلسه خانوادگی که غالباً تمام خویشان نزدیکان آن اشتراک می نمودند موضوع را مطرح می ساختند و تصمیم نهایی را اتخاذ میکردند، هر گاه بعدا میان این زن و شوهر اختلافی می افتاد بازهم همین مجالس بود و همین جلسات و جمع شدن خویشان و خانواده های هر دو طرف و کوشش دست جمعی برای آشتی دادن زن و شوهر، در حالیکه اکنون انتخاب فردی است و نه جمعی و در موقع بروز اختلافات خانوادگی هم زنها و شوهران علاقه ای به مداخله دیگران در امور مربوط



لطفا ورق بزنید

میکوید آنرا رد میکنند و نقش آنرا در زندگی آینده دختر و پسر کاملاً متضاد واقعیت و هستی آن تعبیر می نمایند، منظور شما کدام عشق است؟ اگر شما خواست های تنی احساساتی، دور از تعقل، لجام گسیخته و زاده معروفیت های فیزیکی را که اغلباً ممکن است در سنین خورد سالی و قبل از رشد عقلی به سراغ دختر و یا پسر بیاید عشق می خوانید حرفی ندارم ولی من آنرا هوس میگویم.

عشق شکلی از تجلی احساس است، معنی توافق، تفاهم، همگونی فکری و درک و شناخت واقعی و عینی از وجود خود طرف خود است و این نمیتواند بد باشد نمیتواند سازنده نباشد و نمیتواند به تعبیر شما بر هم زدن روابط زن و شوهر گردد.

شما از فیصله های فامیلی نامیگیرید و منلاً آنرا علت سعادت و خوش بختی یسار میکنید و من میگویم این طور نیست در میان بیش از نود فیصد مردم ما هنوز زن یک وسیله معامله ای است و این فیصله های خانوادگی بیشتر از آنکه نفع دختر و تضمین گرسروشت خوب او باشد به نفع اقتصاد خانواده است و جلب منفعت برای پدر او.

فیصله های خانوادگی در میان مادیات شهر های مابعدی در میان اکثریت مردم ما دختر خاله یگروزه را برای پسر خاله یابجه عمه مثلاً دو ماهه و یابیک ساله ناسازد میکند.

فیصله های فامیلی دختر را در مقابل چند اشتر و یاجند هزار افغانی پول نقد بمردی که چار چند اوتوم دارن بفروش میرساند و این یک استثنا نیست یک واقعیت از مجموع رسم و رواجهاست.

حالا چطور شما میگوید عقیده دارید که چنین فیصله های میتوانند تامین گرسعادت دختر و پسر گردند.

این بحث را در افغانستان شمول به ازیم و آنوقت با توجه به ضابطه ها و قراردادها با توجه سن و خرافات خود درک می کنید که این فیصله ها چقدر برای زن کشنده است و مرگبار، ظالمانه است و دور از انصاف.

س، محبوب

شما هم فراموش نکنید که این بحث در مجله زوندون نشر میگردد و آن نودو چند فیصدی که شما برسم و رواجها نشان اشاره می کنید نه تنها خواننده این مجله نیستند بلکه از وجود چنین نشریه ای هم بی خبرند هر چند که اگر خبر هم باشند به نسبت فکسر سواد بدر شان نمی خورد از این گذشته وقتی شما نتوانید در میان فکسر روشن و خانواده های منور خود اساس زندگی بهتر را رایج سازید چگونه ادعا دارید که مثلاً علیه تمام خرافات چند هزار ساله حاکم به

پاسخ های کوتاه

محرّمه ط. پروانه ازهرات!

شیوه برخورد شما با پدرتان قابل انتقاد است. پدری که امکانات تحصیل را تا نهای ترین حدی که در شهر شما میسر بوده است برایتان فراهم آورده و اکنون هم مازم موریت شما نمیکردد نه کینه فکر است و نه هم پیر و اندیشه های خرافی، این شما هستید که بی توجه به حقوق پدری او و زحماتی که برای

شما رساندن شما متحمل شده است بغاطر برداشت و تلقی نادرست خود زمینه جنجال خانوادگی را مهیا میکنید.

فراموش نکنید که سنت شکنی و پیروی از مذهب تاجایی معقول است که به حیثیت خانواده لطمه نزند باید پدرش این مشوره دوستانه می بینیم ازدواج های نسل سالمند شاد و موفق است هم به همین دلیل است که گذشت و اینار میان زن و شوهر وجود داشته است.

محرّمه س. هما از کابل!

جوابی با گذشت این همه سالها از درک و شناخت شوهر خود عاجز باشید؟ همین عدم شناخت شما از روحه اوست که موجب میگردد ذوق او را نفهمید، خلاف توقع و خواسته او حرکت نمائید و در نتیجه او را از خانه گریزان سازید.

مرد واقعی آسایش خود را در خارج از منزل کاوش میکند که آنرا در خانه خود نیابد، بسر و وضع خود بیشتر رسیدگی کنید، از کودکان خود غافل نباشید و بگویند ذوق و سلیقه شوهرتان را تشخیص دهید و با آن موافق گردید خواهید دید که آنچه میخواهد بدست میآورد، ماهم از شما متشکریم.

شباغلی ن، س. فرید!

دردت حدس زدید ایشان همان نطقی معثل را دیو می باشند و از لطف شما هم امتنان دارند.

شباغلی محترم ب. الف از کابل!

خود خواهی بیش از اندازه شما موجب میگردد که دیگران کمتر در مورد شما خوشبین باشند، شکی نیست که شما انسان روش اندیش و نجیبی هستید، اما بهتر است در برخورد ها، فضاوت ها و نحو پیش آمد خود با دیگران محتاطتر باشید و احساس دیگران را احترام کنید آنوقت خواهید دید که این دیگران صمیمانه تر دوستتان خواهند داشت و احترامتان خواهند نمود، موفق باشید.

شباغلی محترم فیروز از چنداول کابل!

ما نظر شما را در مورد آن دختر تایید میکنیم ولی محکومیت او را ذلیلی برای تبرئه شما بحساب آورده نمیتوانیم.

میکوید اودیوانه است و همراه فریبکار است و متظاهر اجاناً که این طور باشد و باز هم بدعای شما اودختری باشد منحرف از راه راست، قبول کنید که لاف زب گناه این

انحراف بدوش شماست، شما که با استفاده از احساس ناپخته، چشم بسته و کینه بودهای عاطفی او شخصیتش را پایمال ساختید و ... آقای محترم!

شیوه زندگی خود را تغییر دهید، این همه خود خواه نباشید که بخواهید سعادت انسان دیگری بغاطر اطفای غرور شما به بد بختی مبدل گردد، در مورد انتقام هم باید بگویم اگر واقعا کسی باشد که در این جریان مستحق انتقام باشد شما هستید نه آن دختر اگر خواستید یگروز مشاور این صفحه در این مورد خودمانی تر باشما صحبت می کند

محرّمه س. م افسانه مقدّم از کابل!
چه چیزی شما را وادار ساخت که یکبار دیگر بدون در نظر داشت رخداد های گذشته و تجارب خودتان با آن دوست سابق خود اعتماد کنید؟

مگر یازن سی ساله چقدر ناچه زمان باید اسیر هوس خود باشد و گورگورانه در راهی قدم گذارد که بی بازگشت است و تباهی آور؟ آن مرد باستناد گفته های خود تان، شما را فقط برای اطفای غرور و پر کردن لحظات زندگی خود خواسته است و گرنه میتوانست این همه سالها فریبتان ندهد و با شما زندگی مشترک داشته باشد.

در این جریان تاسف بشما است که بدون در نظر داشت واقعیت ها باز مانده حیثیت خود و شهرت نیک چند انسان دیگر را که باشما سرنوشت مشترک دارند در پای این هوس قربانی میکنید.

دوست عزیز! شما وقتی اجتماع و قرار داد های اجتماع را به هیچ میگیرید، وقتی نظراتان در باره خودتان تا آن حد تحقیر آمیز است که میتوانید: من خودم را قبلاً فروختم، نباید از هم دیگران توقع دوستی داشته باشید.

ماه شمادر مورد آن چهره دوم زندگی تان هم مشوره ای نمیدهیم چه اطمینان داریم او هم با صفای باطن خود نمیتواند شما را تحمل نماید و راه زندگی تانرا از جهت انحراف آن بازگرداند فقط بشما توصیه میداریم یاد داشت های یک دختر فریب خورده را که در شماره های آینده برای آتیه خانواده ها در همین صفحات وزیر همین عنوان نشر میگردد بخوانید، یادداشت های این دختر پس منظر راهبایی را که شما در پیش دارید به خوبی می نمایاند.

امیدواریم این یاد داشت های صمیمانه بتواند تعیین گراه زندگی شما باشد و بوجود آورنده روزهای خوش در زندگی تان الله یار و حافظ تان باد.

اگر زن و شوهر ۳ یروز مسالمت آمیز در پهلوی هم میزند یستند و کمتر کارشان با خلاف و جدایی میکشید، گذشته از تقسیم غیر عادلانه قدرت میان زن و شوهر و عوامل دیگری که از آن صحبت گردید باید از شرایطی نام گرفت که این محکومیت را سازندگی میکند و حا کفیت را تثبیت. زن دپروز شهر نشین که سر نوشتی مشابه هم جنس ده نشین امروز خود داشت مقید بود، آزادی نداشت، در اجتماع راه نیافته بود، امکان تحصیل برا یش مهیا نبود و در مقابل مرد فکاتور اقتصاد رادر دست داشت و این باو قدرت می بخشید و حاکم میساخت.

زن امروز شهر نشین که موافق اجتماعی یافته است که تحصیل میکند و دوش بدوش مرد مخارج خانه را تامین مینماید بخود حق میدهد که در موازنه قدرت و تقسیم آن از حق خود دفاع نماید، در حالیکه مرد زیر تاثیر تلفیقات و شواهد عینی دیده است که پدرش حاکم بوده است و مادرش محکوم نمیتواند یگباره از حجم حاکمیت خود بکاهد و این انگیزه اختلاف میان زن و شوهر با سواد با دانش امروز میگردد.

بقیه در صفحه ۶۶

عشق شکلی از تجلی احساس است.





والانتین هرست

مترجم، نیرومند

در آخرین لحظه

این مطلب را استانیلی ازدیدن قیافه دختر استنباط نمود.

استانیلی، دو، سه دقیقه بقیافه دختر نظر دوخته، حیران بود چه تصمیمی در موردش بگیرد.

اما این لحظات کسافی بود که صراف از خط هدف گیری تفنگچه خارج شود.

استانیلی باخود اندیشید: من می توانم ازین دختر بصفت گروگان استفاده کنم.

بنابراین دست چپش را دراز کرد.

دخترک يك قدم عقب رفته گفت: (نی، آقا!)

استانیلی باخود فکر کرد: بسیار دیر شده است.

لغنت به شیطان! صراف مسلما در طول این چند ثانیه زنگ خطر را شنیده است.

من باید بدون ضیاع وقت از اینجا فرار کنم!

استانیلی باآنچه دست به سینه دختر زده و برآزدم راضی دور کرد و خود را به طرف دروازه خروجی پرتاب کرد.

دروازه متحرک به نوسان افتید.

يك مرد دیگر در دهن دروازه ظاهر شد.

يك مردی با قدم متوسط و بدن پر گوشت.

آن مرد که ازدیدن تفنگچه تا سرحد مرگ ترسیده بود، وحشت زده میله تفنگچه را میدید.

استانیلی سینه آن مرد را نشانه گرفته بود.

سوتفاهمی ایجاد شد. استانیلی میخواست از دروازه بیرون رفته فرار کند، و آن مرد هم میخواست با دیدن صحنه فرار کند.

و این سراسیمگی سبب شده یکی راه دیگری را متقابلا سازند.

البته این مانع شدن مکرر آنها ارادی نبود.

استانیلی دريك لحظه باخود فکر کرد: دگر جاره نیست.

باید فریاد کنم. ولی درین لحظه باز کردن آتش تفنگچه به روی يك نفر کاربسیوده است.

اما چاره نبود، تفنگچه را بطرف آن مرد دراز کرد.

آن مرد از شدت ترس خودش را به بغل استانیلی انداخت.

آخر ساله زنده ماندن در میان بود.

استانیلی سعی نمود با تفنگچه ضربهی به او وارد نماید، اما برای این کار فرصت پیدا نکرد و بیباکست زودتر فرار کند.

اوسعی نموديك ضربت دگر وارد کند، زیرا ضربت اولش اتفاقا به شانه آن مرد اصابت کرده بود.

آن مرد بکس دستی ایراکه باخود حمل میکرد، از ترس جان و بمنظور دفاع از خود بالای سرش برد.

استانیلی بکس او را قاپیده بطرف خود کشید.

يك بار دگر آن مرد را بشدت از خود دور رانده بیک جهت خودش را راهنورد دست داشت.

فورا خودش را بداخل موتور انداخت.

بگنفر بدنبالش فریاد میزد: کمک کنید.

این مرد متجاوز را دستگیر کنید!

موتربحرکت درآمده به يك چشم بهم زدن از انظار ناپدید شد.

از خیابان ایست گلشته دگرانی به جاده فرعی بیچید، به ساحل رسید.

از آنجا وارد جنگل شده توقف کوتاهی نمود.

از شدت عمل کارنگرفته عوض (دسبرد مسلحانه) گفت:

(این يك پیش آمد جدیدست. کوچکترین حرکت مخالف به قیمت جان کسی تمام خواهد شد که از او امر من سر بیچی کند!)

درین لحظه استانیلی با تعجب فراوان دریافت که:

همه کسان در داخل بانک از او ترسیدند.

ترس مرگبار همه را فرا گرفته بود.

رنگ صورت معاون صراف کسه که يك زن بود، مثل مرده هاسفید شده بود و از شدت وحشت اشک میریخت.

صراف هم رنگ پریده در کنار معاون خود ایستاده بود.

استانیلی احساس قدرت مینمود.

او دفعا خودش را قویتر احساس مینمود.

با خود اندیشید: کارها بروقی مراد پیش میرفت.

او اکنون خودش را پر قدرت ترین مرد میشمرد بالای معاون صراف بانک دادزد:

(روی اترا به طرف دیوار برگردانید و دستهای تانرا بالا کرده به روی دیوار بچسبایید.

زود، زود، بالاترا! گمی بالاترا! کف دستها را به دیوار بچسبایید! حالا درست شد.)

معاون صراف معطلی اطاعت کرد.

استانیلی يك بکس دستی گننه را روی میز کسه جلوصراف گذاشته امر کرد:

(تمام پول هارا درین بکس بریز! عجله کن، عجله کن!)

صراف يك پندل بانکوت را در بکس گذاشته بود که از بیرون صدایی بلند شد.

و دروازه بانک باز گردید.

کدام يك از مشتری های بانک بود؟ استانیلی باخون فکر کرد:

اگنون جریان جدی میشود. برای من جز يك راه انتخابی باقی نمی ماند.

استانیلی نیم قدم عقب رفت تا فورا دیده نشود.

او باید به مشتری فرصت ورود به داخل بانک را مسی داد.

تسا زه وارد از عقل کار گرفته تسلیم او امر استانیلی میند.

با اینکه تا چند ثانیه دگر يك، دو یا سه نفر به اثر بی اطاعتی و سرکشی از او امر او بخاک می افتند...

دروازه متحرک بانک حرکت نوسانی داشت و پس پیش میرفت.

يك دختر در حدود ۱۲ تا ۱۳ سال مقابل استانیلی ایستاده شده های طلایی رنگش را پشت سر چوئی کرده بود.

آن دختر مقابل استانیلی ایستاده بدون آنکه بداند در آنجا چه اتفاقی در جریان است، بصورت او خیره شد.

استانیلی بانگاه تپید آمیزی به سیمای دخترک دیده، میله تفنگچه سینه اش را نشانه گرفته بود.

دخترک اظهار داشت: (آقا، من هیچکاری نکرده ام!)

اطفال و خردسالان خطر را نمیشناسند.

میماند! فردا او بالای میز نشسته کسی باز میگردد اما این فردا يك روز عبور از يك وضع به وضع بهتر زندگی او بشمار رود.

او از جایش بلند شد و رفتش بود.

اولتر از هر کاری باید برای خود موسری تهیه می دید.

او در محل پارکینگ استیشن ریل نظر دوخت.

فرصت سرعت بصورت فرمایشی فرا رسید استانیلی نفس راحتی کشید.

يك موتور شهری کلاس متوسط، به رنگ باستل که کمتر جلب توجه مینمود بنظرش خورد.

علامت متفرقه: شاید بعدها بگویند، هیچ مالک موتور فرود آمده، کلید را در داخل موتور گذاشته دروازه را بست.

استانیلی تبسمی کرد.

يك دقیقه دگر صبر نمود.

مالک موتور در يك قطار مردم ایستاد.

قطار طولانی بود.

استانیلی در موتور نشسته اترا چالان کرد.

موتور خوبی بود.

استانیلی باخود اندیشید: او هم از روی چنین موتوری راداشت.

اما این موتور برای فیونا مناسب نبود.

او میخواست که يك موتور... معبدا استانیلی زیاد درباره آن فکر نکرد.

او میچوید بود برای ساعات بعدی فیونا را از حافظه اش بیرون کند، زیرا برای تطبیق پلان خاطر جمع و وقت عمل بکسار داشت.

نخستین عمارات محله شروع از دور پیدا شد.

استانیلی قدم به قدم به هدف نزدیک میشد و دفعا با خود اندیشید:

اینهمه دیوانه گی است دیوانگی محض!

من بیچوجه برای این کار اعصاب ندارم.

در همین فرصت بود که مقابل نیاری خانگه بانک مرکزی شهر رسیده توقف کرد.

استانیلی باخود اندیشید: من نمی توانم در اینجا توقف کرده منتظر بمانم.

جاده در آن ساعات نزدیک به چاشت خالی از تردد بود و پیشه هم برهنی زد.

استانیلی ماسین موتورش را چالان گذاشته خودش فرود آمد.

بگاهی وحشت زده به اطرافش انگذد.

زاتوهایش می لرزید.

او دو قدم به طرف مدخل عمارت بانک برداشته، بخودش تکان داده نسبب زد:

اینقدر ترس! دگر باز گشتی برای تو وجود ندارد تاکنون همه چیز مثل يك ساعت بصورت دقیق پیش رفته است.

صرف سه دقیقه دگر برای اجرای نقشه وقت باقیست.

این دقیق هم موفقانه میگردد.

اگر تو استوار باشی، موفق خواهی شد.

او بیخن بالا بوشش را بلند کرده، يك دستمال را روی موهایش بست و سپس وارد حال غرقه های بانک شد.

صدای خشك و گلغت و مانند بمبی در فضای سالون به غرش درآمد.

(دستها بالا!) او باور نمی کرد آن صدا از خودش باشد.

هر کلمه آن باید با خشونت ادا میشد.

باوصف اینهم

از ساعت هشت دیری نگذشته بود که استانیلی موس از خواب بیدار شد.

او فوق العاده آرام خوابیده و اکنون سر حال بود.

امروز همه چیز بروقی مراد بود و سرنوشت همه کار هابستگی به موقعیت امروز او داشت.

برسبیل عادت میخواست بيك جست از رختخواب بیرون رود.

اما همانطوریکه در بستر افتیده بود باقی ماند.

نقشه ای که بطور قطع آماده کرده بود به او میگفت که میتواند تا به ساعت ۸ و نیم در رختخواب بگذراند.

حاصله اگر لحظاتی را دقیقارعاایت نماید. در آن صورت پس از پنج ساعت مجددا در بستر خوابش خواهد بود.

سگری در کنج دهانش دود کرده به سقف خواهد تگریست و در آن لحظه به دالر های که بدست آورده و بخود غالباً بصفت بيك جانی فکر خواهد کرد.

دوست سراساعت هشت و نیم از جایش بلند شد.

حمام کرده، ریشش را تراشیده و پس از صرف ناشتای صبح آماده شد تا نقشه اشرا تطبیق کند و گوش به آواز پروگرام رادیوی شهر داد.

این برای او مهم بود زیرا هیچ حادثه ضمنی نیابستی در راه تطبیق نقشه حایل گردد.

او می توانست بيك ساعت را گردش کند روی یکی از چوکی های باغی در پارک مرکزی شهر بنشیند و از درختش مطبوع آفتاب لذت ببرد.

ضمنا روزنامه صبح را مطالعه کرده، بازی کودکان را تماشا نماید و کاملاً رنج خستگی نماید.

آفتاب مانند تابه داغی در آسمان فرار داشت.

يك ساعت دگر گذشت و نفس کشیدن در آن هوای گرم مشکل شده بود.

مردم مانند مکسهای تنبل که به روی دیوار راه میروند، حرکت میگردند.

وقتی آفتاب در وسط آسمان فرار گرفت، ساعت موعود فرامی رسید.

استانیلی چشمها را بست.

گرمی مطبوع در وجودش نفوذ کرد و در آن لحظه او با خود اندیشید:

فعلا همینجا صبر می کنم.

نباید از جایم بلند شوم.

وقتی من نخواهم کدام نقشی وجود نخواهد داشت که... اما چرا اوحتما این کار را بکند؟

او می توانست فردا مانند هر روز دگر باز هم به دفتر کارش برود و در آنجا بیچهای کشتی نقشه کند.

از توربین ها کسافی پروازد.

بیچهای کشتی، بیچهای کشتی، تفصیل، تفصیل... اما فیونا آنجا بود.

هیچ باور نمی کرد، فیونا همسر مردی بشود که شوهرش برای تمام عمر يك نقشه کش نخنکی باقی بماند.

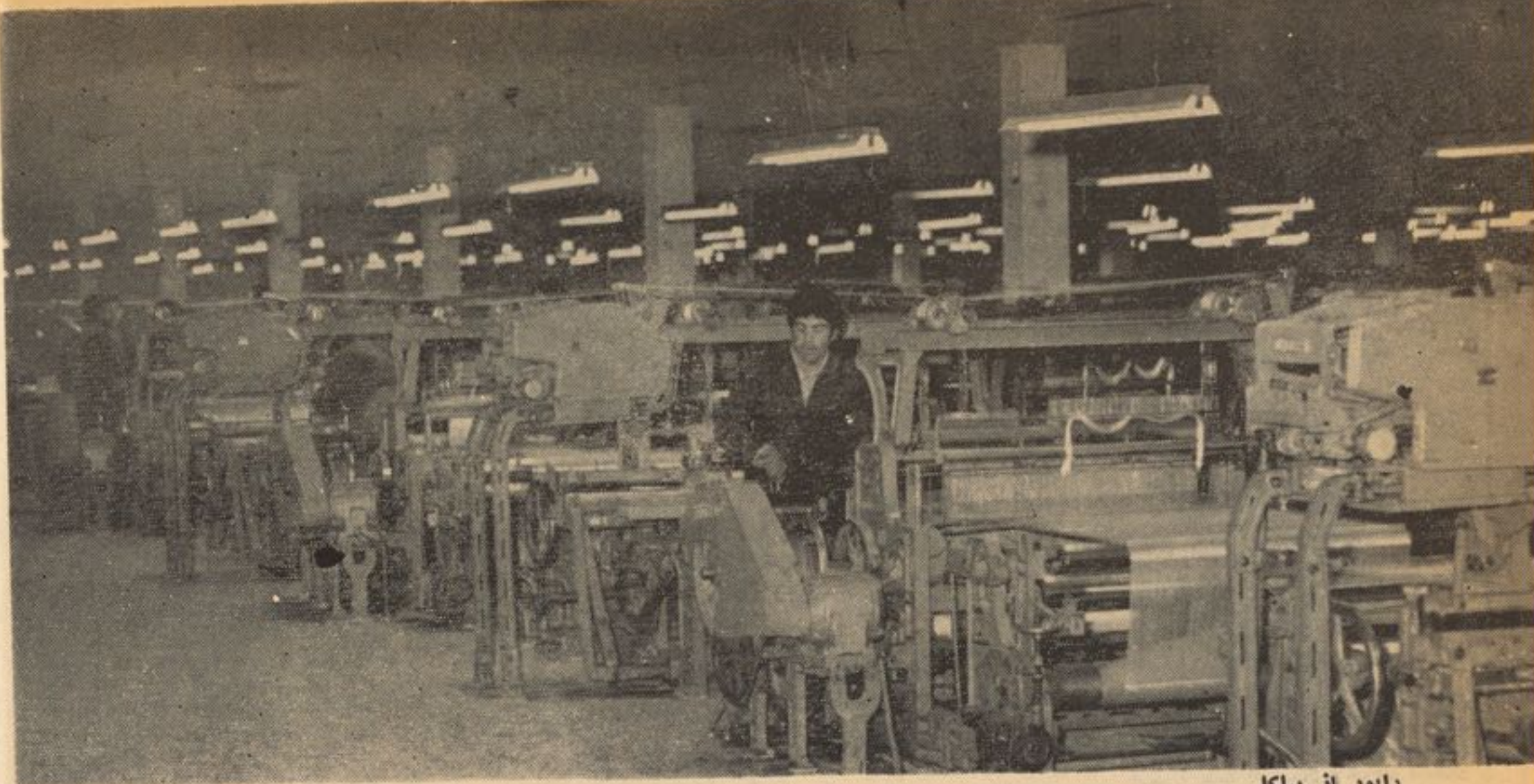
فیونا زنی نبود که بصفت زن خانه دريك منزل نیمه دهانی مانند گلی بزمردم شود و در میان صورت حسابات پرداخت شده دست و پا بزند.

او به روشنی دنیای بزرگ احتیاج داشت.

تعریف و توصیف دگران به زیبایی او جلا می بخشید.

استانیلی بخود تکانی داد.

نی، همانگونه



رپور از بيلكا

فابريكه نساجي بلخ

**دستگاه رنگ آمیزی این فابریکه
با مجهزترین وسایل بزودی بکار
آغاز خواهد کرد**

تولیدات سالانه فابریکه به ۱۲

میلون متر پارچه میرسد

نظری متخصصین فرانسوی صورت گرفته که در آن بطور مجموع ۴۳۰ میلیون افغانی بمصرف رسیده است.

قسمت نختابی آن بکلی فعالیت داشته و فابریکه بر علاوه آنکه تکه تولید مینماید مقدار زیادنخ نیز تولید و به بازار عرضه میدارد امیدواریم در آینده نزدیک تولیدات این فابریکه به خارج صادر گردد.

قسمت بافت که دارای ۲۱۰ پایه ماشین است ۴۵ پایه آن فعال و متباقی آن همه نسبت معاذیرتخنیکسی از فعالیت افتاده اند.

دستگاه رنگ آمیزی فابریکه که از مجهزترین دستگاه هاست تا هنوز به کار آغاز ننموده امید است در آینده نزدیک آنهم به فعالیت هرچه بیشتر آغاز نماید.

این دستگاه که مجهز بالوازم مدرن است میتواند هر نوع دیزاین را که خواسته باشد در تکهها پهنده زیراهم از فوتوگرافی درین دستگاه استفاده میشود و هم از اشکال دیگر رنگ آمیزی.

نظری متخصصین فرانسوی صورت گرفته که در آن بطور مجموع ۴۳۰ میلیون افغانی بمصرف رسیده است. کار ساختمانی فابریکه چند سال قبل بانجام رسیده بود ولی نسبت عدم موجودیت برق فعالیت آغاز نتوانست و بعد از آنکه دو جنریتور به ظرفیت هر یک پنجمصد کیلووات از اتحاد شوروی درین فابریکه رسید ایسن مشکل رفع گردید و مشکل دیگری که برای فابریکه بوجود آمد عدم قدرت پرداخت پول کافی برای فابریکه از جانب سرمایه داران ولایت بلخ بود. لذا فابریکه نتوانست به فعالیت خود آغاز نماید تا آنکه دولت این فابریکه راجزء سکتور خود قرار داده و سهم سرمایه داران رامسترد کرد اکنون مربوط ریاست صنایع وزارت معادن و صنایع می باشد.

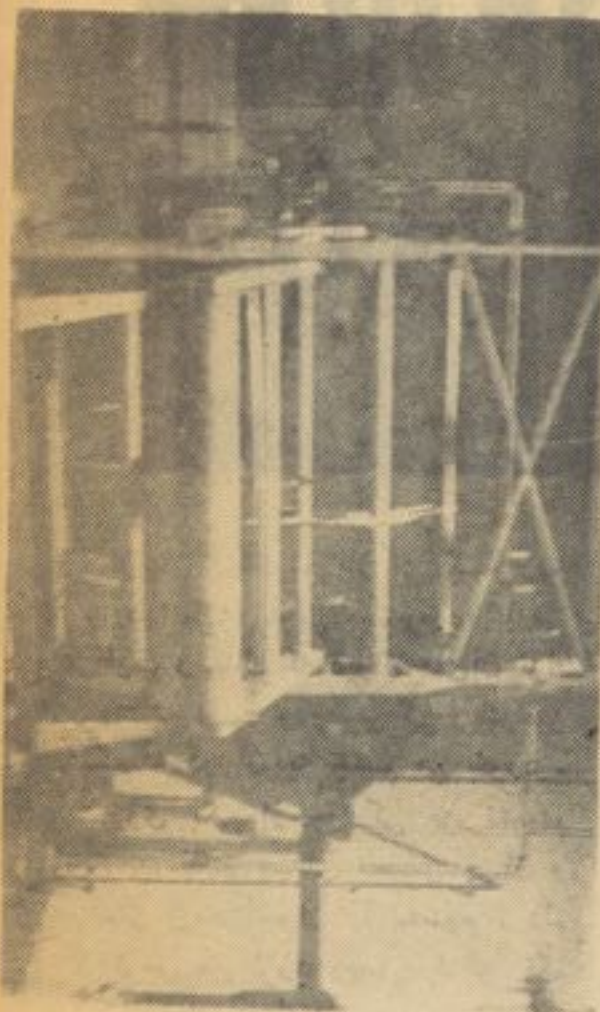
امر فابریکه افزود: ساحه فابریکه و ملحقات آن در حدود یکصد جریب زمین بوده این فابریکه از سه قسمت

یکی از این فابریکه ها، فابریکه نساجی بلخ است که اکنون فعال بوده و در امر رفع مشکلات منسوجات خدمت خود را برای هموطنان انجام میدهد.

امر فابریکه انجنیر دوست محمد علی زی درمورد فابریکه چنین گفت: فابریکه نساجی بلخ ابتدایک شرکت سهامی بود و از کریدت حکومت فرانسه به اشتراك سرمایه داران ولایت بلخ اعمار گردید فابریکه ساخت فرانسه بوده و اعمار آن نیز تحت

در جنوب شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ منطقه بی حاصل و وسیعی وجود داشت که اکنون این محل برای اعمار فابریکه های صنعتی اختصاص داده شده است و امید است در آینده نزدیک به اساسی پلان های انکشافی دولت جوان جمهو ری به یک پارک صنعتی درآید.

انکشاف و اعمار این گونه فابریکه هادر عظمت و زیبایی شهر مزار شریف نقش مهمی بازی میکند.



رنگ آمیزی نماید بخاطر این مشکلات است که وقتی میخواهیم منسوجات فابریکه را رنگ آمیزی نمایم ابتدا آنرا در ضابده قسمت مساوی تقسیم و بعد به گل کاری آن اقدام مینمائیم. بنابراین امر فابریکه در مورد اینکه که تا هنوز دستگاه رنگ آمیزی فابریکه به فعالیت آغاز ننموده تولیدات فابریکه چطور و به چه شکل به بازار عرضه میشود چنین اظهار داشت:

تولیدات فابریکه بعضاً بدون آن که رنگ آمیزی شود بالای تجار

یک مقدار زیاد نخ نیز به بازار عرضه میگردد که با یافتن بازار در خارج از کشور مقدار تولیدات نخ بهسایزهای مختلف درین فابریکه افزایش خواهد یافت.

قسمت دیگر فابریکه را انجنیر علی زی چنین وانمود کرد: به همه ما معلوم است که موجودیت کدام ها برای نگهداری مواد خام و تولیدات یک فابریکه از ضروریات است از اینر ویک کدام خیلی بزرگ با تمام وسایل برای این فابریکه اعمار شده و مورد استفاده قرار دارد اما بدبختانه باید گفت که چندی قبل

برای اینکه فابریکه در آینده به مشکل نداشتن بر سونل فنی از ناحیه رنگ آمیزی بر نخورد چندتن از فارغ التحصیلان صنوف دوازدهم ونهم را که درسامی وغیره دسترس دارند تحت تربیه گرفته معلمی را نیز برای شان استخدام نموده تا این مشکل رفع گردد.

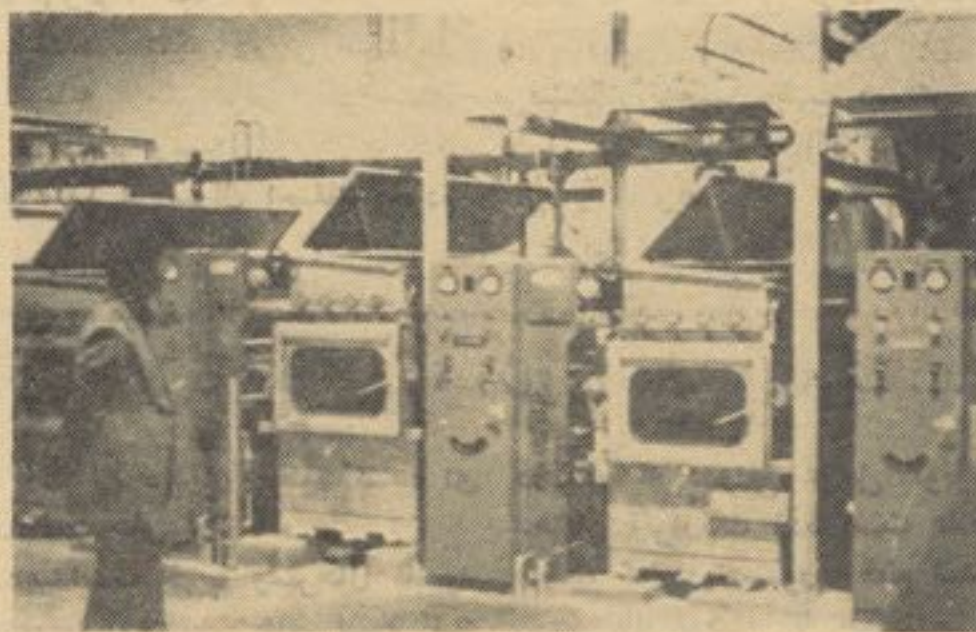
بر علاوه از سه قسمت عمده قسمت های دیگر نیز موجود است که در چرخا نندن فابریکه کمک می نماید مثلاً موجودیت دو پایه جنریتور دیزلی که در صورت ضرورت میتونند علاوه تصویر و تصویر فابریکه شهر مزار را نیز تصویر نمایند.

قسمت دیگر یکی از همه مهمترین و ضروری تر است کدام بزرگ گیس که هر فابریکه آنرا باید داشته باشد.

انجنیر دوست محمد علی زی امر فابریکه در مورد تولیدات فابریکه چنین گفت: تولیدات سالانه فابریکه در حدود ۱۲ میلیون متر پارچه نخ است که امکان ازدیاد آن نیز موجود است.

تولیدات روزانه در سال گذشته که اکثر دوبره بود بایازده ساعت کار به ۱۲ هزار متر میرسید یعنی عرض تکه های تولیدی فابریکه ۱۵-۲۰ متر میباشد.

مشکلاتیکه با تولید تکه های دوبره متوجه فابریکه است این است که تنها ماشین های سفید کن میتوانند آنرا سفید نمایند و ماشین های رنگ آمیزی و گل کاری نمیتوانند آنرا



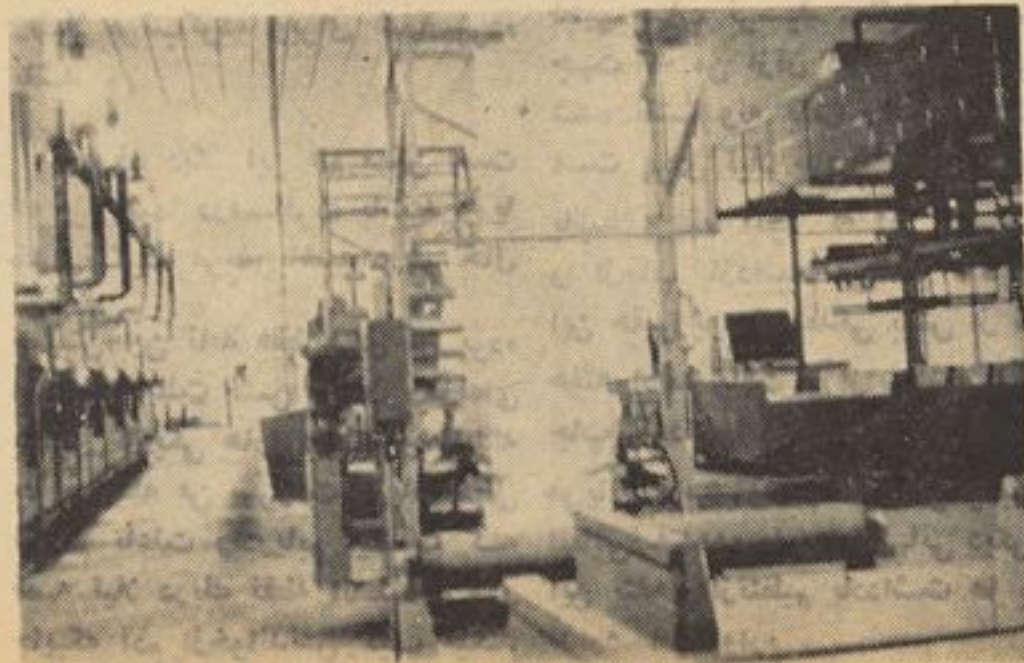
فابریکه نساجی بلخ

موسسات بفروش میرسد و آن مقدار یکی رنگه به بازار عرضه میشود تماماً در دستگاه های رنگ آمیزی نساجی بگرامی رنگ آمیزی میگردند بر علاوه

حریق درین گدام رخداد که خساره بیش از پنج میلیون افغانی برای فابریکه بار آورد به این تفسیر که ۲۰۷ تن پخته درجه اول ۱۹ تن پخته ردی و ۲۵ تن نخ درین آتش سو زی طعمه حریق گردید.

علت عمده این حریق گرچه اول شارتی برق وانمود شده بود اما طوریکه دیده شد چون همه لین های برق در بین نل های جستی قرار گرفته وهم شرایط ناشی از آن در نظر گرفته شده ازینرو این یک اشتباه بوده و یگانه علت وقوع حریق را عمل مخربین میتوان قلمداد کرد که همیشه در کمین نشست و میخواهند تخریب کاری نمایند.

بنیاعلی علی زی امر فابریکه در اخیر چنین گفت: همانطوریکه



قسمتی از دستگاه رنگ آمیزی که تا هنوز بکار آغاز نکرده

قبلاً به شما گفته شد مصار فابریکه درین فابریکه در هر ساعت بدو صد لیتر میرسد که اگر بجای دیزل از گاز استفاده شود نه تنها مصارف فابریکه تقلیل مییابد بلکه از یک رقم درشت فرار اسعار نیز می توان جلوگیری نمود.

زیرا از فابریکه کود تا منطقه صنعتی شهر مزار چندان فاصله ای نیست که مصارفش کمر شکن باشد و با آمدن یک پایپ لاین نه تنها این فابریکه بلکه سایر فابریکه های نیز از آن مستفید شده و در کارهای شان سهولت رخ خواهد داد. هم چنان این فابریکه برای کارگران خود محل رهایش ندارد حتی کدام کلوب نیز تا هنوز برایشان اعمار نشده.

گرچه در پلان های بعدی در نظر است که بر علاوه توسعه خود فابریکه برای کارگران فابریکه کانتین هاو لیلیه ها وغیره ساخته شود اما تا هنوز عملاً اقدامی صورت نگرفته امید داریم تحت رهبری رهبر بزرگ انقلاب جمهوری صنایع کشور همان طوریکه آرزوی مردم ماست سیر ارتقایی وانکشافی خود را پیونده روزی رسد که دست مردمان ما از کلاهای خارجی بی نیاز گردند.

روزنه‌ای بسوی تاریخ‌ها

بعد بصورت خیره میشود :
 - چه شده ؟ چرا می‌لرزی ؟
 برای حفظ ظاهر هم شده ،
 میخواهم لبخند بزنم اما ، نمیتوانم ،
 میگویم :
 - چیزی نیست . شاید ...
 شاید ...
 محسن خان حرف رامیبرد :
 - خیلی خوب ، خیلی خوب . لازم
 نیست حالا چیزی بگویی ، اگر حرفی
 داشتی بیرون بگو .

بعلامت موافقت سرم را تکان
 میدهم و وارد اتاق افسر پولیس
 میشوم . میبینم اتاق خالی است و
 کسی در آن دیده نمیشود . تامیخواهم
 سوای بکنم ، محسن خان بازویم را
 فشار میدهد و بطرف در اتاق
 راهنمایی ام میکند . از اتاق بیرون
 می آیم ، از حویلی قسم به پیاده رو
 میگذاریم و بطرف بنزی که محسن خان
 به من بخشیده است میرویم . هیچ
 چیز بنظر غیرعادی نمی آید و هیچکس
 از ما چیزی نمیپرسد ، نه پولیسی که
 دم دروازه حویلی به نگهبانی
 ایستاده است و نه افسر پولیسی که
 مارا به آنجا کشانده است و حالا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

- برویم عزیزم ، امیدوارم خسته
 نشده باشی !
 باخوشحالی می پرسم :
 - برویم ؟ کجا ؟
 می خندد ، شگفت زده می خندد :
 - خانه . مگر قرار است جای
 دیگری هم برویم ؟
 شرمنده از سوال احمقانه خودم
 تند و بریده میگویم :
 - نه ، قرار نیست جایی برویم ،
 برویم خانه ، برویم .
 مثل اینکه زبانت به اختیار خودم
 نیست ، کلمات بی اراده از دهانم
 خارج میشود و محسن خان این را
 می فهمد . به همین جهت دستش را
 بطرفم دراز میکند ، بازویم را می-
 گیرد و میگوید :
 - بیا !

از میان در نیمه باز می گذرم
 و وارد اتاق پهلویی میشوم ، اتاقی
 مرطوب و نمناک که دیوارهای آن ترک
 برداشته است و دو چوکی و یک میز
 شکسته در آن به چشم می خورد .
 روی یکی از چوکی می نشینم
 و سعی میکنم صدای محسن خان و
 صدای افسر جوان را بشنوم ، دلم
 از ترس می لرزد و بدون شك رنگم
 نیزه سفیدی گزاشته است . هنوز
 پرسش و پاسخ آغاز نیافته است که
 صدای قدمهایی از اتاق بگوشی
 میرسد و متعاقب آن از لای در نیمه
 باز صورت افسر پولیس را می -
 بینم که نیم لبخندی بصورتم میزند
 و در را کاملاً می بندد .

این کار ترسم را بیشتر می کنم
 و وحشت بی پایانی اندیشه و فکرم
 را در جنگال می گیرد . نگاهم را
 به صفحه ساعت و به عقربه های
 آن میدورم ، دقیقه ها حتی ثانیه
 هارا می شمارم . یک دقیقه ، دو
 دقیقه ، سه دقیقه ... ده و پانزده
 دقیقه ، بلی پانزده دقیقه از وقتی
 گذشته است که من در این اتاق
 نشسته ام و در انتظار نتیجه کارام
 یکربع ساعت ، مدت زیادی نیست .
 اما برای من ، منی که حالا دیگر از
 سایه خودم هم و حشمت میکنم ،
 مدت زیادی است ، مدتی است که ...
 ناگهان در اتاق صدایی میکند و
 من بی اختیار از جا میروم ، منتظرم
 باز با افسر پولیس رو برو شوم ،
 اما این بار محسن خان را می بینم
 که لبخندی در صورتش شگفته
 است .
 شتابزده خودم را به او میرسانم
 پیش از اینکه لبانم از هم باز شود
 و من چیزی بپرسم ، او پیشدستی
 میکند و خونسرد و آرام میگوید :

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

وراضی میشود رسیده بود . فقط
 همین .
 امیدوار هستیم جواب این نامه
 را و علت اینکه چرا یادداشت های
 لیلا درین مدت سه هفته نشر نشده
 است بنویسید تا از موضوع و قرف
 حاصل کنیم .
 سهیلا از شهرنو

دردناک که در واقع عوامل گوناگون
 محیطی آنرا رنگ زده است علاقه
 دارند ، که درینصورت قطع شدن
 همچو یک نوشته که خواننده پس
 یک هفته انتظار آنرا درمجلسه نمیابد
 برای خواندن آن صبر کرده است .
 ممکن است برای ایلا حادثه ای
 پیش آمده باشد زیرا در آخرین
 یادداشت هایش که همین اوخر چاپ
 شد خوانندیم که او در شفاخانه است
 ولی فکر میکنم او یادداشت هایش
 را قبلاً مرتب کرده و برای شما سپرده
 باشد .

به آقای دیدبان تنظیم کننده ای
 یادداشت های لیلا !
 امید است خوب و سرحال باشید
 تا همیشه یادداشت های لیلا که
 قصه تلخی از زندگی یک دختر فریب
 خورده است بوسیله قلم رسا و
 توانای شما تنظیم و درمجلسه ژوندون
 به نشر برسد گمان میکنم درین
 اواخر که یادداشت های لیلا تنظیم
 نمیشود حادثه برای شما پیش آمده
 و یا اینکه دیگر حوصله تان برای
 تنظیم یادداشت های لیلا سر رفته
 باشد ؟
 آقای دیدبان !

دوشیزه سهیلا !
 از لطفیکه در حق اینجانب فرموده اند
 سپاسگزارم . و متاسفم از اینکه
 یادداشت های لیلا در این سه شماره
 اخیر بچاپ نرسید . البته نه بدان
 جهت که من از آن دلزده و خسته
 شده باشم و نه بدان جهت که ممکن
 است برای لیلا حادثه اتفاق افتاده
 باشد . فقط آنچه که این سلسله
 را از چاپ بازداشت ، مریضی ناگهانی
 این حقیر بود که مدتی بیش از سه
 هفته ادامه یافت . از این شماره
 چاپ یادداشت های لیلا باز ادامه
 می یابد و امید داریم که دیگر چنین
 اتفاقی نیفتد و بیما ری ناگهانی دیگری
 این بنده را از تنظیم یادداشت ها باز
 ندارد . امیدوارم .

از طرف دیگر این هم ممکن است
 که مثلاً شما در مسافرت باشید و یا
 خدای ناکرده مریض باشید . در هر حال
 نوشتن این نامه فقط برای آن بوده
 است که علت نشر نشدن روزنه ای
 بسوی تاریکی هارا دریابیم و اما اینکه
 چرا حوصله من سر رفت و زیاد معطل
 نکردم تا علت را دریابم اینست که
 قصه لیلا در یک نقطه انعطاف و در
 جایکه آدم از خواندنش کیف میکند

اگر برایتان حادثه ای اتفاق
 نیفتاده باشد ، چرا قصه لیلا را نشر
 نمی کنید ، که درینصورت سوال
 ما تا اندازه ای هم متوجه مدیریت
 ژوندون است در غیر آن باید خدمت
 تان عرض شود که قصه لیلا تقریباً
 یکسال میشود درمجلسه ژوندون به
 نشر میرسد و شما بهتر میدانید که
 تعداد زیاد از مردم این داستان را
 تعقیب میکند و بخواندن این قصه

در گوشه حویلی پادونفر دیگر سر گرم گفت و گواست .
 این وضع و این حالت، بیش از اینکه دیگر مراهترساند متعجبم ساخته است . بهتر است بگویم کنجکاو و جست و جو گرم ساخته است . درست وضع و حال کودکی را یافته ام که بادیایی از ابهام و پیچیدگی روبرو گردد و دلش بخواهد یکباره و یکدفعه و در یک لحظه همه چیز را بفهمد و از این ابهام و پیچیدگی و نفهمی بیرون آید .
 محسن خان ، شاید فهمیده است که من چه حالی دارم، شاید فهمیده است که میخواهم در همین لحظه، در لحظه که میخواهم سوار موتر شوم همه چیز را بفهمم و وجود انباشته از پرسشها را با سوا لها ی بی پایانی خالی کنم . اما او، بی آنکه بصورتم نگاه کند و بی آنکه توضیحی بدهد در موتر را باز میکند و میگوید:

- سوار شو !
 و من سوار میشوم و در سبیت جلو موتر کنارش جای میگیرم . اونیسم نگاهش بعقب می اندازد و بعد بسرعت موتر را بحرکت درمی آورد و از یک سرك فرعی وارد سرك فرعی دیگر (بقیه در صفحه ۵۵)



نخستین پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی در ولایت کندهار

استقبال شهریان کندهار از گردانندگان مسابقات ذهنی گروپ هنرمندان رادیو افغانستان در خور تحسین و یادآوری است...

چرا گاهگاهی توافق نظر بین اعضا فامیلها با سانی ایجاد نمیشود...؟

شناخت و درک واقعی و عینی خصایص و عادات اعضای یک فامیل هدف و غایه اصلی پروگرام توافق نظر است.



نطاق مسابقه ذهنی در حال طرح سوال

شرکت می نمایند ، سوالات ما زبا تبارز لیاقت و استعداد پاسخ درست بد هندو جوانی را که از کابل برای برندگان این مسابقه با خود آورده ایم ، درینجا برایشان تقدیم بداریم ...

نطاق در پایان مقدمه علاوه می نماید : همچنان یک مزده دگر برای شما داریم و آن عبارت ازین است که بعضی از مهترین و سرایندگان وزید و محبوب رادیو افغانستان هم با کار کنان و گردانندگان این پروگرام در کندهار آمده اند که در خلال اجرای پروگرام مسابقات ذهنی با تقدیم پارچه های تمثیلی و آهنگهای دلانگیز ، برخوردی و سرور شما خواهد افزود و هم عده ای از هنر مندان محلی و با استعداد ولایت کندهار و بعضی از شاگردان لیسه ها و مکاتب کندهار هم در پهلوی هنر مندان رادیو هنرنمایی خواهند نمود ... بعد از پایان مقدمه از طرف انوسر پروگرام جوایز متعددی که از طرف فابریکه ها ، شرکت ها و علاقمندان پروگرام مسابقه ذهنی ارسال شده بود ، اعلان گردید .

دراغاز پروگرام مسابقات ذهنی برای انتخاب شرکت کنندگان نو پروگرام (قوت الاده) قرعه کشی گردید . درین نوع پروگرام اشتراک کننده دو باره موضوع معین صحبت میکند . اجرای این پروگرام از یکسو برای شاگردان و متعلمان مکاتب خیلی مفید و سود مند است و موجب میشود که آنان را به مطالبات و تدقیقات بیشتر روی موضوعات مختلف وا دارد ، و از سوی دیگر برای شتوندگان هم در موارد مختلف معلومات ارائه می نماید و از طرف دیگر در انکشاف ذهنی و قدرت افکار و فصاحت بیان شرکت کننده مساعد واقع میشود . هنگام قرعه کشی این پروگرام اگرچه از طرف نظام مسابقه اعلان میشد که ازده نفر بیشتر روی ستیز نیابد ، ولی شور نخوردنی بیش از پنجاه و شصت نفر حاضر میشد . بااس

صدای نطاق پروگرام در سالون سینما طین انداز میشود و آغاز پروگرام را چنین اعلام میدارد :

دراديو افغانستان محترمو اوريدونكو اود كندهار ولايت درند و حاضرينو ! نطاق قبل از شروع پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی طی مقدمه هدف و آرزوی رادیو افغانستان را در مورد تدویر و تنظیم چنین پروگرامها ذیلا توضیح میدهد که ششده آن ازینقرار است :

رادیو افغانستان که افتخار تنویر ذهنیت هموطنان گرامی را در پهلوی سایر

وسایل نشراتی با تقدیم پروگراما مهیای تربیوی ، اطلاعاتی ، ادبی و تفریحی بعهده دارد ، امید و اراست توان در راه این خدمت گزاری با تقدیم پروگراما مهیای جالب و دلچسب مضامین بیشتر ی بسیاری شتوندگان خود گردد ... رادیو افغانستان برای رسیدن باین هدف و جلب رضایت خاطر شتوندگانش ، پروگرام مسابقات ذهنی را خارج از استودیو های رادیو با اشکال جدید و متنوع جهت اشتراک بیشتر مردم ، در تالار های بزرگ ، در محضر خود مردم به مرحله اجرا گذاشت که مورد توجه و دلچسبی خاص ایشان قرار گرفت و در نتیجه با احساسات گرم و استقبال پر شور شتوندگان و علاقمندان روبرو شد ... همین استقبال پر شور و بسابقه مردم از پروگرام مسابقات ذهنی بود که باعث تشویق بهتر نمودن این پروگرام گردید ... همانطوریکه را دیسو افغانستان ، رادیو مردم سراسر کشور است ، پروگرامهای آن نیز با اساس نیازمندی ، خواسته ها و خوشی تمام مردم افغانستان نشر میشوند برای اینکه مردم ولایات مختلف مستفاد از این پروگرام نیز سهم بگیرند و از نزدیک شاهد اجرای آن باشند ، اولین سلسله پروگرام ولایات خود را در ولایت باستانی کندهار آغاز نمودیم ... آرزو مندیم از جمله شهریان ولایت کندهار که درین پروگرام

احساسات بی آرایش را که بکدنیا صفا و صمیمیت دران نهفته است ، چگونه پاسخ بدهد ...؟

علاوه بر اشتراک هزاران نفر شهریان کندهار ، والی ، باروال ، مامورین و منسوبین معارف کندهار نیز جهت تماشای مسابقه ذهنی اخذ موقع نموده اند . والی ضمن صحبت و تبادل افکار با گردانندگان مسابقه میگوید : من آمده ام تا ساعتی ، چگونگی اجرای مسابقه را از نزدیک تماشا نمایم ... ولی جالب توجه اینجاست که نیت پروگرام بیشتر از شش ساعت دوام میکند و چنان مورد علاقه قرار میگیرد که والی کندهار تا ختم مسابقه همچنان در جمله دگر تماشا چنان نشسته دیده میشود ...

قریه ساعت پنج عصر را نشان میدهد ، ستیز سینما که گردانندگان مسابقه ذهنی در آنجا اخذ موقع نموده بیش از دو نیم متر از سطح سالون سینما ارتفاع دارد .

در قسمت عقب ستیج بروی پرده آبی رنگی فوتزی موسس جمهوریت رهبر ملی ما بچشم میخورد - باینتنر آن شعار : آل دی وی دافغانستان جمهوریت .

به کندهار ولایت کی دراديو افغانستان ذهنی مسابقه اول نور ۱۳۵۳ ، جلب توجه میکند

شرکت کنندگان نفس را در سینه حبس نموده و بانظم و وسیلین خاصی آغاز مسابقه را انتظار می برند .

اولین پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی در ولایت کندهار در تاریخ اول ماه نور در تالار سینمای آن ولایت اجرا گردید برای اشتراک در پروگرام بیش از یکپنجاه نفر در سالون سینما بی صبرانه انتظار شروع مسابقه را میکشیدند .

خارج سینما هم در حدود سه هزار نفر از علاقمندان پروگرام گرد آمده بودند و سعی داشتند جریان پروگرام را از ورای لود سپرک خارج سینما استماع نمایند .

هنگامیکه موتور یاتا با عمارت رادیو افغانستان حامل مقصد بان پروگرام مسابقه ذهنی و گروپ هنر مندان برای اجرای مسابقه در مقابل سینما توقف نمود ، با استقبال پر شور و بسابقه مردم مواجه گردید . ابراز احساسات از حد زیاد مردم هنر دوست ولایت کند عار چنان خاطر خوشی را در دل متصدیان مسابقه ذهنی و گروپ هنری تسعه ورساخت که گرمی حرارت آن سالها ، به

حیث بهترین خاطره زندگی باقی خواهند ماند ذوق و سلیقه عالی هنر دوستی این مردم ازین نمایان میگردد که همه کار کنان

هنر مندان را در همه جا بپایشیدن و تشار برکت های لطیف خوشبو و معطر مخاب ، گلباران میکردند و بدینسان خوش آمدید ، میگفتند .

صدای کف زدنها و هلبله مردم در وقت آغاز پروگرام ، سالون سینما را بلرزده در میاورد ، و انسان فکر میکند که انعکاس این همه



هنر مندان محلی کندهار در حال هنرنمایی

فرعه از بین اینده دو نفر یکی پیغله روح افزا متعلمه صنف دهم لسه زرغونه انا و دگری بناغلی محمد اکبرایزی چانس اشتر اک را حاصل نمودند . نخست پیغله روح افزا مدت دو دقیقه در باره صنعت گلدوزی و خامک دوزی ولایت کندهار صحبت کرد . صنعت خامکدوزی و گلدوزی ولایت کندهار در سال های اخیر انکشاف زیادی یافته ، در تمام جا ، حتی کشور های خارج شپرت دارد ، از ترو همیشه مورد پسند بوده و بر تعداد علاقمندان این صنعت ظریف افزود گردیده است . این اشتر اک کننده با فصاحتی خوبی در مدت معینه پیرامون موضوع تعیین شده صحبت نمود ، درین پروگرام شرط اساسی آنست که صحت کننده خارج موضوع صحبت نکند ، از تکرار مطالب اجتناب نماید و صحیح حرف بزند ، در عین صحبت توقف ننماید . پیغله روح افزا برابر باین شرایط صحبت کرد و برنده جایزه شناخته شد و جایزه خود را که عبارت از یک قاب ساعت زبانه بود بدست آورد .

یکی از هنر مندان ورزیده رادیو کسه که درین کاروان هنری مسابقات ذهنی اشتر اک میرمن قهر گل خواننده محبوب بود . قهر گل توام کف زدنهای ممتد حضار پشت میکروفون قرار گرفت و به معیت نوازندگان راد یو آهنگ مشهور : «خاندو خاشخالیرو چسی راغلی جمهوریت دی - خوشحاله تول ملت دی . را سرود و با اثر تقاضای مکرر حاضرین چند آهنگ دگری را نیز خواند که همه پسندیدند .

در مرحله دوم پیش از آنکه اشتر اک کننده دوم (قوت افاده) پیرامون موضوع معینه صحبت نماید ، برای پروگرام توافقی نظر فرعه کتی به عمل آمدواز بین یگنده زیاد فامیل های شرکت کننده دو فامیل یکی فامیل محمد نادر عظیمی و دگری فامیل فضل احمد حمیدی با اساس فرعه انتخاب گردید . پروگرام (توافقی نظر) پروگرامی است که اشتر اک کنندگان آنرا فامیلها تشکیل میدهند که چهار چهار تن از اعضای هر فامیل با التوبه و بصورت انفرادی در باره سوالی که از او میشود و غالباً به نوعی از انواع بصلات ، خصایص و یا عادات و یا سلیقه یکی از اعضای خانواده او ارتباط صدای

و دلبره چشم بدهن انانسر دو خته منتظر طرح سوال بودند ، سوالات طرح شد می اگرچه خیلی ساده و آسان بود ، ولی اعضای فامیل اشتر اک کننده بعد از استماع آن متردد و حیران می ماند که چگونه پاسخ بگویند تا هم نمایانگر واقعیت باشد و هم دیگران بدان نظر مشابه دهند .

سوال اول این بود که : (شیرین زبان فامیل شهاکیست .)

سوال دوم این چنین مطرح شده بود : (واضح است که هر کسی با انجام دادن یک عمل نیک و مورد پسند و باصلاح هر آنچه برای رضایت خاطر ما درس می تواند از آن دریغ نمیکند ، یقین داریم شما هم آرزو دارید هر عمل نیکی که می تواند برای خوشی و رضایت خاطر مادر تان موثر باشد

انجام بدهید ، اینک ما از سه عمل نیک نام می بریم ، شما بگویید که با اجرای کدام یک از این اعمال خوشی خاطر مادر تانرا فراهم خواهید ساخت :

- سهجگری در امور منزل .
- رعایت نظر .
- رواداری .

هر يك از اعضای ایندو فامیل با یسن پرسشها جوابهای ارائه کردند که در نتیجه توافقی نظر کامل و هماهنگی تام بجوابهای هر چهار اعضای ایندو فامیل دیده شد و هر کدام پاسخ متفاوتی گفتند - و بدینسان موفق بگرفتن جایزه مورد نظر شدند .

و البته تعامل درین مورد طوری است که اگر در برابر هر سوال هر يك از اعضای فامیل جوابهای مشابه ارائه کردند یعنی جواب های شان یکسان باشد گویا توافقی بین شان موجود است و امتیاز حصول جایزه ممتاز را بدست میاورند .

و چانس نهایی موفقیت البته در صورتی است که سه سه جواب مشابه در هر سوال ارائه شده باشد .

در جوابهای دو فامیل شرکت کننده ولایت کندهار سه سه پاسخ مشابه تنها در یک سوال از طرف هر کدام آنها ارائه شد که اساساً استحقاق جایزه حاصل تکر دید ولی بایشهم برای تشویق و قدر دانی ازین دو فامیل بقیه در صفحه ۵۷

میشود . و بترتیب نوبت يك يك نفر برای پاسخ گفتن سوالات خواسته میشود .

قبل از طرح سوال - از اعضای اول هر دو فامیل بناغلی ولی محمد خواننده محلی ولایت کندهار تصنیف قشنگی را بنام : (نن شور ماشور دی راخه گلچینی - په کندهار بنار کی بیا شالمار چوردی راخه گلچینی) بالحن و شور خاصی خواند که مورد پسند همگی واقع شد .

اعضای کوچک هر دو فامیل بعد از معرفی خود شان آماده جواب گردید باینک نوع اضطراب

میکرد اظهار نظر می نماید .

این پروگرام برای ایجاد توافقی بین اعضای خانواده ها و شناخت و درک واقعی و عینی یکدیگر شان نقش مساعد خوبی را ایفا کرده می تواند .

درین پروگرام بعد از انتخاب اعضای دو فامیل يك يك از اعضای آن جهت پاسخ گفتن بسوالات مطروحه پشت میکرو فون حاضر میشوند متبانی اعضای هر دو فامیل با یکی از گر دانندگان پروگرام در جای دیگری که صدای تطاق پروگرام شنیده نشود رهنمایی



تماشا کنندگان پروگرام مسابقات ذهنی

عشق یعنی در دسر



من وجیم برای مدتی از هم دور
 میشدیم ...
 لذا من مصمم شدم وقتش است
 که تغییرات چندی را بوجود بیاورم

نیز بالای ماسنکینی میکند وحالاتو
 میخواهی باردیگر راکه از عدم توافق
 فکری منشاء میگیرد روی شانه های
 مابگذاری .

اظهار داشتیم :
 - چیزی راکه مابدست آورده ایم
 تنها بارزیاده از حد وضع وحالت فعلی
 است . مادر یکنواختی فرورفته ایم .
 من فکر کردم که در این گفته ام
 زیبایی زیاده از حدی نهفته است .
 اوگفت :

ما اصلا بکدام تغییری ضرورت
 نداریم . بهر صورت مو های تو مرا
 به یاد روزیکه یکدیگر را برای اولین
 بار ملاقات نمودیم می اندازد .

- آن واقعه مربوط میشود بصنف
 هشتم .

- چرا میکوشی که يك چنین چیز
 زیبارا از بین ببری وخصوصا ...

بشقابی رامقابلش گذاشته وگفتم:
 - تخم نیم بند .

- هرروز ؟
 - بلی هرروز .

در ساعت هفت وسی دقیقه دختر
 هاپائین آمدند . به عقب نگاه کردم

تابروی آنها بخندم ، اما در عوض
 چشمانم را هراس و وحشت فراء

گرفت .
 سندی گفت :

- مادرا صحت ما خوب نیست .
 جین وجودی که دوگانگی بودند ،

باتاثر سرهای شانرا برسم موافقت
 شوردادند .

جیم بالانگاه کرد ، بعد روی پایش
 جست . چوکی اش را بسوی دیوار

فشار داده وگفت :
 - آنها بچه هستند ، مانند بزغاله

های شوخ . رخسار های خودرا با
 پارچه کتان پیچانیده اند . این

نمی تواند که مرض گلوباشد .
 آنها دروغ نمیگفتند و اصلا بچه

نبودند . داکتر سیمسون مرا از
 وسوسه وتردید بیرون کشید و

تشخیصی مارا که از شواهد و علائم
 سرچشمه میگرفت ثابت و تائید

کرد .
 داکتر بمن گفت :

- بسیار خوب ، شما مرض گلو
 داشتید . اما ...

اورخش راسوی جیم که در حال
 خارج شدن از اطاق بود چرخ خداده

وگفت :
 - شما نداشتید ؟ بسیار خوب ،

شما آنها را نمیخواهید : با شواهد
 و علائم تان ...

او توقف کرد و من فهمیدم که در
 حال بخاطر آوردن اینکه چطور جیم

سرخکان و چیچک هر دورا از دخترها
 گرفته بود است . اضافه کرد :

- شاید بسیار ناوقت باشد ،
 اما من يك دقیقه را از دست نخواهم

داد .
 جیم سرش را شور داده و خودرا

زیادتر بدروازه اطاق نزدیک کرد :
 - عزیزم يك پاکت برای من بگیر

من در داخل موتر انتظارت رامیکشم
 و بر علاوه لطفا به یمکاتلیفون کن .

او بدختر هاگفت که خاموش باشند
 و بمن گفت که آنقدر هاز یاد تشویش

نداشته باشم . و بعد از اطاق خارج
 گردید .

سه دختر مریض وشوهری که
 از من دور بود . اما با اینهم من

نمیترسیدم . بهر صورت تا حال که
 نترسیده بودم .

دخترها رامقابل تلویزیون قرار
 دادم و گذاشتم که از مشاهده صحنه

های آن بخندند . بر علاوه میدانستم
 که این خنده هاز یاد دوام نمیکنند .

من مریضی گلو آنها را بخوبی بخاطر
 داشتم .

تاساعت هفت وسی دقیقه روز
 چارشنبه مانند روز های دیگر بود .
 حسب معمول ، شربت نارنج را برای
 جیم ریخته و تخم های راکه جهت
 ناشتا گذاشته بودم تانیم بند شود ،
 مخلوط نمودم . بر علاوه مانند همیشه
 در مقابل وسوسه های روزانه یعنی
 تغییر وارد کردن در انواع واقسام
 ناشتای صبح ، دست به تقلاء و
 مقاومت زدم . این وسوسه عبارت
 بود از اینکه برای یکمرتبه هم که
 باشد باید آب بدنجان رو می را تغییر
 داده و یا اینکه تخم هارابه نوع دیگر
 طبخ نمایم .

در ساعت هفت تام شما میتوانستید
 ساعت تا نرا با آمدن جیم درست
 نمایند . یعنی مطمئن شوید که
 ساعت هفت تام است . او در این
 ساعت به آشپز خانه می آید . مرا
 در آغوش گرفته و میبوسد و میگفت
 که من زیبا و دلغریب هستم . حالا
 اگر مردی چنین يك کاری نماید ،
 میتواند هر چیزی راکه برای ناشتای
 صبح ضرورت داشته باشد بدست
 بیاورد .

هنگامی که تخم های نیم بند شده
 را در دیگچه گذاشتم ، اوقسمت عقب
 موهای درازم راکه البته برای من
 خسته کن گردیده بود ، بلند نموده
 و خودرا در آن بنهان نمود . واضح
 تر بگویم در آنجا غنوده وگفت :

- این همان چیزی است که
 میتواند بسؤال اینکه چرا من موهای
 دراز را دوست دارم . جواب گوید .



هابه نزده سالکی میرسیدند مانند دیوانه ها خواهد شد . اما من در انجام دادن این ها راه را بخطررفتم . شروع به مطالعه بیشتر نمودم . (از روش قد علم کردن به مقابل بحران استفاده نمایند تا بتوانید باعث بوجود آوردن تغییر گردید.) اگر این يك بحران نبود ، پس در دنیا هیچ بحرانی وجود نخواهد داشت ، بهر صورت از تخت خوا بپروم نیامدم . برای اینکه بسیار خسته بودم . تا روز چار شنبه انتظار کشیدم . روز چار شنبه یکروز خوب برای انجام دادن کار های من بود . بعد از آنکه بسرو وضع دختر هارمیدم و آنها را در اطاق شان تنها گذاشتم تمام فرنیچر منزل را جابهجا کرده و شکل دیگری دادم .

مواد مندرجه مجله متذکر شده بود :

(تغییرات فوق العاده بزرگ را بوجود بیاورید ، تنها تغییر کوچک و خزی کافی نیست.)

وقتی جیم از راه رسید به او گفتم که فردا بخانه بیا ید و بعد هنگامی که دختر جابجا شدند و از دادو فریاد دست کشیدند ، همسایه منزل آمد و به کمک او ، موهایم را کوتاه کردیم . در اول فکر میکردم که خیلی ها مقبول و زیبا شده ام . اما بعد متاثر و غمگین گردیدم . جیم هیچوقت مرا بامو های کوتاه ندیده بود . هرگز ندیده بود .

بقیه در صفحه ۵۹

- نه تمام چیز ها . او آواز مرا با بوسه متوقف ساخت . - دوستت دارم ، و این همان چیزی است که تغییر نمیکنند .

بیش از اینکه من به مواد اصلی برسیم ، سوزشی در چشمانم احساس نمودم ، اما باز هم شروع بخواندن موادیکه جیم اصرار کرده بود بخوانم نمودم .

(عوض بوجود آوردن تغییرات تدریجی ، تغییرات بزرگ و دراماتیک را بوجود بیاورید . تمام تغییرات عبارت از مقاومت است . تغییرات را به اندازه ممکنه بزرگ سازید تا موفقیت به ارمغان بیاورد.)

میکوشیدم که تغییرات کوچک را مثل جابجا کردن چو کتیا در اطاق پذیرایی بوجود بیاورم . برای جیم ضروری بود که با تغییرات آشنایی و عادت پیدا نماید . چه در صورت فقدان این عادت ، هنگامی که دختر

جیم هر شب کنار دروازه در حالیکه در دستش انواع ادویه خورد نمائی میکرد و از سروروشش تعجب میبارید ایستاده میشد . من او را هنگامی که راه میرفت حسودانه نگاه میکردم . در روز جمعه آب گرم کن شکست . همین که جیم از راه رسید من به او گفتم . و او کوشید که آنروز رادر خانه باشد ، اما من فکر میکردم اگر آنرا قدری دست کاری نمائیم ، میتوانیم برای چندروز دیگر از آن استفاده ببریم . او این درخواست را بابی میلی قبول کرده و بمن مجله داده و گفت : - متوجه باش موادیرا که در صفحه هشتاد و چار در باره جوانی نوشته شده است بخوانی . این مواد ترا خوش خواهد ساخت برای اینکه اطفال ما تا هنوز کوچک هستند و درد گلوی شان آنقدرها شدید نیست . - آنها بزرگ میشوند و تغییر میکنند . تمام چیزها تغییر میکند .

آتشب طوفان غیر مترقبه شروع به غریدن و لوزاندن شهر نمود . در صبح آینده فهمیدم که تلویزیون از کار افتیده است . هنگامی که نفر موظف را تیلیفونا خواستم او گفت : - من آنجا خواهم آمد ، اگر بتوانم کارها را بزودی ممکنه انجام بدهم . دو هفته من فکر کردم . اما هنگامی که دانستم دخترها به اندازه کافی بالغ گردیده اند و نمیتوانند با انجام دادن کارهای خورد و ریزه مانند اطفال ، خود را مصروف و مشغول نگهدارند آزرده خاطر و پریشان گردیدم .

آنها به اندازه بزرگ گردیده بودند که اصلا درباره اینکه مادر شان کجا مینشیند و یا اینکه چه کسی موظف رنگ آمیزی کتاب جدید گردیده باهم دعوا و مناقشه نمیکردند و اگر افکار و زخمی میشدند نمیگریستند .



مامی خپل ستوری وموند

بومخصوص تېلفون اخستی وو چه عدو نه
بی غمغې و او مانبه په آرام کولی شول
چه هرلمبرو غواړم هغه ووهم دهغه لمبر می
وواحه خوځا خواب راکړو... وارخطا شومه
چه ولی لکه چه دروغ نی رانه ویلی وو تر
دولسو بجومی کم ترکه شل واری تېلفون
وگړو خوځله چه می دهغه اواز واوریدنودارام
سای می واخسته اومی ویل.
سلام... زهله هماغی ځمکی نه را ځم
چونی نی سندی وانی جیکه خندا می وکړه
او وی ویل.
سلام... نوونه گزیدی.
زه خوونه گزیدم... خو تا ناو خسته
کړل اوزه وارخطا شومه.
داسی زر... لکه چه غواړی چه زما
آرامی رانه واخلی اوم می یواخی پری نه
ژدی وگوره چلکی چه ماله خانه دیوا لو نه
ناوگړی چه دروازه نی کلب ده اوزه نهغواړم
چه چانه په دی خلور و دیوالو نوکینی لار
ورکړم...
ما به خندا وویل.
زه په دیوالونو راځیژم اودکړکی له لپاره
دیخلورو دیوالو نو ته داخليم لکه چه ته
خبر نه می چه پرېستی دروا ژوته ضرورت نلری
... دپوښتو په ملک کینی کلب او کلسی
نشته پرېستی خو بندیزنه پیزنی نو اوس هیله
کوم چه دپرون شی خغه نور ناوخته نلری.
هغه خومره بنایسته خندا کوله... بیایی
لهمانه وپوښتل.
پرېستی... ته به خه خبره نی وپښتان
دی لته دی که او رده که وپښتان دی لکه
دهلکانو لته کړی وی نوزه همدا اوس غوړی
پزم.
وېښتان می دشی په رنگ دی...
بښه دی...
شبه نوره ده اوغلی اود راز ورمز نهچکه
ده... لیکن سترگی دی سترگی دی ځمکنی
دی؟ احساس می وکړو چه دسره ترپښو
پوری لږیزیم، زده می پرېستی کوی... خدا یا
هغه بهزما دسترگونه پوښتل... په لږ
زیدلی اوازمی وویل...
سترگی می؟
سترگی می شتی دی پوری شوی... غوښتل
می چه ووايم چه داسنی سترگی نور نلسری
پندی دی لیکن می نه شو ویلی هغه دپاړا
کولوبه لېچه کی وویل.
خبرنو ته خوښایی چه پرمه رنگینه اوښکلی
ووسی زده می غواړی چه تاووینم ووايه چه
کله... اوس دستی گیدی شی... را خه
دلته زما دکوټی دگرگی تر څنگه وگوره چه
خومره سره گلاب لری عطر خوروی اوزېونه
وی اوکه ته نهراخی نوزه دکوټی دگرگی تر
څنگه اولنی سورگل چه انتظار لری یو یوم
اوبنکولوم.
ومی نه شو کړی چه یوه کلمه هم ووايم
... لاندی می وژېل هغه حیران شو او وی
ویل.
ولی زای می پرېستی خه دربانندی وشول.
دهق حق سره می ورته ویل... پری می
زده چه مړه شم پری می زده چه مړه شم پری
می زده چه مړه شم... اوغوی می گښوده
هغه سره زما دتېلفون لمبر نه وو او ارتباط پر
کړی شوی وو زه پوهیدم چه که هغه پوی
شی چهزه پوهنده چلکی می نو هغه فوری

چه خوب دی یوسی.
هو... هو... زه ورته غوړ نیسم.
ورنه وویو سړی وچه ستوری نی نه لاره
او مړه شپه ترسید داغه دخپل ستوری پسی
گوزید وو ډیره موده نی ناخیال کولو چه
کوندی خپل ستوری به په اسمان کینی بیامومی
خویددا نه شوچه پیدانه شو سړی میخاننی نه
لاړوو... میخانه خو هم دستور دموندلوخای
نه می بلکه سړی تری مړه شپه هست او -
خراپخپلی تباری او سړی کوی ته را تلو
او فریاد نی کاوه...
ته زه ستوری نلرم... زه یوی ستوری
سړی می بی ستوری.
یوه شپه نی په خوب ولیدل چه دیوی
ځمکی پسرونی سندی وانی دهته داسی
الهام وشو چه کوندی دده ستوری هم هلته
دی.
خو پوهیدی چه دی سړی یواخی رانه چه
ستوری می ونه موند بلکه هغه ځمکه می هم پیدا
نلری شوه چه په خوب کینی نی لیدلی وه
او اوس هر شپه چی وهی (جبرته ده هغه
ځمکه چه وژولی هم سندی ویلی.
بښه تاواس ویده کیری ته ناوخته دی -
سبا باید بشوونخی ته لاره شی سبا شپه مانه
... بیا تېلفون وکړه و می ویل.
وی دی وی دی، خوماته ستا دتېلفون
لمبر معلوم نلی دالمبر هسی رانه بسرا بر
شوی دی.
ونی خندل اووی ویل.
بښه ده چلکی دا زما لمبر یادلره زمانو م هم
محمود دی دشی له دولسو بجو وروسته رانه
تېلفون وکړه شپه دی په خیر ځمکی کب
ته او ویده شه...
کله چه نی غوړی کښود زه حیرانه وم...
دکوتی کړکی خوارانه معلومه وه چه کوم
خواته ده په هاغه ستر گوجه شیخ می پری نه
لیدل له کړکی نه ورزوکړدشی داسمان ننداره
می وکړه، زما دژوندانه اسمان هم ستوری نه
درلود غلی وخو په دی شپه کینی می داسی
احساس کاوه چه په دنیا باندی دنور پلوشی
وریدلی دی... زه خو ترلس کلن پوری بینا
ومه مارنگ بیژندلو... نورمی بیژند لو...
اسمان می بیژندلو اودهغه اواز چه نوم نی
محمود وو کولی شول چه دژگونو ستور و
کینگری رانه وشرتکوی هغه شپه می به خوب
کینی جوخت یوسری ولید چه دهغه نارینه
اوزه وپوښکی اواز ما ټول صورت داسی
په خوشحالی کینی ټوپ کړی وچه صفت نی
نشم کولی هغه سړی چه بصورت په خای
نی ژرگونه ستوری لرل... په هاغه شپه ما
اومحمود په تېلفون کینی نوری خبری هم
وکړی هغه پوهیده چه زه شپاړس کلته میم
بشوونخی ته ځم دیلار یواخی لوریم مورمی
نشته اویلامی لروتمند سړی دی خودا می
ورته نهوویلی چه زه پنده میم... زه... ددی
تربخ حقیقت په نه څرگند ولو ویریدم سبا
سپار چه زما او زما یلار واورید وی ویل:
پرېستی! صحت دی بښه دی... خوشحاله
نی... خدا په شکر... لکه چه خوشاله به وم
یوخوښی بیونکی اولرژونکی انتظار داسی انتظار
چه لیونی کړی می وم اونا گزاده کړی می وم
ټوله ورځ می دهغه اواز په غوړ کینی وشیبی
می شمارلی کله چه دگرگی ستنی یوو لسو
تورغلی تېلفون می وکړو... یلامی زما لپاره

لاس تېلفون ته ور اوزشو... شپز نومری
می سرپه سر تاوی کړی دژنگ دخو اوزونو
دیریدو نه وروسته می دیوسری اوازچه له
خوبه ستوری راپورته شوی وو واورید اوزما
انتظار تمام شو.
«هغه وویل»
بنی مهربانی وکړی.
زده می لهویری ولوید... وچون می لږزی
ونیو خواخومی یو زده زر زړنه کړل اوبښه
بیکاریده چه اواز می هم په لږزه وو ورته می
ووایل.
زه... زه کولی شم چه تانه خو دقیقسی
تکلیف در کړم... زده می غواړی... چه
یوچا سره خبری وکړم زه بیخی یواخی میم... زه
ځانگری ژوندکوم... اوخه کیریم... هیله
کوم.
هغه یوه شپه غلی و اویایی په ستوری
اوی پروا ډول وویل:
مترمی- مترمی!... لکه چه ته مېره... جنغول
یاملگری او آسنا نلری چه اوس غواړی کوم
تېلفونی آسنا پیدا کړی اوهغه هم دشی به
دی کړی... ولی خلک خوبته نه پریردی.
زده می بندشو ځکه چه هغه خو خبر نه و
چه زه پنده می نوولی می له خانه شلم... په
یوه قبریدلی اوازمی وویل:
بښه... زده ستی غوړی، پزم... خوباور
وکړه چهزه هیڅوگ نلرم... زه یواخی میم... زه
آوله شپه یواخی میم، زه ستوری نلرم... زما
دژوندانه اسمان تپه تپاره دی غلی دی وی دی
بښه غوړی پزم سړی بیا شلی شو اوبه لږه
مهربانه ژبه نی وویل:
وی دی څه زه نن شپه هم خوب نکوم
خبری کوه.
ما وویل:
مهربانی اوتشکر لکه چه ته هره شپه
پر خوبه نی...
هوزه مړه شپه ناوخته کورته راځم خونن
لږ ستوری وم په وخت راغلم چه وده شم.
ستا شپه خوښه ده...
هو... دشی دستور سره مزل کول ډیر
خوندکوی... کله چه دشی په نیمالی کینی
اسمان ته وگوری په زرگونو ستوری وینی
اوزه می غواړی چه به هغوی کینی خپل ستوری
بیا مومی او ناخایه میلیو نو ستوری خپلی
پلوشی خبروی اوسترگکوته شروع کوی هاغه
وخت سړی حیرا نیری اودخان سره وایی
(خدا یا زما ستوری کوم دی؟) اود میلیونو نو
ستور اوازونه اوری چه هغوی چی وهی
اژ وایی.
زه میم، زه میم... ستا ستوری زه میم، به داسی
حال کینی چه دهغه په زده پاروونکی اواز سره
مسته شوی وم داسی ژمزه می وکړه.
تاسو خومره بنایسته خبری کوی داسی
لکه چه آرام بشوونکی دالو ترانه.
هغه پوښتنه وکړه.
ستانوم څدی.
پرېسته.
هیله ده چه اسمانی پرېسته... به ووسی...
اوکه نه می نوډ ځمکی پرېستی خو زیا تره نه
بشکلی دی نه پاکمی اونه لطیفی.
خو بنایی چهزه به همداسی ووسم.
سړی خو شیبی غلی شو او بیا لسی
ووایل:
بښه غواړی چه اوس درته یوه قصه وکړم

آخر می هاغه وموند... دنا امیدی تور
نهونو په مینځ کینی دیواخی والی اوم زده
والی په مینځ کینی خوځله چه راغی ستوری
نی هم له خانه سره راوستل... دینی پرېسته
نی راوستله او پوره شپز میاشتی وروسته
نی زما نشنی سترگی مانه بیرته راکړلی.
لومنی محمود و اوهغه می به نیمه شپه کینی
خپل پرستارو موند...
(پلار به زوره وو ویل)
پرېستی بام کوه لویری... بیا کوهته پام
کوه.
وارخطایی سره می وویل...
بابا... بام می دی ولی سون کوی زه دنورو
خلکو نه توپیر لرم... بابا زه کولی شم چه
په دی پاکو نیکه شم... زه لس کاله کیری چه
داکار کوم ته لا اوس هم جیفی وهی چه بام
کوه، اوزه...
مالاخپله خبره نه وه کړی چه په ځمکه
پرېوم.
لکه همیشه لپاره مانی خوړلی... لکه
دهمیشه لپاره دنورو مرستی ته... یلامی
په نا دی سره را منبه کړه او په غمگینه
ژبه می وویل...
پری جانی... زه چه تانه وایم... پرېستی
دی ژوبلی شوی... ددرکوی...
سره ددی چه پښومی سخت درکاوه خو
خان می ونه شو چه کوندی درکوی خویه
قار او زده می وویل...
پری می پندی... زه منبه چه مانی می
وخوره خو پری می پندی... خپلی
کوتی ته می دتلو هغه وکړه په کت پر یوم
اوبښه تر ډیره پوری وژیدم... پوره لس
کاله نورو داسره مرسته کوله زه به نی له لاسه
نیولم چهه جبری چه په ځمکه ولسویریم او
هسی نه چه دخیابان سره ترکانی لاندی شم
پوره دالس کاله می داجملی او ریدی چه...
پرېسته بښکته کړی... هغه څه نه وینی...
هغه پنده ده... ورته پام کوی... مرسته
زرسره وکړی... اولس کاله می پت پت په
وینو ټپلی و... ماویل چه کوندی سترگی
به می بیا هڅکله ولیدو توان ونه مومی دانو
یواخی دمعجزی کار وچه ماډ خانگری توب او
دنیاری له نړی نه خلاصه کړی شی... که یلامی
هرخومره رانه ویل چه ددی امکان شته چه په
اولس کلنی کینی به جراچی دعملیاتو په کولو
سره زما سترگی بیرته بینانی ومومی... او
هغه به تصادف هغه شوم تصادف چه زما مورنی
هدبری ته ولیرله او زمانه نی زما سترگی
واچستی په هغه ورځ چه کله زه په ځمکه ولویدم
اولکه دتل می اوښکی روانی وی چه خپلی
کوتی ته لږم تر ډیره می وژول...
خدا به... ته خو زما اواز اوری...
نوولی رانه خواب نه راکوی ای خدا به...!
زما سنی سترگی رانه ولی نه راگوی...!
له ډیری ژباکولو نه ستوری شوی وم یلامی
دخپلو کارو دسره رسولو لپاره له گوره پیر
ته تللی وو او ما د خان پسی دکوټی
دروازه تړلی وه او خپل پرستارته می ویل و
چهماری یواخی پریردی...
کله چه به زما سترگی شوم نویو ټیکلی می
کښنود... مائل غمگینی ترانی خو ښولی چه
دا اوس هم همداسی میم... په هاغه مازیگرمی
دهامک ترانی ته غوړ کښنود... خوشحاله
می فکر وکړ اوفکر می وکړ او بیایی واره

غوری پندی اوډتل لپاره به می له یاده و باسی
زما پرستار زما دژبا آواز واوریداو کو چی
نمی داغی اوویل *
پرینتی ... ولی زاپی ... نه خو نن خوشحاله
وی ... پوهیږم ... پوهیږم څه خبره
ته دی ... همداسی ده گته ... ته عاشقه
شوی ئی گته *

دسلگیو په حال کی می ځان دهغه غیری
تورو غوږ زاره اوومی ویل *
هو ... زه عاشقه شوی یم ... خو پوهیږی چه
هغه ته رښتینی حال نه شم ښکاره کولی ... هغه
رانه وپوښتل چه زما سترگی څه رنگ دی
هغه رانه وغوښتل چه زه دی دهغه لیدو ته
ورشم خو ما حقیقت ښکاره نکړی شو او غوری
می کیښوده ... پرستا ر رانه نصیحت وکړو
خو څه فایده ... دالس کاله هغه ماته نصیحت
کولو اولس کاله کیدل چه په مانی مهربانی
کوله پرستار می رانه یوه بیاله قهوه جوړه
کړله. گوره ... پرینتی جانی ! که ستا
سترگی پندی شوی نو دنیا خولاخر ته نسه
درسدلی اول خوجه څوک وگوری نو په دی
ئی باورته راځی چه ته گوندی پنده ئی څکه
چه سترگی دی ډیری ښکلی دی او هیڅ عیب
نلری نه زویلی دی نه بدرتگی او پخپله هم
ډیره ښکلی ئی ... بله راجه ډیر خلک دی
مدلی ته اهمیت نه ورکوی ښای یی که هغه
په دی یوه شی چه ته څه نهوینی دربانندی
لازیات مین شی *

ډاډینی ... امید پیدا کیدلو او تیاری څه
فایده نلرله ... زه پوهیدم څلور ورځی په کپ
کښی کیناستم دووومر غیو ښکلی آوازونه
می چه په یوه ساه ئی شیطانی کوله اوریدل
نیتمی وکړو چه هغه هیر کړم او فقط دهغی
څمکی په یاد دساتلو چه ونو ئی سندرې -
ویلی خوشاله ووم خونوان می ونه رسید او
بیامی لاس تیلغون ته اورده شو ... ناواری
هغه وو څو کله چه ئی زما آوازو پیزاند په
فارنی وویل :

لیونی ماته دی ولی تیلغون ونکړو ... ولی
دی حیران کړم ... څلور ورځی کیری چه
ژوندون می مینه ناک شوی دی څلور ورځی
کیری چه په واپونو پسې گوزم ، تاوولی وژډول
ولی ماته ووايه پرینتی ... او ما بیا زه شروع
کړم محمود حیران او نارامه رانه وویل *
پرینتی که غواړی چه مونږه سره اړتیا ط
ولرو نو باید چه دلته راشی زه غواړم چه
ودی وینم پوی شوی جلگی او که نهوی نوییا
بالکل تیلغون ونکړی تالیونی کړی یم ... ته
میزه په څنځیرونو را کاري ... سیا در ته
منظریمه سبا دورځی لس بجی که دفر نک
دښار په سینما باندي که رانغلی نو پوهیږم
غوښتل می چه حقیقت ورته ووايم هغه
غوری په څمکه کیښوده ... بیامی تیلغون
وکړو خو هغه غوری پورته نکړه هغه زما سره
نوری خبری نه کولی هغه غوښتل چه زه دی
دهغه لیدوته ورشمه نو هیدم چه څو کړم ...

زه په پندو سترگو څنگه دهغه لیدوته
تللی شوم که هغه پوهیدی چه زه پنده یم
هغه به څه کول ... زما کار ژپیدل وواو زما
دژبا آواز کوته نیولی وه پلارمی دژبا آواز
اوریدو ... ښای چه ما کله محمود ته تیلغون
کاوه هغه دخپلی کوی دتیلغون څخه زموږ
خبری اوریدلی وی چه زما کوی ته راغی ...
هو ... هغه په هرڅه پوهیدوله ما څخه ئی
و پوښتل پرینتی ! ... ماته دی ولی نه ویل ...
ولی دی ته ویل چه ته عاشقه شوی ئی *

په وار خطابی سره می وویل *
پلاره ... نه ... زه ...
لیکن پلارمی په مینه خپل لاس زما په
وینتانو راښکته اووی ویل ...
پوهیږم پرینتی چه عاشقه شوی ئی ستا
آواز د عشق آوازو ... دهغه سړی آواز هم
لیکن پلارمی په مینه خپل لاس زما په
هغه بیایوبل ډول خبری کوی دهغه آواز کمپی
کړلی ... پرینتی چه زپاه تصمیم و نیسه او
لیدلو ته ئی لاره شه ...
په حیرانتیا سره می فریاد وکړو ...
پلاره ... زه ئی لیدوته لاره شه ... زه
خو پنده یم زه څو ځای نه وینم *
هغه ته بلنه ورکړه چه دلته راشی *
دلته ... ؟
هو ... پرینتی ، هغه دی دلته راشی دهغه
سره خبری وکړه ... پرینده چه حقیقت
وینی ... عشق دی کړه کړه ... که سو چه

زرو وسی خو ښځنه ئی ...
لیکن، لیکن که نه وی ...
هغه وخت کیری چه دا خوب له یاد و باسی
سپا پوره لس بجی می خپل پرستار د
محمود لیدلوته ولیدلو پرستار می هغه لیک
چه مایه هغه کښی تری غوښتی وو چه زما
لیدوته دی زما کورته راشی هغه ته ورکړی و
څو لکه چه محمود څو شیبی جرت وهلی وو
خو بیادی ته حاضر شوی وو چه زما پرستار
سره بوځای زمالینو ته راشی کله چه می
د دروازی دنگ آواز واورید وینه می په
صوت کښی وزغلبیده پوښتی می نیغی شوی
او وجود می په ریډلو شویه هاغه ورځ زما په
نرښین گمیس وو او وینتان می خواره ژاره
وو او پلار او پرستار می ویل چه ډیر ښتسو
غوندی ښکلی شوی یم ... هغه شیبه می چه
د محمود د دندونو آواز دکوی په لاره واوریدو -
هغه می دژوند او مړینی شیبه وه ... که هغه
زما توهین کړی وای ای زما خدایه ! محمود
کوی ته رانوت بوی می راښکته هاغه بوی
چه هره شیبی په خوب کښی راښکته په لږ
زیدلی اوازمی وویل *
سلام ...
دهغه دیننی اوازمی واورید ...
ته ... ته خو مره ښکلی ئی پرینتی ... آه ...
ته هاغه څمکه ئی هاغه څمکه چه ونوی سندرې
پانی په ٤٥ مخکښی



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

شاعران ستاره شناس

اجتماع: بودن ماه و آفتاب در يك برج .
استقبال: بودن ماه در برجی که با بر جی که آفتاب در آن است مقابل باشد .
مدو جزر :

در بسیاری از دریاها و اقیانوسها پدیده ای بنام (جزر و مد) دیده میشود که آنرا دانشمندان امروز از آثار قوه جاذبه ما میدانند همانطور که در زمان ناصر خسرو نیز مروج و به قمر میدانستند .

بحساب متوسط بین دو جزر و مد ۱۲ ساعت و ۲۵ دقیقه فاصله زمانی وجود دارد یعنی سطح دریا در هر ۲۴ ساعت و ۵۰ دقیقه دوبار بالا می آید و فرو می نشیند .

از زمانهای خیلی قدیم برای فهم علت این بالا آمدن و پایین رفتن ، کوششهایی بعمل آمده است و چنانکه

در گفتار ناصر خسرو دیدیم ، ذر عصر او ، مدو جزرا متعلق به قمر میدادند و اوقات زیادتی و کمی آب را نیز از روی حرکات ماه تعیین میکردند و هم از مناسبات ماه با آفتاب که در حال اجتماع است یا مقابله یا

تربیع ، انداز بالا آمدن یا پایین نشستن آب را تخمین میکردند (متن عبارت منقول از سفر نامه را دوباره بخوانید) اما علت واقعی جزر و مد را در آن وقت کسی نمی دانست تا اینکه نیوتون دانشمند معروف انگلیسی برای اولین بار توانست علت واقعی آنرا کشف کند و اعلام نماید که جزر و

مد بر اثر نیروی جاذبه ماه و آفتاب است نیوتون برای اثبات صحت کشف خود این دلایل را ذکر کرده است :

یعنی افق مشرق و مغرب باشد غایت جزر باشد ، دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب درزیادت باشد یعنی مد درین اوقات بیشتر باشد و ارتفاع پیش میگیرد و چون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد یعنی بوقت مد ، علوش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود و جزرش از آن فروتر نشیند که بوقت اجتماع و استقبال می نشست ، پس بدینسان دلایل میگویند که تعلق این مدو جزر از قمر ست والله تعالی اعلم)

اینک توضیح بعضی از اصطلاحات که در عبارات فوق آمده است :
افلاك: جمع فلک، زمین و آسمان و کیهانشا نهای سیارات و ثوابت .

انجم: جمع نجم بمعنی ستاره ستاره ها اعم از سیارات و ثوابت .
فلک الافلاك: فلکی که بعقیده منجمان قدیم ، محیط بر همه فلکها و بالاتر از همه و دورتر از زمین که مرکز عالم شمرده میشد ، بود .

عاشر: خانه دهم از زایچه طالع که نماینده سمت لراس یا اوج است
رابع: خانه چهارم از زایچه طالع که نماینده سمت القدم یا زیر زمین است .

و ازین شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده ام گفتم: که نخورده است؟

و در جای دیگر گفته است :
(دریای عمان را عادتست که در شبانروزی دو بار مدبر آورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده ذوازه گز و آن ده گز که ذکر می رود بیصره بر عمودی یادید آید که آنرا قائم کرده باشند پای دوازی والا اگر زمین ماهون بود و نه بلندی بود ، عظیم دور بر و ذ و چنانست که ذجله و فرات که نرم میروند چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند ، چون دریامد کند قریب چهل فرسنگ آب ایشان مد کند و چنان شوند که پندارند باز گشته است و بیابا بر میروند . اما بنواضع دیگر ازکناره های دریابنسبت بلندی و هامونی زمین باشد ، هر کجا هامون باشد آب بسیار بگیرد و هر جا بلند باشد کمتر بگیرد ، و این مدو جزر گویند تعلق بقمر دارد که بهر وقت قمر بر سمت راس و رجل باشد و آن عاشر و رابع است ، آب در غایت مد باشد و چون قمر بر دو افق

و نیز در دیگر آثار خود مطالبی آورده است که از مطالعه آنها بصیرت و خبرت وی در نجوم آشکار میشود ، از آنجمله در سفر نامه که متضمن یادداشتهای مسافرت او در خلال سالهای ۴۳۷ تا ۴۴۴ هجری از خراسان تا حجاز و مصر و دیگر کشور های عربی آن زمان است در يك جا گفته است:

(به قاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست میگفتند از هر علمی پا خیر بود از طب و نجوم و منطق چیزی ، از من پرسید که چه گوئی بیرون این افلاك و انجم چیست ؟

گفتم: نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاكست و بر دیگر نه ، گفت: چگوئی بیرون ازین گنبد ها معنی هست یا نه گفتم چاره نیست که عالم محدود است و حد او فلک الافلاك ، و حد آنرا گویند که از جز او جدا باشد و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاك نه چون اندرون باشد ، گفتم: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست از آن جانب اگر نه ؟ اگر لها یتش هست تا کجاست و اگر مینا یش نیست تا متناهی چگونه فنا پذیرد ؟

در همان وقت که در نقطه (ج) مد صورت میگیرد، در نقطه (د) هم مد پیدا میشود برای اینکه در این وقت مرکز زمین نسبت به نقطه (د) با سرعت بیشتری بطرف ماه کشیده میشود، با همین جهت فاصله بین مرکز زمین و نقطه (د) زیادتر و همین زیاد تر شدن فاصله سبب میشود که از نقطه (الف) و نقطه ب به نقطه (د) هم آب سرازیر شود و در آنجا مدبو جود آید.

البته قضیه مد و جزر به این سادگی نیست زیرا طوریکه در فوق فرض شده که تمام سطح زمین از آب پوشیده شده است، در حقیقت چنین نیست، در عین حال شکل و ساختمان سواحل دریاها و همچنان عمق دریاها و اقیانوسهای زمین یکسان نیست و بهمین جهت است که اوج مد، با اوج و حضیض ماه همزمان نیست و چند ساعت با آن فرق دارد که در یانور دان این فرق را ساعت تطبیقی یا زمان تاخیر می نامند.

رشید و طواط :

دیگر از شعرای دیار ماکه از علم نجوم بخوبی آگاه بوده است، رشید الدین سعد الملك محمد بن محمد بن عبدا لجلیل عمری بلخی معروف به رشید و طواط است که در بلخ متولد شده و تحصیلات خود را در مدرسه نظامیه بلخ نزد امام ابوسعید هروی پایان برده و آنگاه بخوارزم رفته و جاه و مقامی بزرگ یافته است و از او علاوه بر دیوان شعر آثار دیگری به دری و عربی باقی مانده است که از همه مشهور تر حدائق السحر فی دقائق الشعر در علم بدیع و مجموعهای رسائل عربی و منشآت دری اوست. و تاریخ وفات او بقول یاقوت در معجم الاذبا سال ۵۷۳ و به قول دولتشاه در تذکره سال ۵۷۸ است رشید در قصیده ای که با این مطلع شروع میشود :

چون از حدیقه مینای چرخ سقلاطون

نهفته گشت علامات سرخ آینه گون

ابیات زیر را آورده است :

ز نقشهای غریب و ز شکلهای بدیع
صحیفه های فلک شد چو صحف انگلیون
جناح نسر و سلاح سماک هر دوشدند
ز دست چرخ مرصع به لو لو ممکنون
بحسن روی، قمر همچو طلعت لیلی
بضعف شکل، سپا همچو قامت مجنون
شهاب همچو حسام برهنه کرده بحرب
سپیل همچو ستان خضاب کرده بخون
شعاع شعری اندر سواد ظلمت شب
چنانکه در دل جهال علم افلاطون ..

وصف نسر و سماک و قمر و شعری در شماره های گذشته یاد شده است و تشریح (سپا) و (شهاب) و (سپیل) را لطفاً در شماره آینده مطالعه فرمایید.

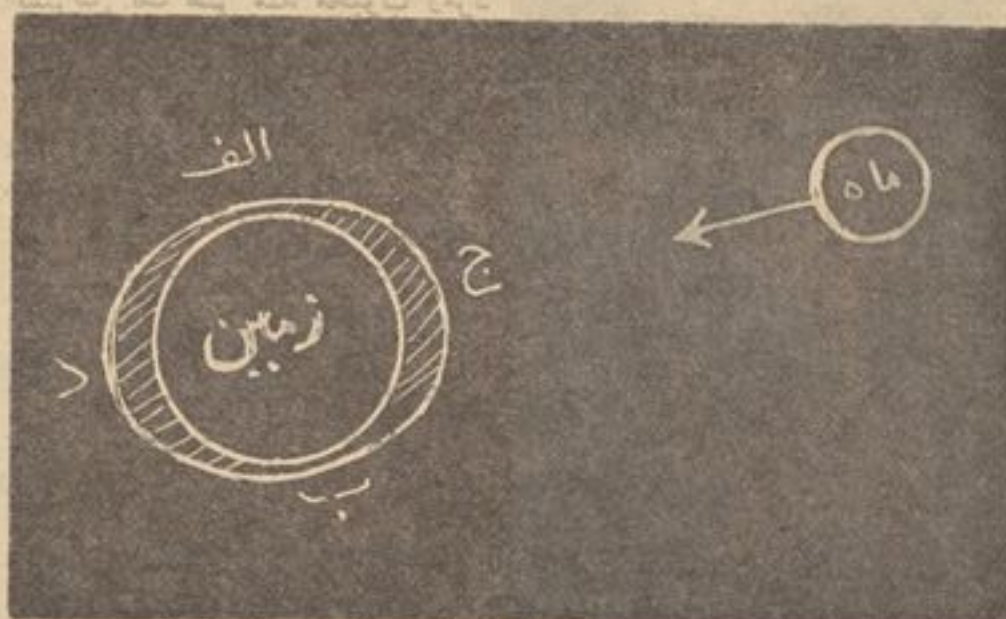
۱- هنگامی که ماه در اوج خود قرار دارد، مد زیاد میشود و هنگام طلوع یا غروب آن فقط جزر وجود می آید.

۲- جزر و مد هنگام نزدیکی ماه به زمین بسیار شدید و هنگام دوری آن از زمین بسیار خفیف است.

۳- جزر و مد در اول و آخر ماه و هنگام بدنیرومند از سایر اوقات است و در هفتم ماه (تربیع اول) و ۲۱ یا ۲۲ ماه (تربیع دوم) ضعیفتر از وقتهای دیگر است.

نیوتون با ذکر این سه دلیل می گوید: باید علت به وجود آمدن جزر و مد را در ماه و آفتاب جستجو کنیم و سپس چنین استدلال میکند.

فرض کنیم که کره زمین عبارت از دو قسمت است: خشک و بحر یا خشکیها و آبها.



نمایشی از تاثیر قوه جاذبه

و فرض میکنیم که تمام سطح کره زمین را آب احاطه کرده است و خشکیها در زیر آب قرار دارد چنانکه در کلیشه دیده میشود.

در شکل کلیشه شده حر و ف (الف، ب، ج، د) قشر آب است و محلی که با حرف جیم نشان داده شده نزدیکترین نقطه سطح زمین به ماه و جایی که با حرف دال نشان داده شد، دورترین نقطه از ماه است.

برای سادگی قضیه فرض میکنیم که ماه و (د) در روی خط استوا قرار دارد و ماه تمام نقاط کره زمین را جذب میکند ولی تمام نقاط زمین با نیروی متساوی جذب نمیشود بلکه نقطه (ج) چون نزدیکترین نقطه به ماه است بیشتر از نقاط دیگر جذب میشود و نقطه (د) چون دورتر است

با نیروی کمتری جذب میشود، اما مرکز زمین با قوه ای کمتر از (ج) و بیشتر از (د) جذب میشود و در نتیجه جذب زمین بوسیله ماه تمام نقاط زمین بسوی ماه حرکت خواهد کرد، ولی سرعت این حرکات در

تمام نقاط یکسان نیست بلکه نقطه (ج) نسبت به مرکز زمین و مرکز زمین نسبت به نقطه (د) با سرعت بیشتری بسوی ماه کشیده میشود در نتیجه نقطه (ج) از مرکز زمین اندکی دورتر خواهد شد یعنی دریا در نقطه (ج) بالا خواهد آمد که این بالا آمدن عبارت از مد است، آبی

که به این نقطه اضافه میشود تا بالا می آید، از نقاط «الف» و «ب» می آید ازین سبب هنگامی که در نقطه (ج) مد صورت میگیرد در نقطه (الف) و نقطه (ب) جزر پدید می آید.



قلاتش بر تون بخاطر پسرش



میگویند ریچارد برتون از جمله کسانی است که زیاد تلاش کرد، تا پسرش یک هنرمند محبوب و مردم شماره یک سینما گردد. او طفلش را از کودکی به بازارهای هنری و سینما آشنا کرد و لی همینکه طفلش بزرگ شد وزن گرفت. بعد از مدتی با خانم و طفل نوزادش، به انگلستان رفت و مدت ها را با هیپی های آنجا در زیر یک خیمه عریان و لخت بسر برد و هرگز حاضر نشد در فلمی با زی کند.

برتون گفته است که این موضوع مرارنج میدهد و اگر پسرش وارد سینما میشد بهتر بود. در عکس ملاحظه میکنید که برتون پسرش را در کودکی تعلیم سینمایی میدهد.

کشف جدید

اکثر سیستم های پایپ لاینی، بعضی دستگاه های ماشینی برای کنترل کردن مایع جاری پایپ لاین در یک قسمت بکار دایند و البته آلانی که تا بحال بکار میرفت آنقدر مورد اطمینان نبود. روی این منظور، بقیه در صفحه ۵۶



ژوندون

الماس گران قیمت

خوب است بدانید که، الیزابت تیلور الماسی دارد بوزن ۶۹ قیراط که ریچارد برتون آنرا به یک میلیون دالر خریداری کرده که در حال حاضر این سنگ گران قیمت بیش از دو میلیون دالر امریکائی می‌ارزد. گفته شده که این الماس بهترین و پراورش ترین تحفه ای است که از جانب برتون برای همسرش داده شده. این الماس بحدی زیبا و باارزش است که هزاران تن از خانمها و دختران در سر تاسر جهان آرزو دارند تا این سنگ مال ایشان باشد.

پیشنهاد جالب

میگویند چندی پیش یک فرانسوی خوش سلیقه و با ذوق، نامه ای برای وزیر اقتصاد فرانسه نوشت و پیشنهاد کرد که: دولت اقدام بچاپ پولهای ده هزار فرانکی با عکس کاملاً برهنه بریزد و بار دو پنماید.

این آقا در نامه اش برای تأیید پیشنهادش می‌نوید: وقتی این پولها بچاپ رسید، هر مرد فرانسوی یکی ازین پولها را در بکس جیبی اش نگه می‌دارد و هیچگاه خرج نمی‌کند و این کار باعث می‌شود که مملکت دچار تورم بولی نشود.

برای هنر پیشه شدن

در یکی از روزها وقتی «جک پالانس» هنر پیشه «نه چندان خوش قیافه» هالیوود از استود یوی فلم بر داری خارج شد بایک پسر کنجکاو روبرو شد.

پسرک مدتی بقیافه جک پالانس خیره شد و سپس زیر لب گفت: - آدم وقتی خوب متوجه میشود می‌بیند که برای هنر پیشه شدن احتیاجی بداشتن قیافه آدم مهانیست.

به هجران کنی غم‌هسی شان وصال‌شته
 لکه خولا که خپله یاره لاس ترغاړه
 ددین لکه په بی سترگی کیری
 دادین لهوا زو سترگو نه مه غواړه
 ایلی پلازگره په سل پردی کنی ناسته
 مخامخه و مجنون و ته و لاره
 بس له مرگه هم جدا نه‌وی ریښتینی
 په یوه لحد کنی ورشی سره‌دواړه
 دربیښتینی مینی دار د زوال نشته
 چه ریښتینی پتلری سلام په واره
 دبار پندی خوشحال له‌دله نه‌خی
 د فانی دنیا خوبنی که ولاړه ولاړه
 «خوشحال خټک»



د بیدردی پیغور

راکوی دبیدر دی پیغور په خه
 سیزی سوی دوباره په اور په‌خه
 دلمو خټو داوړو لیری اوبه دی
 ازمنی راباندی هومره زور په‌خه
 په‌توره دی‌سرو شونډو نه‌پوهیرم
 یادوی راته دوینو تور په خه
 خه بوښتنه کړی زماله زپره رتکه
 ستا له غمه دی دلبره نوربه خه
 که‌تویری ستادغوزو په‌زپه یونه‌سم
 برله‌دی زبوی رنا کرم کور په‌خه
 کرمی تانده دمرگ سلا ورکړی
 زنگدان دی راته بیښی کور په خه
 په‌داظم می‌دی کور دارام وړان‌کړ
 درویب په لیر کنی پروت یی‌خوږبه‌خه
 دخپل بخت په اړولو نه‌پوهیرم
 چه‌غمغور شو دحمید خونغور په خه
 «حمید»

زده کړه

تاجه په‌سترگوکنی خندا زده کړه
 مادی دسترگو نه زپا زده کړه
 غم دالفت دانتها خه‌کوی
 غم‌دغم پریرده ابتدا زده‌کړه
 ماته خندا ستایه زپا راخی
 مینه وځانده زپا زده کړه
 ستا‌شراپی سترگی می‌یادی وی تل
 خکه زبان زما خطا زده کړه
 داتماشی خو ستا نظر جوړوی
 ته لړکتل د تماشیا زده‌کړه
 مکره پروا په لوړ زور دمزل
 په‌چپو تگلکه زویا زده کړه
 په‌آینه‌کنی خپل جمال ووینه
 بیا د حیرت سبب زما زده کړه
 زپه‌می په‌تاخ‌کنی دسیان مه زده
 ور سره لوبی مشغولا زده‌کړه
 درته حمزه‌کړی دهنر خبری
 ووايه زده‌کړه ما چه نازده‌کړه
 «حمزه»

مراوی نظر

کوم زده‌سره چه‌ستا غمونه مل شی
 مینه‌گل زده چه‌وخت سره فناشی
 رانژدی شه‌چه خوانی درته لوگی‌کرم
 خوبه وروسته لکه‌گرد درپسی تاخم
 تصوردی راته گانی بوئی گل کړل
 لایلا! پریرده‌شرتک اویرتک چه‌نوی‌موددی
 ستاله مراوی حیاناک نظر نه چارشم
 باور مه‌کړه چه‌غه زده به‌بیا بل‌شی
 آشنا! خکه موسومونه دی بدل شی
 جری نه‌چه له‌نظره‌ندی ور بل شی
 خدای دی وکړی په لیمو دی‌زما بل شی
 درقیب به مخ می ستا دمخ تسل شی
 داوولی اندازدی خیردی که‌شپړل دی
 چه‌دوسرت دزده په‌خونه راشی‌غل‌شی
 «دوست»

ملالی سترگی

نه‌خو عقبی اوته دنیا غواړمه
 دگلو لښتی صرف تاغواړمه
 سترگو کنی تم‌په شونډو شوخ‌خندا
 دغه اخلاص دغه ادا غواړمه
 ښکلی حسینه اورتگینه دوکه
 دزوند تشنه خدایرو داغواړمه
 که‌ته‌هم ماغوندی زده زده‌شی کوی
 بیابه تما اوړه به‌تا غواړمه
 زده لیونی دیار په مینه نشه
 سترگی ملالی دحیا غواړمه
 چه‌دا دنیا موتر قیامت ستایی
 دارتک دمنی انتها غواړمه
 «اشرف مغنون»

دمین عتاب

بیادی دزلفو پیچو تاب وینه
 بیا دمین په‌سر عتاب وینه
 زلفی خبری کړه‌که وریشی نشته
 ستانگو کنی سره سراپ وینه
 ته‌په دالز عمر په خه نازیری ؟
 عمر دخضر هم حباب وینه
 په‌تش موکل سندری خه‌به وایم
 زه‌که ساقی وینم رباب وینه
 دمنی دکی سترگی گونجی تندی
 یوکنی پیغام بل‌کنی جواب وینه
 ورخه بهرکه ستا جواب نه‌وی
 په‌آینه‌کنی ستا جواب وینه
 ستا التکات می‌تنده لاکړه سوا
 دا حقیقت دی که سراپ وینه
 دسینه په مخ‌کنی سخاوت خه‌په‌کار
 کاسه نسکوره دحباب وینه
 له‌قبره سترگی پردی سری «مشهوره»!
 کن دقیامت غوندی حساب وینه
 محمد اکرم «مشهور»

رتگین لیک

آشنا به‌دی په‌مانه درنیری
 داباسین په‌زپه بیړی چلیری
 نری به‌ولی راته باغ باغ نه‌وی
 چه‌می نظر په ښکلی مخ لگیری
 نوری به‌ولی خاطر ی شی هیری
 خوغه مړه کتل می نه‌هیریری
 ستا په‌سرو شونډو کنی موسکا، ماو بل
 دادشفق سره برینتا خلیری
 نرپا ریدلی تلوسی دی بیامی
 هغه دناز اونماز کیسی یادیری
 جولی به‌ولی خزانه می نه‌وی
 یکنی می اوشکی مرواری توئیری
 لیک می وحیده چه‌رتگین غوندی شو
 قلم نه‌وینی می فزده بیړی
 «عبدل‌احد وحید»



- تو خجالت میکشی ! تو ...
خنده مجالش نداد که جمله اش
را تمام کند. باز هم مدتی خندید و
گفت :

- ای خجالتی ! ای خجالتی !
خنده رابس کرد. لختی به فکر
فرورفت. سپس مثل اینکه چیزی
به یادش آمده باشد، سوی من دید و
گفت.

- میدانی به چه فکر میکردم؟ خوب
ببست میگویم. فکر میکردم که چیزی
کم نداریم... سرانجام فهمیدم فهمیدم که
یک گیلانی دیگر لازم است. چطور؟
برخواست. گیلان خودش را بر
کرد و نو شنید. گیلان دیگری را هم
نوشید. بعد به سوی من آمد و در
حالی که لبخند رندانه بی بر لب داشت
گفت :

- میدانم که تو هم میخواهی. ولی
خجالت میکشی ...

باز هم ناگهان قهقهه راسر داد:

- ای خجالتی ! ای خجالتی !
پیاله ام را آورد و پیش رو بسم
گذاشت. دیدم که برآستی هم
میخواهم باز بنوشم چندین جرعه
پشت سر هم نوشیدم. آرا! مش عجیبی
احساس میکردم. میخواستم مستی
کنم، چیغ بکشم و هیاهو بی بر پا
کنم.

یک بار بی اختیار بالهایم را بهم
زدم و آوازی بر آوردم پسر جوان با

شاد مانی کفزد و فریاد کشید :
- آفرین... خجالت را دور انداختی!
بگذار ببو سمت !

به طرفم دوید. نیروی عجیبی در
خودم احساس میکردم خواستم
آزارش بدهم. از پیشش گر بختم.
پسر جوان گفت :

- میگری بگری؟ بگریز... بگریز...
واز دنبالم دوید. من روی چوکی
پریدم و به سویم حمله کرد. من به
چوکی دیگری خیز زدم خوشحالی
دردم میجویشید. سخت خوشحال
بودم مست بودم میخواستم پر واز
کنم.

پسر جوان باز هم به سویم حمله
کرد و من باز هم، درحالی که از
خوشحالی فریاد میکشیدم، به چوکی
دیگری پریدم. پسر جوان به شدت
به چوکی خورد لختی همانجا ماند.
فکر کردم که صدمه دیده است. مو
های درازش چشمهایش را پوشانیده



یادداشت های یک مرغ

آنوقت خودش در میانه اتاق به رقص شروع کرد. پیچ و تاب میخورد و به شدت پیچ و تاب میخورد. مثل آنکه ضربه های ساز براندا مهای او فرود میامد و این ندا مهارا به جنبش نمیافتاد .
و امیداشت .
ساز تندوتند تر میشد و او هم حرکت های خودش را تندو تند تر میساخت. مو های درازش روی چشمهایش میافتاد و پسر جوان با حرکت سریع سر مو ها پیش را پس آنوقت خودش در میانه اتاق به رقص شروع کرد. پیچ و تاب میخورد و به شدت پیچ و تاب میخورد. مثل آنکه ضربه های ساز براندا مهای او فرود میامد و این ندا مهارا به جنبش نمیافتاد .
و امیداشت .
ساز تندوتند تر میشد و او هم حرکت های خودش را تندو تند تر میساخت. مو های درازش روی چشمهایش میافتاد و پسر جوان با حرکت سریع سر مو ها پیش را پس

از حرکت های تند و تند او سرم به رقص شروع کرد. پیچ و تاب میخورد و به شدت پیچ و تاب میخورد. مثل آنکه ضربه های ساز براندا مهای او فرود میامد و این ندا مهارا به جنبش نمیافتاد .
و امیداشت .
ساز تندوتند تر میشد و او هم حرکت های خودش را تندو تند تر میساخت. مو های درازش روی چشمهایش میافتاد و پسر جوان با حرکت سریع سر مو ها پیش را پس

بود. بیحرکت نفس نفس میزد. من کم کم پویشان میشدم. ولی ناگهان باحرکت تندسر، موهایش را پس زد. سوی من دید و گفت:
- تو بسیار چالاک هستی!
برخاست. آهسته آهسته به من نزدیک شد. درین حال میگفت:
- بسیار چالاک هستی! بسیار...
میفهمیدم که به من حمله خواهد کرد. ازینرو خودم را آماده خیز زدن ساختم و ناگهان همانطور که حدس زده بودم، به سویم حمله آورد. من خیز زدم و خودم را نزدیک از سوی رسانیدم. پسر جوان به شدت به چوکی خورد. نتوانست تعادلش را حفظ کند و همراه چوکی روی زمین افتاد. لحظه‌یی همانطور افتاده روی زمین ماند. بعد آهسته آهسته به حرکت درآمد. پهلوی چوکی نشست و بکنار آن تکیه کرد.
خوشحالی از چهره اش ناپدید شده بود. افسرده و غمگین به نظر میآمد. دیدم پیشانی‌اش خونین شده است و خون ازکنار چشم را سستی پایین میاید با انگشتها‌یش پیشانی‌اش را لمس کرد. بعد، انگشتهای خونینش را در برابر چشمهایش گرفت. سوی من دید. انگار من پیشانی خود نینشی رانیده باشم. انگشتهای خون آلودش را نشانم داد و گفت:
- می بینی؟... می بینی؟
سرش را بلند کرد. به چت اتاق خیره شد. مدتی اینطور ماند. نمیدانم به چه فکر میکرد. تنها میدیدم که لبهای بار یکش میلرزد سپس دوباره سوی من دید و گفت:
- توهم... توهم از من بدت میاید! چشمهایش پر از اشک بود. گریج شده بودم نمیدانستم چه کار کرده‌ام که او اینطور فکر میکند. سرم را با نارضایی پایین انداختم. ناگهان بغضی پسر جوان ترکید و به گریه درآمد. بلندبلند میگریست.
دلم به حالش سوخت. آرام آرام نزدیکش رفتم. اگر چه نمیفهمیدم تقصیرم چیست، ولی باز هم خودم را تا اندازه‌یی گنا هکار احساس میکردم. دلم میشد، تسلیش بد هم دلم میخواست بهش بگویم:
- معذرت میخواهم! از هر چه کرده‌ام، معذرت میخواهم!
ولی در یافتن که بغضی گلویم را اتاق ز ندانی میکنم و کسی از من خبری

گرفته است. احساس کردم اشک در چشمهایم حلقه زده.
پسر جوان... به سویم نگریست. شاید چشمهای پر اشکم رادید شاید سیمایم بسیار اندو عناک بود، زیرا آواز اولایم ترشد. ازمن چشم برداشت و به گلپای قالین چشم دوخت در پنحال آرام آرام گفت:
- چه سخت است که همه از آدم بدشان بیاید!
با انگشتهایش اشکال نامعلومی روی قالین رسم کرد و گفت:
- میدانی، همه از من بدشان میایند. پدرم ازمن نفرت دارد مادرم هم نفرت دارد. خواهرم هم ازمن بدش میاید. وقتی پدرم سوی من میبیند. مثل این است که بگوید «کاش که تو وجود نمیداشتی!» مادرم ده سیر گوشت پراز خشم وحسد است ذره‌یی از عاطفه دراو وجود ندارد. من خیلی چیزها در باره مهر مادری خوانده‌ام ولی دیگر به این چیزها عقیده ندارم.
سوی من نگریست و پرسید:
- تو چطور، عقیده داری؟
خاموش ماندم. نمیدانستم چه بگویم.
پسر جوان بانو میدی گفت:
- خوب، عقیده من این است که مادرم هیچ مرا دوست ندارد. حتی ازمن بدش میاید.
لحظه‌یی خاموش ماند. سپس در حالی که همچنان به نقشهای قالین چشم دوخته بود، گفت:
- نمیدانم که چرا اینطور هست. نمیدانم به آنان چه بدی کرده‌ام بامن طوری رفتار میکنند، مثل اینکه درین خانه زیاده‌ای هستم و من...
و من مجبورم یگروز این خانه‌را ترک بگویم... حتما این کار را میکنم فقط منتظر هستم که زمستان بیاید. آنوقت خانه‌را رها میکنم. خودم را آواره میسازم و میروم در خنکها... در برف و باران... شاید هم بمیرم. خوب، بگذار بمیرم... بمیرم تا کسانیکه ازمن بدشان میاید، خوشحال شوند... شادی کنند، بخندند...
گریه امانش نداد. عهق بیه گریستن شروع کرد و در میان گریه گفت:
- میدانی، روزها خودم را درین

نمیگیرد مطمئن هستم که اگر یگروز بمیرم، همینجا خواهم پوسید و کسی به پر سانم نخواهد آمد. میدانی، تحمل این وضع دشوار است... بسیار دشوار است...
پادستمال اشکهایش را پاک کرد. اشکهایش باخون پیشانی‌اش گد شده بود و همه چهره اش را سرخرنگ ساخته بود. دستمالش هم خون آلود شد. گفت:
- ولی، من کاملا تنها نیستم... برای خوم دوستان خوبی دارم.
سوی کتابهایش دید:
- پیشتر برایت گفتم که این کتابها بهترین دوستان من هستند این گپ درست است... و لی دوستان دیگری هم دارم. آدمهای خوبی هستند. دوستم دارند. غالبا بدید نم می آیند. تو یگروز آنان را خواهی دید. ما باهم درد دل میکنیم. دوستانم به سخن های من گوش میدهند. حتی میگریند...
این طرف و آنطرف دید:
- حالا یک گیلان دیگر!
برخواست گیلانش را بر کرد و نو شید. دوباره آمد و نزدیکم نشست آرام آرام به صحبت پرداخت:
- از تو معذرت میخواهم. تو مرغ با احساسی هستی. میدانم که مرادک میکنی. وقتی آدم بفهمد که کسی درکش میکند، غصه اش کم میشود. اصلا غصه را فراموش میکند. تو مرا درک میکنی... دوستانم نیز مرا درک میکنند... به! فایده غصه خوردن چیست؟ اصلا غصه خوردن فایده‌یی ندارد. میفهمی؟ یگر و ز میمیرم و میرویم زیر خاک. پس چرا غمگین باشیم؟ تو «خیام» را می شناسی؟
این نام را هرگز نشنیده بودم. سرم را پائین انداختم و پسر جوان گفت:
- «خیام» مرد بزرگ و عاقلی بود. میگوید «پیش از من و تو لیل و نهار می بوده است». میگوید «گردنده فلک برای کاری بوده است» میگوید «زنهار قدم به خاک آهسته نهی!» میگوید «کان مردمک چشم نگاری بوده است».
به سویم دید و پرسید:
- چطور، قشنگ نیست؟

اصلا ازین شعر خو شم آمده بود. از «خیام» هم خو شم آمده بود. سوی پسر جوان نگر یستم. آرزو داشتم که باز هم شعر بخواند و از «خیام» گپ بزند. ولی او بی توجه به نگاه های من گفت:
- «زنهار قدم به خاک آهسته نهی!»
برخواست. در اتاق اینسو و آنسو رفت. بعد ایستاد. چند بار پایا یش آهسته به زمین گو بید و تکرار کرد:
- «زنهار قدم به خاک آهسته نهی!»
باز هم گیلانش را نو شید. گیلانش دیگری هم نو شید. گیلانش را بسوی پرتاب کرد و فریاد زد:
- «کان مردمک چشم نگاری بوده است»
چرخ زد. تلوتلو خورد. موهایش به روی چشمهایش افتاد. بایک حرکت سریع سر موهایش را پس زد. مشتش را گره کرد و فریاد کشید:
- ساز!
ورقت که ریکارد بماند. باز هم آواز ساز در اتاق پیچید. پسر جوان بار دیگر به نشاط آمده بود. سکر تی روشن کرد و در میانه اتاق ایستاد. تلوتلو میخورد. با اشتیاق دود را در سینه فرو میبرد و بعد به سوی چراغ پف میکرد. درین هنگام دروازه اتاق باز شد. خد متکار آهسته به درون آمد. اتاق را از نظر گذرانید. چو کی را که افتاده بود، به جایش گذاشت. پسر جوان گفت:
- چه میخواهی؟
مرد خد متکار جواب داد:
- پدرت میپرسد که نان میخوری؟
ناگهان شادمانی از چهره پسر جوان نا پدید شد. جای آن را قهر و خشونت گرفت. به سوی من آمد و گفت:
- می بینی؟ که چقدر ازمن بدشان میاید میگوید: «نان میخوری؟» و تو قمع دارد که من جواب بد هم «نی» و او بقیه در صفحه ۶۰

بهار آید و درخت غنچ بر آورد و بلبدان مستند

از : ورد زورث

به فاخته

ای رهگذر خوشحال ! نغمه ترا شنیدم هنوز هم میشنوم و دلی ازین آهنگ غسرق نشاط دارم . ای فاخته آیا تو راستی پرندۀ نوآوری هستی یا فقط آوایی هستی که در آسمان بیگران سرگردان است ؟
 روی علفها دراز کشیده ام . صدای ترامی شنوم که بلند میشود و بعد طنین آن به گوش من میرسد . گویی در آن حال که از تبه ای به تبه ای میرود . هم دور و هم نزدیک است .
 باینکه تودد بر حرفی دلپذیر خود جز وصف نور خورشید و عطر گل نمی کنی . نمیدانم چرا نغمه تو برای من داستانی حکایت میکند که سراسر آن بارویسهای دور و دراز آمیخته است .
 ای زیبایی بهار ! خوش آمدی . تو برای من پرندۀ ساده نیستی ، وجود نامه بی هستی . صدایی دلپذیر هستی ، رازی پنهان هستی . صدایی هستی که من در دوران مکتب خود بدان گوش فرا میدادم و به شنیدن آن در میان درختان ، در روی بته های گل ، در آسمان پهنای مشتاقانه جستجوی ترا میکردم .
 بارها برای یافتن تو در جنگلها و چمنزارها سرگردان شدم ، اما هرگز ترا که امید و عشق و عایه هوش من بودی ، نیافتم .
 اکنون دو باره گوش به نغمه تو فراداده ام . دوباره روی چمنها دراز کشیده ام و آنقدر بترانه های تو گوش میدهم که بتوا نم دو باره خود را در روزگار دلپذیر کودکانی احساس کنم .

عشق سرمدی

ای عشق سرمه مدی
 ای اصل آرزو
 ای سوز زندگی
 در آسمان زندگی من فروغ بخش
 تاناله های سرکش من تاب پرورد
 . . .
 درپای ازغوان
 دردامن بهار
 میروید بوده ایم
 سرمست ساتگین پراز شود فروردین
 زان باده ای که بود صفا بخش زندگی

مبتابی خیال
 چون سیل نقره فام
 بر تو فگنده است
 در لابلای این همه زیبایی وصف
 باشد خیال توهمه پیرایه بهار
 از : (دکتور سپیل)

تنهایی

باز امشب
 لشکر غم :
 (گردن صاف بسته یکسر)
 هر یکی :
 بانگ و تیرونشتر ، باگروزو خنجر
 آن یکی چون گرزده ماری :
 می گزیدای خیالم ،
 این دگر چون شوزه شیرینی :
 در پی نخجیر لاغر
 یا چو شاهینی که میبرد مرغک بی بالو پر .

تیر جورغصه را :
 امشب سیر گردیده چانم
 شعله خیز افتاده دل
 غرق شرد گردیده چانم
 برق هستی سوز غم
 سر داده از بس فتنه سویم
 همچو کاخ سر نگون :
 زیر و زبر گردیده چانم

ماهتاب
 اندرورای کوهسای آرمیده
 بلبلای درپای گل !
 در مرغزاری آرمیده !
 مردمی
 مست وصال و بیخود بوس و کناری
 بادلی
 فارغ زسوز انتظاری آرمیده !
 من جرادر آتشم همچون سپندروی مجهره !
 از : (منتظر)

پردۀ پندار

نشسته قطره می بر لب هوس جویت
 جوزاله که سحر گاه بر کلاب افتد
 تن سپید تو در سرخ جامه میماند
 بعکس ماه که در لاله گون شراب افتد
 خردنگاه تو اندر دل شکسته من
 چو آذ رخس که بر معبد خراب افتد
 ز پشت پردۀ پندار ، زندگی زیباست
 میاد کز رخ این اهرمن نقاب افتد
 نهفت اختر امیدمن بظلمت غم
 چنانکه شب بدل دره ای شهاب افتد
 شبی بیباکه دوبازوی تو بگرد من
 جومار های سیلی به بیج و تاب افتد
 من آندم از تن سیمین تو بگیرم کام
 که چشم مست تو از کیف می خراب افتد
 از : (محمود فارانی)

صورت دوست

کس نمی داند و در خاطر من
 نقش رخسار کسی می گلرد
 این نه سود است ، نه سحر و نه جنون
 نه فسونی که زر اهم ببرد
 نیست وهم ، وهم و خیال
 صورتی بینم و نتوانم گفت
 صفتش نمی بقلم نی به زبان
 اینقدر هست که چون وی دگری
 نیست اندر ، همه روی جهان
 با چنان غنچ و دلدادگی !
 همچو عشقت وصالست عزیز
 همچو نعر است و سرور است بدیع
 همچو صبح است و بهار است فرح
 همچو شور است و نشاط است منبع
 همه حسنت و جمال !!
 گاه چون دوست بمن دل سوزد
 که چون دشمن بسرم بستیزد
 گاه چون دوح کند زنده مرا
 گاه چون نهر ز من بگریزد
 سر کند خشم و جدال
 وی نمی گوید و من میدانم
 که مرا عاشق خود وی کرده است
 من نمیکویم و وی میداند
 که چنین ، از چه سبب ، کی کرده است ؟
 از : (الهام)

گره

مشکل که من رهشوم از چشمت
 آسان گریز کرده بی از چشم
 درختنده های تلخ گریبانم
 باران گریه می فتد از چشم

دستم بسوی تست سراسیمه
 باهای من بگوی توره سازد
 در سایه امید تو آسایم
 هر لحظه دل بدردتو بردازد

خامه زلای پنجه من گرید
 ریزد بصفحه نقش خیالت را
 در لای دلفترم توشوی پنهان
 از نوک خامه ام توشوی پیدا

مشکل که من رهشوم از چشمت
 آسان گریز کرده ای از چشم

از : (رضا مایل)

دهان مندان خار سمان

لیودمیلا ساوی لیووا

جهان زنان مشهور میشنا شد. زنانیکه در تغییر و دگرگون ساختن تاریخ نقش های ارز شمند داشته اند. بسا علمای مشهور، دکتوران خیره و هنر مندان معروف و شهیر زنان بوده اند.

هنر پیشه های زن در ساختن فلم ها و نما یشتنامه ها رول بسیار قاطعی دارند هیچ فلمی و الایی هنری وجود ندارد که در آن هنر پیشه زن هنرنمایی نه کرده باشد لیودمیلا از آن جمله زنان مشهور در عالم سینما است که همچون ستاره ای در آسمان سینمای شوروی میدرخشد. لیودمیلا در فلمهای مشهور جنگ و صلح، گریز، برنده، شوالیه سریتز بحیث هنر پیشه اول نقش داشته است.



همکاری مجدد افسانه

افسانه خواننده محبوب را دیو افغانستان که بنابر عللی مدتی از کار های هنری کناره گرفته بود. همکاری را با آمریت موسیقی و رادیو افغانستان از سر گرفته است. اولین آهنگ افسانه که پنجم (دست بدست بسوی صحرا رویم) در ارشیف رادیو ثبت شده و عنقریب از برای امواج رادیو پخش میشود.

فالبین

اداره موسیقی رادیو افغانستان به سلسله فعالیت های هنری خویش درامه های منظوم می کمپوز نموده که برای مدت نیم ساعت بوسیله شش تن از خوانندگان زن و مرد از برای امواج رادیو پخش خواهد شد. اوپرت فالبین که بوسیله هلال، نسیم، ناهید، رخشانه و زیلا خوانده میشود دسومین درامه منظومی است که از طرف آمریت موسیقی رادیو افغانستان تقدیم میشود.

دو درامه منظوم که قبلا ثبت و پخش شده است عرفای بی خان و عروسی اجباری تا مدامت.

عقیده منجمین در مورد لیز و برتن

منجمین غرب را در باره الیزابت تیلور و ریچارد برتن ستا گمان مشهور هالیود عقیده بر اینست چون لیز در ماه حوت و برتن در ماه عقرب تولد شده اند. از نظر ستاره شناسان، ستاره این دو هنر مند آشتی پذیر نیستند.

لیز تیلور چندی قبل در سرا تاسر هالیود پنجم زن شوم مشهور شده بود زیرا هر مردیکه در زندگی او راه پیدا میکرد و بعد از چند با هم ازدواج میکردند پس از گذشت چند صباحی از هم جدا شده و هم دیگر را طلاق میدادند و ریچارد برتن که پنجمین مرد در زندگی لیز است یگانه مردیست که توانسته است مدتی را با لیز زندگی کنندولی ستاره شناسان در مورد شان فالی بدی دیده اند. عاقبت بخیر.



شاهپانزی که با اشاره تکلم میکند



خود را با تبسم و خوشی به اصطلاح (چنبلک) نموده و بخود قیافه میگیرد و بعد هر دو دستها و بازوان خود را در اطراف بغل سینه خود گذاشته در حالیکه سر خود را شُور میدهد و بازوان خود را یک با دیگر میمالد و نوازش میدهد در حقیقت میخواهد کسی را در آغوش بگیرد و یا بر عکس کسی دیگری او را آغوش بکشد.



هر گاه شادی پشت کله اش را بخارد خواهش مستی و سر گرمی دارد. ازین قبیل مثال ها زیاد داریم مثلا طوریکه بالا اشاره شد هر گاه شادی های متذکره دست را با لای سر ببرد مقصدش از کلاه و اگر دست را به بینی ببرد مقصدش از گل و چیز های بو نیدنی است و یا کفهای هر دو دستها را قسم هموار بچلو با همدیگر نزدیک کنند درین حالت منظورش از کتاب و یا مطالعه است.



برای مطالعه مزید در مورد تکلم اشاروی بوزینه ها تحقیقات بالای دو بوزینه که هر کدام پنج پنج سال عمر دارد و دریک قفس مشترک زیست میدارند صورت گرفت و دیده شد که این دو بوزینه در فرصت های معینی احتیاجات یک دیگر را درک و تقاضای یک دیگر را بمیل و رغبت پذیرفته اند. در بسا اوقات چنین به نظر میرسد که اشارات

حاصل می کنند اما بعدا این انگیزه گسترش نموده و در بین خود شادی ها نیز مروج گردیده طوریکه بین خود نیز ازین قبیل اشارات استفاده می نمایند.

(واشو) یکی از مراکز دایمی (آموزش اشارات) بمعرض نمايش گذاشته شد و برای یکساعت با اشخاص تشکیل جلسه میداد. هکذا به تعداد هفت بوزینه دیگر نیز درین پروژه تحت تربیه و آموزش قرار گرفت که بعدا هر کدام شان تقریبا در حدود (۶۰) لغات اشاروی را آموختند. اشاراتی که بوزینه ها در بین خود مورد استعمال قرار میدهند اکثر مربوطه اشیاء و چیز هائیکه شادی ها به آن سرو و کار دارند.

ولی کنجکاوی و آموزش علمای روانی بوزینه ها را قادر ساخت تا بعضی اشارات دیگر را نیز بیاموزند و به موقعش آنها استعمال کنند مثلا قرار یکه در عکسها مشاهده می فرمائید واشو شادی زرنک و چیز فهم در بین دیگر امثال خود توانست اشارات کلاه گل و کتاب را نیز تمثیل نموده و احتیاج خود را نسبت به آن اشیاء به دیگران بفهماند. و یا اگر بوزینه تی میل به غذا داشته باشد انگستان خود را طوری بهم نزدیک میکنند که گویا انسانی لقمه نان را بگیرد و یا گرفته باشد و بعد در حالی که دست خود را بطرف دهن خود نزدیک ساخته می رود در همین اثنا توسط دهن اشاره دیگری مثل حرف (۵) ترسیم و یا تمثیل میکنند بیننده صریحا درک میکند که شادی متذکره گرسنه است و میل به خوراک دارد این نوع اشارات را بیشتر برای خوراک میوه و غیره بکار میبرند. همچنان چیز جالب تر اینست که هر گاه شادی در کدام موقع گونه های

در یکی از پر منا قشه تر یسن تحقیقات علمی در مورد شادی ها روانشنا سان در پوهنتون (نویدا) به این فکر افتیدند که یک شادی را تحت تربیه قرار دهند و طوری آموزش نمایند که توسط لسان اشاروی به اصطلاحی تکلم کنند. بدین ملحوظ (واشو) که یک شادی قوی هیکل و خوش مشرب به نظر میرسید تحت تجارب روانشنا سان پوهنتون (نویدا) قرار گرفت و در طی چند سال محدود (واشو) توانست در حدود (۱۴۰) لغت اشاروی را اداء و یا تمثیل نماید و در نتیجه لیاقت آنها پیدا نمود که توسط اکتنگت (غمغم) خود مصاحبه را به همراي چند نفر برای یکساعت اجرا نماید.

حالا این تحقیقات در مورد شادی ها توسعه و انکشاف نموده و در یکی از تازه ترین جلسات مردم شناسی در شیکاگو یک روانشنا س از پوهنتون (اوکلا هوما) که (راجرفوت) نام دارد دریافت کرده است که در حله اول بوزینه ها با کمک و رهتمایی آموزنده به استعمال اشارات مبادرت ورزیده و اعتیاد به استعمال اشارت

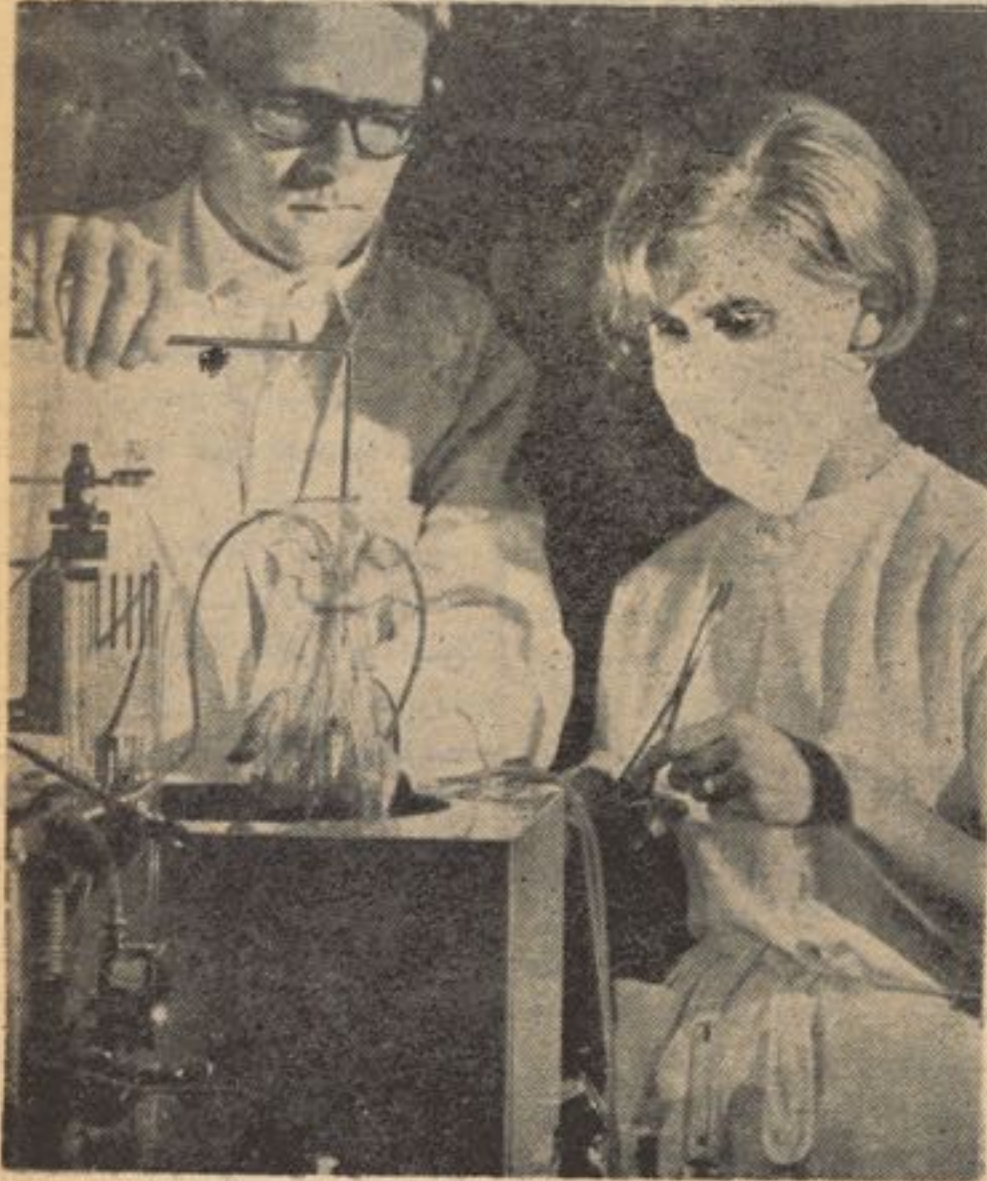


حلقه مینمود و بگردن نزد یک می ساخت. البته این اشاره در و تیف اشارات بوزینه ها درج گردیده در نتیجه دانسته شد که شادی متذکره میخواهد از قفس برآید و زنجیر بگردنش شود و بگردنش برود.

کوتاه دلجیسیبخواندنی

میکرو ب‌های جوینده طلا

چیزی پیش کار مندان انستیتوی میکرو ویو لوزی اکادمی علوم اتحاد شوروی، روش جدید را بر استخراج طلا پیشنهاد کردند که



ابتدا زمین را بوسیله انفجار نسوم ساخته، سپس آب مملو از باکتری های مخصوصی را که طلا جذب می کنند با فشار وارد زمین میسازند. بعداً مبادرت به استخراج آب می نمایند، آبی که خارج میشود، یک آب معمولی نیست بلکه آبست مملو از طلا. درین آب در هر لیتر آن ۱۰ ملی گرام طلا وجود دارد.



روش تازه ای برای ترک سگرت برای کسانی که میخواهند سگرت را ترک کنند، اخیراً متخصصان کارخانه آزمایشی علمی تحقیقی شیمی دوا سازی شهر خارکف واقع در اتحاد شوروی شروع به تهیه ترکیب جدیدی بنام (لوپیل) نموده اند تا قابلیت های (لوپیل) را مدت ۷ سالی ۱۰ روز بمقدار روزی ۴ تا ۵ تا بلیت مصرف می کنند. طبق معمول یک معناد به سگرت پس از اولین دوره مصرف این دارو دست از کشیدن سگرت بر میدارند اگر در اولین دوره سگرت ترک نکردید، معالجه را می توان از دو تا چهار هفته ادامه داد، و تدریجاً مقدار تا بلیت ها کاست.

مرد پر کار

میکو یند آقای جان دین اهل امریکا که لقب مرد پر کار وادر بین دوستان و رفقا یش بدست آورده کمتر وقت دارد تا به خودش برسد. آقای جان که تکنیکر ماهر و زبردستی است. در شبانه روز سه الی چهار ساعت برای استراحت و تفریح وقت دارد و باقی مدت را در فابریکات مختلف کار می کند و از زمین درک سر مایه زیادی بدست آورده است شما در عکس مشا هده می کنید که آقای جان با استفاده از فرصتی که بدست آورده دو نفر را استخدا م کرده تا یکی سرش را اصلاح کند و دیگری بوت هایش را رنگ نماید.



عکس جالب



داستان دردگلی

سوزه از : ابوالمعانی پیدل

سناریو از : شرف رشیدوف

و . ویتکو ویچ

ترجمه از : ع.ح. اونگوت

نمیشود رقصید؟ لیکن ...
 او از اینکه ناگهان کلمه «نقاره» را
 بزبان رانده است ، لب میگذرد و متوجه
 اهل سرای شده آرام میپرسد :
 - که «نقاره» گفت ؟
 همه‌ها موش میمانند. فرما نروا
 بدقت هر یک از اهل سرای را از نظر
 گذارنده: نگاه خود را بروی امیر
 یکچشم میدوزد :
 - این تونبودی که «نقاره» گفتی؟
 امیر ترسان و لرزان گامی چند عقب
 میرود :

- نخیر عالم پناه، من هیچ چیزی
 نگفتم ...
 فرما نروا بار دیگر متوجه کامدی
 میشود :
 - برقص !

باشاره او بار دیگر نقاره‌ها بصدا
 درمی آیند، کامدی همانطور در برابر
 فرمانروا خاموشی استاده میماند
 فرمانروا روی تخت استاده شده
 تهدید کنان میگوید :

- اگر نرقصی ماترا در میان شعله
 های آتش خواهییم رقصا ند !
 کامدی حرکتی نمیکند. ناگهان
 صدای طوطی از قفس شنیده میشود:
 - فرمانرا ! آیا گاهی که در وازه
 قلبت بروی شادی و مسرت بسته
 بوده، توانسته ای برقصی ؟
 - فرمانروا قیافه ای جدی بخود
 گرفته میگوید :

- طوطی ! حق! مگر آیا فرمانرا نروا یان
 هم می رقصد ؟ و به امیر یکچشم
 دستور میدهد - باید خرمن آتش
 برافروخته شود! فردا صبح او در
 میان شعله های آتش خواهد رقصید!

تا اینجا داستان

مودن جوان زیبای هنر مند با دیدن تصویر کامدی رقصه زیبای
 سرای ، عاشق بی قرارش می گردد و در جستجوی او راه سرزمین دور
 دست ناشناخته را در پیش میگیرد و پس از عبور از مرز بیخ - سرزمین
 ارباب انواع به پایتخت فرمانروای هند میرسد و پیاری پهنودجسی
 باغبان و محمد محسن فانی نخستین شاعر موفق می شود در سرای بار
 یابد و در حضور فرمانروا مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با
 تنبور سحرآمیز بسراید .

مودن گلوبند گرانبهای را که فرمانروا بوی میبخشد در پای
 کامدی می افکند و بجرم این گسناخی از مرکز مملکت بیر و ن
 رانده می شود .

تنبور سحرآمیز بدستور فرمانروا شکستنا نده شده در محل
 نامعلومی دفن می گردد و همزمان با آن نشاط و طرب از جهان رخت بر
 می بندد و هیچگونه آهنگی از آلات موسیقی بر نمیخیزد ...

آتوب چتر نقاش و بسا با نسی سر حلقه نقاشان با نوازند گمان
 آواره ، مودن را در زیر درخت افسانوی اسرار آمیز پیدا می کنند
 و تصمیم می گیرند او را بمعشوقش برسانند و پیغامی عنوانی فرمانروای
 هند ارسال می دارند . فرما نروا شاعری سرای را بجرم اینکه مودن
 را اولین بار بسرای دعوت کرده این ماجرا را بر انگیزخته است محکوم
 می نماید و دستور مید هد تا به گلوش نقره مذاپ ریخته شود .

و باز هم خاموش میماند .
 فرمانروا سوی او بدقت خیره شده
 میگوید :

- تو برای آن آفریده شده ای که
 بارقص و پایکوبی خویش دلهای ما را
 شاد گردانی ، نه آنکه دیگران را
 دوست بداری .. برقص !

باز هم نقاره ها بصدا در می آیند،
 اما کامدی نمیرقصد و همچنان چشم
 بر زمین میدوزد .

فرمانروا باز هر چند میگوید :
 - مثل اینکه به باز گشت مودن
 امیدواری ؟ - و میخندد - و یا اینکه
 میخواهی بگویی . بصدای نقاره

تالار کوچک سرای . کاندی راییه
 حضور فرمانروا می آورند نوازندگان
 نقاره هارا با اصول رقصی مینوازند.
 اما کامدی همچنان سر بریز افکنده
 و خاموش نشسته است. فرمانروا
 نوازندگان را متوقف میسازد :
 - او، چرا نمی رقصد ؟

امیر یکچشم پاسخ میدهد :
 - عالم پناه! کامدی این جرات را
 بخود داده است که عشق مودن را
 در دل نگهدارد .

فرمانروا بسوی کامدی متوجه
 میگردد :

- آیا این سخن حقیقت دارد ؟
 کامدی با حرکت سر تایید میکند

زندان .

امیر یک چشم با شا عرسرای
 رو بروی هم نشسته اند . محمد محسن
 فانی نخستین حال خرابی دارد .
 او خطاب به امیر یکچشم می
 گوید :

- برایت می گویم : تمام مروارید
 های را که در بساط دارم برادر !
 مگر این کافی نیست ؟ علاوه بر این
 نقره خالص نیز مال تو خوا هد بودا
 - نقره مذاپی که با ید بحلقه
 ریخته شود ، بی آنکه تو یادآوری کنی
 پس از سرد شدن از آن من خواهد
 بود

امانو در آنوقت با این جهان
 وداع گفته خواهی بود در دنیای دیگر
 قدم خواهی زد. اگر حاضر شوی
 مروارید های گرانبهای خود را با
 طلاپی که در زمینش دفن کرده ای
 در اختیارم قرار دهی، دنیای دیگر
 بی وجود تو خالی نخواهد ماند. آن
 وقت ترا آزاد خواهم گذاشت، بهر
 سویی که میل داری خواهی رفت .

محمد محسن فانی نخستین که
 امید بر گشت از آستانه مرگ برایش
 پیدا شده است، تبسم کنان می
 گوید :

- خوبست ، هم مروارید ، هم
 نقره و هم طلاپی را که انداخته
 ام . کاملاً در دسترس قرار
 خواهم داد .

صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن
 باز میگردد و سطر های زیرین بنظر
 میرسد :

«حکم فرمانرواست بر همگان
 کیست تاسر گشتد ازین فرمان ؟»

شبانگاه است. گلهای با غچه سرای پر نگهای سرخ - آتشین شگفته اند. نواسه بهونادجی پیراستاد تنبور ساز را بداخل باغ رهنما پی میکند - تنبور، اینک درینجا، در زیر این بته گل است .

استاد بکندن زیرگل شروع میکند پسرک باتاسف وتاسر حرف میزند: - حالا نجات کا مدی امری بس دشوار است... فردا صبح اورادر آتش خواهند افکندهودن هم اینجانیهست... چه خوب میشد اگر در غیاب مودن لا اقل صدای تنبور اورا میشنید آنرا ترمیم کنید. اگر کامدی بیچاره برای آخرین بار آنرا بشنود... خیلی خرسند خواهد شد ...

استاد تنبور ساز بتمام قوت بته گل را تکان میدهد، وباریشه هایش از زمین بر میکند .

پسرک پارچه های تنبور شکسته راز میان گل ولای گودال جمع میکند دسته تنبور رنگ خودراباخته وتار هایش گسسته وزنگ بسته اند .

پسرک اندر هگین میگوید :

- حالا تنبور سحرآمیز وجود ندارد پدرم گفته بود که هیچکس نمیتواند آهنگ و سرود را دفن کند...

استاد در حالیکه پارچه های تنبور را بدقت از نظر میگذراند پاسخ میدهد. - درست است... هیچکس نمیتواند آهنگ و سرود را در خاک دفن کند ونابود سا زد.

من اینرا ترمیم میکنم .

اوبعداز آنکه پارچه های تنبور را در دستمالی می پیچد، بسرعت از باغ خارج میگردد .

دوتا رلای که تخت گذاشته شده شمعدان بزرگ پر تو افکنده است. سایه ای که در پرتو چراغ پدید آمده اینطرف وآنطرف تالار بزرگ حرکت میکند. طوطی زنگار گون به امیر یکچشم که از آنجا میگردد میگوید. - های ، امیر !

چه میگوی ؟

- اینطرف بیا !

امیر دل ونادل نزدیک می آید.

- آیا قصه های من برایت خوشایند است ؟

امیر یکچشم باخشم میگوید : - من از آن احمقها نیستم که قصه

میخوا نند... و بسوی دروازه روان میشود .

طوطی ادامه میدهد .

افسوس .. هر گاه میخواستی میتوانستی بجایی که آن لعل رانفته اندپی بری .

امیر جابجا استاده میماند .

- لعل ؟ کدام لعل ؟

- همان لعل ! آن لعل را در همینجا پنهان ساخته اند .

دفعتا صدای خفه امیر بلند میشود.

- لعل سلطان هارون را میگوی ؟

همان لعلی که در همینجا بسرقت رفت ؟

- بلی، دروازه قفس راپاز کن تا من جای آنرا برایت نشان بدهم.

امیر یکچشم باشک وتردید اطراف خودرا مینگرد وبادست لرزان خود دروازه قفس را میکشاید :

- کجاست ، نشان بده !

طوطی پرواز کنان از قفس خارج میگردد و بر تخت نشسته میگوید :

حالا بچشم سر مشاهده میکنی که نخواندن قصه های من برای تو چقدر ناگوار وناسود مند بود هاست

در صفحه یکصد و پنجم آن بو ضاحت نوشته شده که لعل گرا نهبای بسرقت رسیده در معده من قرار دارد، تو میتوا نستی مراد بچ کنی ولعل راز آنجا بیرون بیاوری ولی تو بدون کمترین تأمل وتفکر مرا از قفسرها ساختی !

طوطی خنده ای بلند سر میدهد وبال و پر زنان از تالار بیرون میبرد .

کارگاه آلات موسیقی با اینکه سپیده در حال دمیدن است، چراغ کم نور سوسو میزند استاد، آستین ها را بر زده به ترمیم تنبور اشتغال دارد

از در خشش تارها معلوم میشود که کار ترمیم موفقانه انجام یافته واستاد جاهای لازم رالاک میزند .

پسرک انگشتان خودرا بتار تماس میدهد .

صدای صاف ودل انگیزی از آن بر میخزد. تمام آلات موسیقی که بدیوار های کار گاه آویخته شده اند

همتوا با این صدای طنین انداز میگردند سازها جان میگیرند .

استاد، چابک از جا بری خیزد وبا دستان لرزان خویش هر یک از ساز چشمهرا بسوی خود میکشاند ،

هارا مینوازد وتاز هایش را امتحان میکند.. برنی میدمد، از هر کدام آوازی صاف ورسا بیرون میشود.. پسرک بی اختیار گریه سر میدهد صدای مخصوص طوطی بگوشش میرسد :

- پسرک، چرا گریه میکنی ؟

دهان استاد از تعجب باز میماند و چشمانش پر طوطی زنگار گون که بر تیغه روی دیوار نشسته است

میخکوب میگردد. اما پسرک بدون اعتنا بوی ، باچشمان اشک آلود پاسخ میدهد :

- امروز کامدی را میکشند - باز هم شدید تر میگرید وآه میکشد .

طوطی میگوید :

- گریه مکن، با شنیدن سخنان دلم پر خون شد، حتی مطلب مهمی را که میخواستم بیرسم از یاد بردم.

راستی قصه های من برای تو خوشایند است ؟

پسرک آمیخته با گریه جواب میدهد: - خیلی زیاد خو شایند است .

اگر چنین است بگذار باتو کمک نمایم .

پسرک باآه و افسوس میپرسد .

- چگونه میتوانی با من کمک کنی ؟

حالا در سرای خرمن آتشی افروخته اند واورا ...

من شانه موی کامدی را برای تو می آورم .

پسرک در حالیکه اشک از چشم پاک میکند تعجب کنان میگوید :

- شانه کامدی را؟ من شانه کامدی راچه میکنم .

طوطی با جدیت جواب میدهد .

- اینرا باید بدانی، هرگاه شانه کامدی را در زیر تارهای تنبور سحر آمیز گذاشته بنوازی همه برقصیدن آغاز خواهند کرد. جلادان نیز خواهند

رقصید وفرمانروا نیز بسر قص وپا یکو بی خواهد پر داخست .. وآ- نو قت ...

پسرک در حالیکه خودرا ازدست داده است، حرف اورا قطع میکند.

... کامدی میگر یزد !

طوطی زنگار گون بال و پر زنان پرواز میکند و آنطرف بناهای بازار که

در زیر نخستین انوار با صدای دستان لرزان خویش هر یک از ساز چشمهرا بسوی خود میکشاند ،

ناپدید میگردد .

نخستین انوار خورشید، بر سر راه گاه نقاشان در دامن کوه نیز در حال تابیدن است. مودن چشمان محزون خویش رابه فواصل دوردست دوخته است . در کناروی سازنده های کوتاه قدولاغر اندام فرمانروا با آتوب چتر نقاش نشسته اند و چنین مزده میدهند :

- هر گونه غم و اندو هی را از کله ات بیرون بکش . امروز همزمان با غروب خورشید بسوی پا یتخت فرمانروا حرکت خواهیم کرد. پس از ده روز ویا کمتری دیدن کامدی موفق خواهی شد .. مودن آهی میکشد .

- هان... اما نمیدانم او زنده است ویا... پس از اندکی مکث این شعر حافظ را میسراید .

بر نیامد از تمنای لب ت کامم هنوز بر امید جام لعلت درد آشامم هنوز

سازنده کو تاه قد آهی میکشد. - آه، اگر آهنگ نابود نمیشد!

چنان باتوهماهنگ میشدم که ... باتماس دست سازنده نا گهسان صدایی صاف ودلنشینش از تارهای

ساز بیرون می جهید .

سواي !... سازنده تکان میخورد. - خدایا !... چشمان سا زنده

لاغر اندام میدرخشد و بسرعت نی خودرا از بغل بیرون میکشد و بمجرد دمیدن بر آن صدایی زیبا ودلنشین طنین می افکند .

آنها حیر تزه یکجا فر یاد میکنند. - خدایا ! آهنگ و سرود دو باره

برانگیخته شد ... آنها بیخود از خویشی آهنگی شادی آور مینوازند. مودن به آتوب چتر نگاه میکند .

- باید گفت که تنبور سحر آ میزند پیدأ شده است !

در صحن سرای تختی چو بین بر پا کرده اند و در اطراف آن خر منی از چوب خشک گرد آورده، پیرامونش خس و خاشاک ریخته اند .

فرمانروا در موضع بلندی نشسته و اهل سرای با پا سبانه در محولش حلقه زده اند .

بقیه در صفحه ۶۰

هزار و یک

احمد غوث زلمی

لاله کوی بی طالع

در یکی از پیاده رویهای شهر روان بودم متوجه شدم که لاله کواز جانب مقابل در حالیکه با خود گپ میزند روان است ایستادم اما او مرا ندید از عقبش براه افتادم دوسه قدم که رفتم دستم را بالای شانه اش گذاشتم، وارخطا بطرفم سر خود را دور داد و قتیکه مرا دید خنده بی کرد و گفت بیادر زاده مره تر ساندی مه گفتم چه گپ شد . گفتم لاله کوی جان شما در روز روشن هم می ترسید گفت : چون سر راه است و مزاحم پیاده رویها میشویم بهتر است برویم در یک رستو را ن حرفش را قبول نموده بطرف یکی از رستو رانها براه افتادیم لحظه بی که نزدیک یک رستوران رسیدیم لاله کوی گفت : همین درست است گفتم خیلی عالی هم است و دا خل شدیم پشت یک میز قرار گرفتیم و نفر موظف آمده در حالیکه یکی از بشقابها را صافی می کرد و همراه یک نفر دیگر هم گپ می زد با آواز بلند گفت : چه بیارم آغا ؟ لاله کوی گفت : بچیم مه خو چای سبز میخورم . منم گفتم یک چای سیاه بیاور نفر موظف رفت و ما به قصه خود دوام دادیم اما حرفهای یکدیگر را بخوبی نمی توانستیم بشنویم زیرا صدای گرا ما فرین رستو ران آنقدر بلند بود که چه بگویم لاله کوی گفت در چه قسم کافی آمدیم گفتم لاله کوی وقتیکه داخل میشدیم اینقدر صدایش بلند نبود . نفر موظف را صدا نموده گفتم : رفیق جان لطفا صدای گرامافون را کمی پائین کن .

گفت آغا مه چطور کنم فرمایشها است که میرسه گناه مه چیس ؟ گفتم خیر من نگفتم که گناه از شما است اما ...

حرفم را بریده گفت : فرمایش

هاس که پس و پس میرسه قربان ! لاله کوی گفت برو آنقدر بلند کو که تمام شهر خبر شود . این را گفته و از رستو ران خارج شد پس یعنی که جای را نخوردیم . لاله کوی گفت میخواستم که سر گذشت امروز خود را برایت قصه کنم گفتم حاضریم بگوئید چه شده ؟

آهی کشیده و گفت : صبح ننی گلو مره گفتم که بیایم بازار و کمی سود و سودا بخرم به شهر آمدم و از سرویس پیاده شده می خواستم به آنطرف جاده بروم که امی مانفری گکها نزدیک لاله کورا شهید سودای ننی گلو کرده بود گفتم مانفری گکها؟ نفهمیدم . گفت با با .

این سه بابا (اشاره بیک رکشا) ره میگم .

- خو ... خو ادامه بتین .

- خو فضل خدا شد و خطر از سرم بچ گردید و قتیکه او طرف جاده رفتم چون بیرو باز بود ناغلتی شانیم به شانی یک دختر خورد آن دختر هم قار کده و چند دو و دشنام هم داد و بر علاوه بو تهای ترا کتور مانند خوده کشید و کم بود که در فرقم کوبیده و شهید بوت های خود کنه که باز فضل خدا شد و یک زن بیرون که همراهش روان بود برش گفت که خیر اس دخترم ای آدم خوب آدم معلوم میشه ژینگلو نیس و قصدی هم نداشته گیهای زن بیروا منم تائید کرده اضافه کردم :

بی بی جان راست میگه به سر ننی گلو جان قسم اس که کدام قصدی نداشتم مه درازه خود روان بودم و بس اما گناه از بیرو باز اس عفو می خواهم . دختر هم در حالیکه به طرفم بدید سیل میکرد بو تهای خوده بسو شهید و در راه روان شد وقتیکه ازم چند قدم دور شد دلم

شد که به زمین افتیده توبه کنم که دگه بازار نیایم و هم شکر خدا را بجا بیاورم که اگر کدام ضرر به آن بوت د سرم میخورد خلاص همانجا چیه شده و امروز سر جنا زیم میامدی بچیم!

لاله کوی جان سر شما فضل خدا شده امروز دو خطر کلان از سرتان گذشته .

- آن بچیم یک دفعه توبه کردم که از خانه نمی بریم اما باز هم توبه خوده شکستاندم خیر دگه نخات آمدم .

- نی لاله کوی بیایند اما احتیاط کنید نام خدا مردم هم بسیار اس و بسیاری شان هیچ فکر خوده دراه رفتن نمی گیرند . بطرف ساعت خود دید و گفت کجا میری بچیم ؟

گفتم : می خواهم بروم خانه .

گفت : خی یکجا میریم و بطرف سرویس های شهری روان شدیم . در ایستگاه هر چند منتظر شدیم موتوری نیافتیم که جای خالی داشته باشد . بالاخره یک مو تر آمد و به یک زحمت بالا شدیم .

در مو تر بیرو بار عجیبی بود با آنهم در همین بیرو بار نگران بایکی از راکبین که بول به نگران نداده بود مشت و یخن شد یک طرف بیرو بازو تر و یک طرف گرمی و هم از طرف دیگر کش و گیر نگران و راکب صحته عجیبی به سرویس اضافه کرده بود می خواستم که لاله کورا چیزی بگویم که در همین اثنا مشتی آمده و به پوز لاله کوی اصابت کرد که در اثر اصابت بکس نگران سرویس بیینی لاله کوی خون شد و لاله کوی در سرویس ضعف کرد حیران ماندم گفتم خدایا چه گپ شد نی کسه بی لاله کوی شدم هر چند صدا نمودم لاله کوی ... لاله کوی ... اما لاله کوی

گویی شهید شده باشد هیچ حرف نمی زد . بدل گفتم البته امروز عمر لاله کوی پایان رسیده . دو خطر بزرگ از سرش تیر شد اما در خطر سوم بند ماند .

وارخطا شده لاله کوی را از مو تر پائین آوردم و در پهلوی سرک انداخته و یک گیلای آب برایش تهیه نمودم آب را که خورد کمی بحال آمده و گفت بچیم مه زنده هستم یا مردم .

ازینکه دیدم لاله کوی شکر زنده است و نمرده است خندیدم و گفتم لاله کوی اگر خدا ناکرده می مردید گپ زده نمیتوانستید ؟

گفت : چه گپ بود؟ چه شد ؟

- خیر خیریت بود بلا بود و برکتش نی .

دستمال را که زیر بینی لاله کوی گرفته بودم از خون رنگین شده بود بعد از آنکه لاله کوی خوب بحال آمد و خون بینی ایستاد تکسی بی گرفتیم و او را بخانه ایشان بردم . بخانه که رسید گفتم : بشی جای بخور که جای هم نخوردی گفتم باشد حال نمیتوانم کار دارم و روز دگر خواهم آمد شکر که شما بخیر به خانه رسیدید . گفتم آن بچیم مه چندان طالع ندارم و خوب شد همراه بودی اگر نی در سرویس حتما مرده بودم .

همراه لاله کوی خدا حافظی کرده میخواستم رخصت شوم که گفت روز دگر حتما بیائی که قصه سینما رفتن خوده بوت کنم در حالیکه با خود میگفتم حتما در سینما به حواد نی روبرو شده که قابل شنیدن است همراهش تا روز آینده خدا حافظی کردم .



...نمایشگاه آثار ترمیم شده در (ار میتاز)

چگونه (یودیف) احیاشد؟

در موزه مشهور (ار میتاز) لیننگراد نما یشگاه کار های ترمیمی سالهای اخیر گشایش یافت .

ولاد یمیر ساکا لو فسکی مدیر شعبه ترمیم (ار میتاز) می گوید :

...ترمیم کنندگان ما سه دستور العمل اساسی را همواره در کار ترمیم در نظر می گیرند : هیچ چیز اضافه نکردن، بهیچ چیز لطمه نزدن و هیچ چیز را نپوشاندن.

شاهکار گرانبهای (یودیف) اثر جورجینه سر نوشت دشواری را از سر گذرانده است . تقریباً سیصد سال صاحب آن تغییر می یافت و هر کس به سلیقه خود تغییر می داد . یکی از آنها ابعاد تابلو را بزرگتر کرد و یک درخت دیگر با منظره کوهی از دور به تابلو اضافه نمود، دیگری آجر های دیوار آنرا برنگ طلائی رنگ کرد ، نقر سوم تصمیم گرفت در زلف (یودیف) دستی پبرد ، در سده گذشتگیه تابلو را که روی چوب بود روی پارچه بربندد و آنرا چندین بار با لاک پوشانند

وقتی مساله ترمیم این اثر مجدداً پمیان آمد مباحثه شدیدی در گرفت . بیم آن می رفت که تابلو تاب کار های پاک کنی و تمیز کنی رانیا ورد . چهار سال تمام ، کار ترمیم زیر نظر ترمیم گر بسا تجربه الکسا ندرامالوا ادامه یافت . تابلو از تصاویر اضافی و لاک زنی هائی که در ازمنه مختلف روی آن بعمل آمده بود ، آزاد شد و ایسن کار بسیار ظریف روی قطعات میلیمتری تابلو با کمک استا نو میکرو-سکپ انجام گرفت . بالاخره وقتی که کار ترمیم و تمیز کردن پایان یافت رنگهای تابلو مثل جواهر می درخشید .

کار ترمیم گران کاری ظریف ، دقیق و بسیار دشوار است . در موزه (ار میتاز) ۸۰ نفر باین کار اشتغال دارند که شامل نقاشان ، متخصصان - گرافیک ، مجسمه سازان و دیگر ترانشان ، رفو گران و متخصصان پارچه

مفید آن آزمایش و اثبات شده است تیرگی لاک را با استفاده از بخار الککل که در تمام جهان معمول است (درمان) میکنند . با استفاده از این وسیله میتوان (شفا فیت) اولیه را به تابلو باز گرداند . ترمیم گران (ار میتاز) استفاده از این وسیله را باین طریق تکمیل کردند که پیش از بکار بردن بخار الککل تابلو را کمی نمناک می کنند . با این عمل ساده بطوریکه مشاهده شده است ، میتوان حتی اختلالات کهنه و عمیق لاک هارا بدون اینکه لطمه ای به آن وارد آید ، از بین برد . این شیوه در ترمیم (پر نره مرد) رامیر انت و (انو فزی مقدس) ریبر بکار رفته و نتایج خوب داده است .

کلکسیون (ار میتاز) شامل بیش از ۶۰۰ هزار اثر روی کاغذ و پوست



در کار گاه ترمیم

کار ترمیمی یک بانوی ترمیم گر دیگر زینا نید اپا نومسار یوا روی تابلوی پابلو پیکاسو (اتو تشکیل عریان) که قبلاً مشهور نبود نیز بدون شک کاری بسیار ارزنده است . خود نقاش تصویری را روی مقوا چسبانده بود . ولی اینکار را خوب انجام داده بود ، بقسمی که (اتود) آمده بود که نمیشد آنرا بمعرض تاب بر داشتند ، برف کرده و در بعضی جاها عدم توقفهائی در اثر بوجود نمایش گذاشت . بهمین جهت هم جزء اشیاء نمایشی موزه نبود ولی حالاً بعد از اینکه تابلو بدست بانوی ترمیم گر پانو ماریول (درمان) شد ، این اثر پیکاسو در معرض نمایشگاه همگان قرار گرفت .

ابوریحان بیرونی

افتخار شرق

بخش دوم

تحقیق از: شرعی

متود تحقیق بیرونی:

یکی از خدمات در خشان بیرونی در ساحه علم و فلسفه وضع متود علمی خاص او در زمینه بررسی طبیعت و شناخت قوانین آن می باشد. مهمترین جوانب این متود را در نقاط ذیل میتوان خلاصه کرد:

۱- برای بررسی هر پدیده ای باید نخست مغز را از تعصب و از انکار غیر قابل اثبات و اغراضی شخصی تصفیه نمود و از اندیشه نفوق نژادی و غیره دوری جست.

۲- در جستجوی علل پدیده های طبیعی بقوانین موجود در خود طبیعت و همچنان به اموری که از بوته آزمایش گذشته اند باید اتکا کرد.

۳- پژوهش هر شی را باید از بررسی اجزای مرکبه آن آغاز نمود.

۴- با اتکاء به معلوماتی که از راه ادراکات حتی بدست آمده است، باید از طریق دید و کسب (استخراج احکام جزئی از احکام کلی) بکار پرداخت.

۵- باید اخبار و افکار را با هم مقایسه و مقابله نمود و آنگاه فقط آنهایی را بحیث حقیقت پذیرفت که خارج از دایره امکان نباشند، یعنی با قوانین و نظم موجود در طبیعت مقایره واقع نگردند.

۶- باید در تحقیقات علمی از معلوم به مجهول و از قریب به بعید

رفت.

۷- باید بمنافع اصلی مواد و مطالبی که مورد استناد و اشتباه قرار میگیرند مراجه نمود.

متود علمی بیرونی با وجود بساطت که در بعضی جوانب آن وجود دارد برای دانشمندی که در قرنها ۱۱ و ۱۰ میزیست، موافقت علمی بزرگی محسوب میشود.

بیرونی خود نیز به اهمیت متود علمی خویش متوجه بوده، چنانچه درین باره میگوید: (واین نزدیکترین راه رسیدن بمقصد است و این

روش یگانه چاره دفع شبهات و توهناتی میباشد که (حقیقت) اشیا را از نظر ماستور میدارند و بر چشمان ما پرده میکشند. هر قدر هم تلاش بخرج دهیم، جز این راه از طریق دیگر نمیتوانیم بمقصد برسیم) (۵)

ابوریحان بیرونی متود تجربی به مشاهده را به نحو بی سابقه ای ترقی داد و تحقیقات خویش را در چوکات متود علمی خود پر تجربه و مشاهده متکی ساخت ماحق داریم او را یکی از پیشاهنگان علوم تجربی در قرون وسطی بشمار آوریم، بگفته دکتور خلیلی و دکتور نجفی: (۶) ابوریحان

(۵) واحد زاهدوف، متفکر... مجله دانش و زندگی، تا شکند، شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۱۶.

بیرونی پایه گذار تجربه در علم است. او استدلال عقلانی مجرد را در مسایل علمی رد کرده و در علوم تنها متکی به تجربه و بررسی های عینی است. ابوریحان باین نکته واقف بود که عقل مجرد در رجوع به مبانی دچار تعارض میگردد و رهنمون نتیجه درست نمیتواند باشد. شریفوف در کتاب بنام (متفکر بزرگ ابوریحان

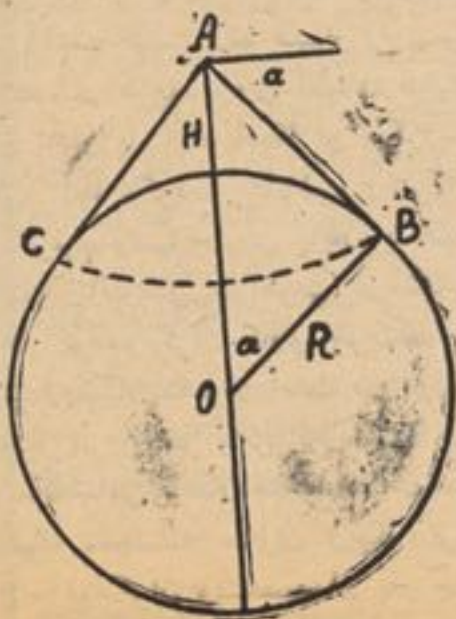
بیرونی میگوید: (اعمال روشهای عربی در علوم نه خدمت را جریگون است به علم و نه دکارت - بلکه دانشمندان اسلام این روش را قبلا پایه گذاری کرده بودند)

ابوریحان در کلیه سیستم های فلسفی و علمی پیش از خود با دیدشک و تردید میکرد، بسیاری از مسایل را مجدداً خود به بررسی کامل و جامع آن میبرد و درین پرداخت مجرد، از کلیه دلایل و روشها استفاده میکنند و باین ترتیب ابوریحان را در مناظرات خود با این سینا می بینیم که در جواب مسئله نهم اعتراض آورده میگوید: (فی الحقیقه احراق را منسوب به انعکاس شعاع ذاتی، صورتی از آن رسم باید کرد: چه این گفته بی ترسیم به عقل شدنی نیست...) (۶)

(۶) دکتور نجفی و دکتور خلیلی اندیشمند و انسان - ابوریحان بیرونی

از نظر بیرونی وظیفه مقدس هر محقق آنست تا ماهیت پدیده های طبیعی را روشن سازد و علل آنها را در یابد. در عین زمان هر دانشمند وظیفه دارد تا آنانی را که حقا یقین را تحریف و ماهیت آنها قلب می نمایند و تخم اندیشه ها و پندار های نمایند و تخم اندیشه ها و پندار های نادرست در مغز دیگران میباشند افشا کند عوامل پیدایش و شیوع روایات و اخبار بی اساس را نشان دهد.

بعقیده بیرونی عوامل عینی و ذهنی زیرین مانع درک علمی میگردد. ۱- سفسط یکی از عواملی است که انسان را در مناظرات علمی به خاطر میبرد، معتزلیان در قطار سو - فسطان ثیان پیگیر قرار میگیرند.





تصورات ذهنی که بهیچ صورت شایسته دانشمندان نمیباشد، اظهار تنفر مینماید، مثلا در عین حالیکه اندیشه های علمی برهما گوینا و بر همیشه دانشمندان هندراتقدیر و تائید میکند. تسلیم طلبی آنها سرا در برابر مروجین خرافات پشندت مورد اعتراض قرار میدهد.

بیرونی از تمام پژوهند گسان خواستار آن است تا در فعالیت های علمی خود پیگیر، جدی و واقعبین باشند و هیچگاه نباید در پرا سر خرافات و بدعت زانو بزنند.

۴- انعکاس پدیده های جهان خارج در مغز انسان به حالات معین روحی انسان نیز ارتباط میگیرد، مثلا حالت خستگی و ماندگی انسان می تواند در قطار عوامل پیدایش اندیشه ها و تصورات نا درست قرار گیرد و زمینه را برای دوام بیشتر اینگونه افکار مساعدسازد.

دانشمند محقق نباید در نتیجه گیری شتاب بخرج دهد و باید تمام اخبار و اطلاعات مربوط به موضوع مورد بحث را بدقت از نظر بگذراند.

۵- بیداشی اگر اساس تحریف حقیقت نباشد، لااقل یکی از عوامل مهم آن بشمار میرود. بیداشی موقع نمیدهد تا عقیده انسان اساسات علمی متکی گردد و بناگزی روی تقلید و دنباله روی میکشاند و آدمی را از وسوسه کاوش و جستجوی پیگیر محروم میسازد (۷)

۶- تعصب ورزی و عدول از بیطرفی در پژوهش های علمی محروم میسازد، مثلا برخی از نویسندگان و مورخان پاداشتن این خصیصه برله و یا علیه اقوام و افراد، مطالبی نادرست نوشته بستایش و یا نکوهش آنان پرداخته اند. بیرونی این دو حالت را نوعی از «غلبه شهوت و غضب» میدانند که در خورشان پژوهنده دانشمند نیست و هر دو حالت را یکسان محکوم می نماید، زیرا در هر دو صورت روی واقعیت پرده افکنده میشود و حقیقت از نظر ها مستور میماند. (۸)

مقام شامخ بیرونی بحیثیک متفکر عیان قدر که پوسعت دانش، تسلط علمی و عمیق پژوهشهای او مربوط طیبست به متود دقیق و روح علمی وی نیز پیوند دارد. او پیوسته در قضاوت جانب اعتدال و احتیاط را مرعی می- دارد و از افراط تفریط در صدور حکم خود داری میورزد.

چنین است روح علمی نحوه کاوش و پژوهش توام با بیطرفی اکادمیک و جسارت علمی اندیشمند راهگشا ابوریحان بیرونی.

برخی از خدمات بیرونی در ساحه علوم: بقیه در صفحه ۶۱

(۸) ابوریحان بیرونی، تحقیق، ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مرذولة، طبع دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد دکن ۱۹۷۵ ص ۲

(۹) ت. ج. دی بور، تاریخ الفیلسفة فی الا سلام، ترجمه و تعلیق محمد عبدا لهادی ابوریحان، قاهره ۱۹۵۴ ص ۲۳۱

(۷) دن ناصروف، آموزش بیرونی در باره حقیقت، مجموعه مقالات بمناسبت هزارمین سالگرد تولد ابوریحان بیرونی نشر «فن» بیرونی در برابر مروجین عقاید و تاشکند، ۱۹۷۳ ص ۸۱، ۸۳

آنها از طریق اثبات علمی به بیراهه رفته اند و تمام چیزها را بدیده خیر مینگزند.

همچنان آنها نمیتوانند حقایق متکی بر اساسات علمی را دریابند و فقط با اظهار اعتراض خشک و سطحی اکتفا میورزند تفکیک حق از باطل و درست در راه انکشاف دانش اصلا مورد علاقه سو فسطا نیسان نیست. انگیزه آنان به بحث و مذاکره، شور و شوق برای درک اسرار پدیده های طبیعت نیست، بلکه علاقه به گفتگوی خشک و سفسط آمیزی آنها برمی انگیزد «تدقیقات» چنین دانشمندانی در تفکیک معلومات علمی از غیر علمی، خوب از بد و دوست از دشمن، هیچگونه کمکی نمیتواند انجام دهد، بر عکس حل معضلات را دشوار تر میسازد. بحث روز مسایل علمی به معترلی ها جز ضیاع وقت هیچگونه سودی در بر ندارد. بنا بر آن باید دانشمند حقیقی در برابر تمام مظاهر سفسط پیرحمانه مبارزه کند و پدیده ها را بر اساس منطقی و در حال ارتباط با هم مورد مطالعه قرار دهد.

۲- عدم برخورد خلاق محققان و آنانیکه به تجربه میپر دازند با دست آورد های علمی طبیعت شناسانی که قبل از آنها کوشته اند و نیز عدم تماس مستقیم باشی مورد تدقیق آنها مسا عد میسازد تا معلومات غیر واقعی بمو جودیت خود دوام دهند و در ساحه وسیع تر ریشه بدوانند. از آنجا که هر تجزیه ای محدود بزمان مکان معین میباشد،





در سینما

بزودی رویش را می گر داند و
 بسوال یکی دیگر جواب میگوید .
 تکت نیست .
 تیلفون ز نک میزند .
 - فلم چیست ، خو بش است ،
 تکت پیدا میشود ؟
 بلی - نه خیر .
 راستش را بپر سیدمن ندانستم
 این بلی و نه خیرچه معنی را میروساند
 شاید رمز بخصوص است ؟ خلاصه
 من و دوستم مایوس بر گشتیم و از
 سینما بر آمدیم . ولی در راه دیدیم
 چند نفر می روند و میگویند : بلی -
 نه خیر معنی دارد تکت موجود است
 ولی قیمتش بالاتر از قیمتی است که
 در غرفه فروخته میشود .

- نی .
 بالاخره او را قانع سا ختم و رفتیم
 به مدیریت سینما .
 یکنفر بالای میز نشسته بودو
 همینکه ما داخل اتاق شدیم تیلفون
 زنگ زد .
 گوشه را بر داشت و گفت :
 - بلی سینما ...
 - فلم چیست ؟
 - فلم رنگه تازه وارد بنام ...
 داراسنگ کار کرده .
 - تکت یافت میشود ؟
 - بلی ... نه ...
 به تندی گوشه را سر جا یثی
 میگذارد .
 شرتک ... باز هم زنگ تلفن .
 - تکت دارین ؟
 - نی ... بلی ...
 گوشه را سر جایش میگذارد .
 نزدیک میز او میروم از او می -
 خواهم تا دو تکت برایم بد هد .
 به تندی میخندد وبعد با قیافه
 جدی و پیشانی ترشی میگوید :
 - کی داریم قربان جان .

- نمی رم اگر مه از زور بازو تکت
 نرفتم سینما سرم حرام .
 - بیا لچ نکن ممکن است تکت
 خلاص شود .

وقتی من و دوستم داخل د هلیز
 سینما شدیم خیلی بیرو بار بود
 مردم برای گرفتن تکت چنان
 هجوم می بردند که برای لحظاتی
 دوستم که میخواست تکت بگیرد
 نقش توپ فو تبال را بازی کرد و
 چند دقیقه ای در بین حمله و ران
 بالای تکت مفقود شد . او که ازین سمت
 غرفه برای گرفتن تکت با دیگران
 به غرفه هجوم برده بود از آن طرف
 در حالیکه فاصله ده متری را بدون
 خواست خودش و در فضا طی کرده
 بود . با یخن کنده و موهای در هم
 و برهم نمایان شد . بدون آنکه
 تکت گرفته باشد .

بزودی خودم را بوی رسا ندیدم
 برای اینکه متوجه شدم که نمی -
 تواند سر برای خود بایستد از بازویش
 گرفتیم و گفتیم :
 - حالت خوب است .
 او در حالیکه کوتاه کوتاه و به
 تندی نفس میکشید گفت :
 - ای خو ناجوانیست . مره از
 دان غرفه چند نفره تپله کردن . زور
 یکنفر و صد نفر برابر !
 - راست میگوی بیا برویم من در
 مدیریت سینما کسی را می شناسم
 که ...



گوشه های ما با این گیتار سر
 کردی

حیوانات

گاومیشی برای گاو میشی دیگر
 درد دل میکرد :
 - خیلی ناراحت هستم خواهر
 جان !
 - چرا ؟
 - چون بچه های امروزه واقعا
 بد سلیقه شده اند ...
 چراگاه ما نزدیک سرك است و
 هر روز دهاموتراز کنارش تیر میشود
 اما پسر من بجای اینکه آنها را نگاه
 کند به پشت روی سرك می خوابد .
 - برای چه ؟
 - برای اینکه طیاره هارا تما شا
 کنند .



گو هنورد

خوراك

دو دوست در رستوران با هم مشغول صحبت بودند یکی از آنها پرسید:

- راستی تو خوراك گوشت گاو را دوست داری؟

- بلی خیلی ... اما هرگز نمی‌خورم.

- چرا ...

برای اینکه خیلی خطرناک است. چطور خطرناک است چون من کاکای داشتم که یکروز صبح گوشت گاو خورد و مرد، مسموم شد. نه از ست دل دردی خودش را از طبقه سوم آپارتمان بیرون انداخت.



بدون شرح

بوسه

دريك مهمانی، یکی از مدعوین، از داکتری که جزء مهمانان بود پرسید:

- راستی آقای داکتر، آیا بوسه مضر است و خطری هم دارد؟ داکتر جواب داد:

- این فرق میکند ... گاهی بسیار مضر و خطرناک است!

یکی دیگر از مدعوین پرسید:

- آقای داکتر در چه صورتی بوسه خطرناک است؟

و همه منتظر بودند بحث طبی جالبی بشنوند که داکتر جوابداد:

- وقتی طرف زن داشته باشد و زنش ببیند که دیگری را بوسه میکند!!



تأراحت نباشید داروی راکه خود می‌خورم به شما نیز تجویز کردم

راننده

زن باعصبانیت وارد اتاق شد و سر شوهرش داد کشید:

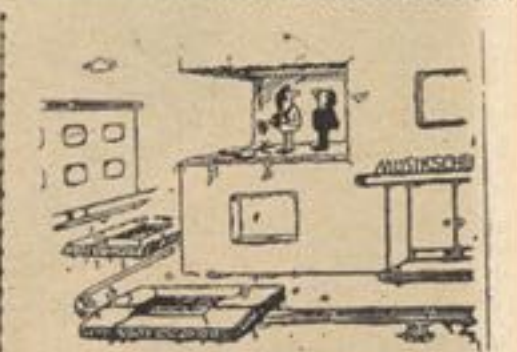
- باید این راننده را بیرون کنی! شوهر پرسید:

- چرا عزیزم ... برای چه؟

- برای اینکه دو دفعه است که نزدیک بود مرا بکشد.

شوهر با خونسردی گفت:

- عزیزم ... اینهمه سختگیر نباش ... اگر این دفعه اینکار را کرد فوری اخراجش میکنم!!



شما بسیار بلند مینوا زید بطوریکه کانکریت تاب مقاومت صدای آنرا ندارد

بر طرف هستید

- آقای مدیر! من حساب کردم که معاشم تا آن اندازه بلند پرود که ...

- برای ما کسانیکه در محاسبه تردد نشان میدهند به دردمانیخورد

و شما از همین حالا برطرفید.



تخفه که هرگز انتظارش را نداشتم

بدون شرح

ماهیگر

در ساحل دریا ماهیگیری نشسته و در دستش يك كتاب و يك چکش دیده می شود. رهگذری از او می پرسد:

شما چه میکنید؟

با متود خود ماهی میگیرم.

- چطور با متود خود.

من کتاب را بالای آب می گیرم، ماهی خیلی ها کنجاو است و سعی می کند بیاید و عنوان کتاب را ببیند همینکه کله کشک کردند با چکش بر سر شان میزنیم

- و شما با این متود تان ماهی های زیادی گرفته اید؟

شما - عهدهم استید.



مثل اینکه شب پیش از انداز غذا خوردی؟

مسافرت

مردی در ایستگاه راه آهن با دوستش بر خورد کرد و او را بشدت نمکین دید ...

ازین سبب از او پرسید:

خیلی نمکین هستی ... چه شده؟

- هیچ ... آمدم زنم را برای سه ماه تفریح روان کنم.

- از رفتن او خیلی نا را حتی هستی؟

- بی رفیق ... ولی اگر ببینند که نمکین نیستم، نمی رود!!

نکته‌های سودمند و آنچه باید

بدانید

استعمال صابون برای وجود

در این جا آنچه لایق گفتگو و مورد بحث است استعمال صابون‌ها برای شستشو است. صابون و سیله خوبی است برای پاک کردن چرك و چربی و کثافات و عرق جلد و نرم نگه داشتن پوست بدن، اما باید شرایطی داشته باشد تا سودمند بوده بر عکس زیان نیاورد. مهمترین آن این است که صابون نه اسیدی باشد نه قلیائی بلکه تحریک و خشونت پوست بدن و صورت می شود. برای شفاف و براق ساختن دست و روی و سر صابون‌های سفید و زرد رنگ بکار ببرید تا صورتتان بدینا نگردد صابونهای که برای شستن صورت استعمال میشود باید در انتخاب آن دقت زیاد در خرج داده شود چون استعمال هر نوع صابون جلد را



زیر نظر: مریم محبوب افسری

غذا در دوران بارداری

زخمی بوده و محرک جلد نباشد و آنرا خشن و درشت نکند. بهترین صابون‌ها برای شستن روی و بدن آنست که ماده چربی بسیار داشته باشد صابون‌های نشا یسته و گوگرد دار برای پوست‌های لطیف و نازک بسیار مناسب اند. صابون‌های رنگین برای جلد زیان آور بوده زیرا رنگ آن سبب

مادران حامله باید بدانند که در دوران حاملگی از چه نوع غذا استفاده کنند که هم برای خودشان کافی بوده و هم مواد مورد احتیاج جسم کودکان را پوره کند. مادران باردار می توانند عموماً از غذای استفاده کنند که دارای ویتامین، پروتئین و مقدار کافی مواد قندی باشد چون قند یگانه راه برای تهیه کالوری مادر و طفل است، مواد یکه دارای آهن و مواد معدنی باشد برای وجود مادر از

بقیه در صفحه ۵۷

تا آشیانه‌ای تان مملو

از خوبی‌ها گردد



خانمی را می‌شناسیم که در فامیلی زندگی میکند که تعداد افراد فامیل بسیار کم و مصارف کمتر از آن و تکلیف ناچیز، اما این خانم در عین حال کم حوصله، غالمغالی و خشن بارآمده و بر خورد ستیزه جو یا نه و قهرآمیز با همه افراد فامیل و دوستان دارد که این نوع زنان همیشه دچار ناراحتی اعصاب بوده هم آهنگی فکری و ذهنی با هیچ یک از افراد فامیل بر قرار کرده نمی‌تواند و علاوه بر آن حرکات آن تاثیر ناگواری بر لای صورت و زیبایی آن نهاده زود تر از وقت موعود پیر میشود چین و چملکی‌ها جای زیبایی اش را می‌گیرد و بالاتر از آن روابطی که بیشتر منجر به بدبختی خودش و دیگران می‌گردد به پیش گرفته دوستان و آشنا یان از آن فرار کرده اطفال از نزد شان گریزان و شوهر با بد سلوکی‌خانم مجبور است در بیرون از خانه غذا صرف کند. شناختن عوامل تضادها و انگیزه اصلی اختلافات تسهیر و غضب خود را هم

نمی‌داند و بالا خوره خود چون غریبی دردزای متلاطم زندگی چون نا آشنای به شنا در تنها بی خود دست و پا میزند این نوع زنان و امثالشان همیشه به زندگی خود را تنها حس کرده و تنها می‌باشند. بر عکس اگر خانمی را با این مقایسه کنید که با برخورد خوش بینانه و شرایط خاص زمان با دوستان و اعضای فامیل رفتار میکند، چهره‌اش همیشه گشاده و لبخند محبت آمیز به لبانش نقش بسته باشد او را می‌توان قشری مملو از صفا و صمیمیت دانست که یک نو آوز و محیط مسالمت آمیز برای خود و خانواده خود می‌باشد.

با وجود چنین مادر، اطفال شان بظرفش گام بر میدارند و این زنان که يك عمر همگام با اندیشه‌های سالم، و سطح فکری مثبت خویش می‌توانند کمیدی زندگی را به تراژیدی و تراژیدی زندگی را به کمیدی و سرشار از سعادت و خوشبختی بسازند.

بقیه در صفحه ۵۷

مادران بخوانند :

خواب کودک

يك سلسله ناراحتی‌های در زندگی اطفال در بعضی از فامیل‌ها دیده شده که این ناراحتی‌ها بسالی اعصاب طفل تاثیر ناگواری به جا می‌ماند. و مادر بدون در نظر گرفتن موقعیت طفل و سن و سال آن حدس می‌زنند که این ناراحتی طفل از نخوردن غذا و یا این که امکان دارد کدام حصه از وجود کودک درد کند، طفل را بدون نظر به داکتر و تشخیص صحیح آنرا دوا داده و فکر میکنند که در اثر این خوراک طفل حتما آرام میشود حال آنکه در نتیجه تجارب زیاد دیده شده که علت اصلی ناراحتی و گریستن طفل کم خوابی و غیر صحیح بودن جای خواب و در عین زمان چرك و کثیف بودن و جود کودک است. خواب یگانه راه علاج برای آرام کردن و صحتمند شدن طفل میباشد. پاکي و نظافت جزء عواملیست که تاثیر بسزائی بر لای طفل دارد. مخصوصا به آن اطفالی که دارای سنین کمتر از دوسالگی باشند. علت ناراحتی دیگر طفل این است که عموما مادران عادت دارند طفل شانرا به قنداق سخت و سفست پیچیده او را محکم توسط تکه دیگری بسته کنند.

این عادت باعث می‌گردد که کودک از شدت محکمی در نا حسیه یاها و یا بعضی قسمت‌های دیگر وجود خویش درد احساس کند و طفل بیچاره جز گریستن و تر کردن تکه‌های خود چاره دیگری ندارد. چه بهتر خواهد بود که مادران فهمیده و روشنفکر در این ناحیه دقت زیادی را به خرج دهند و به حال کودکان فکری نمایند.



مد و فیشن



روانشناسی

پدر و مادرها توجه نمایند! چرا بعضی از شاگردان نمره صفر میگیرند



وقتی پسر یازده دوازده ساله شما با قیافه گرفته از مکتب بر میگردد، ایسین احساس بشما دست میدهد که شما او را مکتب روزی بدی را گذرانیده است. پس از چند سوال شما متوجه میشوید که پسر نان در مضمون ریاضی نمره (صفر) گرفته است و باز هم بیاد می آورید که پسران در هفته قبل نیز در مضمون تاریخ نمره صفر برده است. اینجاست که شما حیرت می کنید. زیرا می دانید که پسران شما گرد باهوش و با استعداد بوده است و همچنان میدانید که او هیچگونه ناراحتی و کمبودی نداشته و دارای جرات و شجاعت کافی است. از خود می پرسید پس ایسین تنبلی ناشی از چیست؟ چرا پسر نان که هیچگونه کم و کسری ندارد، در تحصیل چرا این همه بدی آورد؟

اگر پسران نیاید باید گفت که اینها همه به اثر بی توجهی و سهل انگاری شما پیش آمده است. و البته شما ادعا خواهید کرد که شما در این قسمت قصوری ندارید بلکه ممکن است به عواملی که فقط یکدا کتر و متخصص بخوبی تشخیص میدهد، توجهی نکرده باشید. در صورتیکه خود همین کار خطای بزرگی است امکان دارد دید چشم پسران ضعیف و با قدرت شنوایی اش کم است این دو از عواملی است که معمولا مورد توجه پدران و مادران قرار نمیگردد برای زندگی تحصیل کودکان نیز خطرناک است. پس از تحقیقات زیاد درباره وضع سلامت شاگردان تنبل که اکثر شان یک صنف را در دو سال می خوانند یکنفر دکتر امریکایی مشاهده کرد که کم شدن سعی و گوشش این کودکان در راه تحصیل، همزمان با عدم تعادلی است که در کارخانه نیروی ایجاد میشود و بیشتر شاگردانی که وضع شان مورد مطالعه و بررسی این دکتر واقع شده آنها بی بوده اند که قبلا در سطحی بالا تر از شاگردان متوسط قرار داشتند.

دکتر (مولن) تاکید می کند که تعداد دختران نسبت به پسران بیشتر است و در نتیجه دختران بیش از پسران در معرض ابتلا به عدم تعادل کارخانه نیروی قرار دارند. راه علاج عدم توازن ترشح غده تیروئید، خوردن شیره بعضی نباتات و ویتا مین (د) است و باید در قسمت خوردن هردو دوا باید دقت شود که کوچکترین اشتباه باعث میشود که برای فرزندان مریضی دیگر پیدا شود. برای اینکه از ناراحتی فرزند نان کداز

گذشته شاگرد لایق بود و حالا در مضامین خویش نمره صفر می برد مطلع گردید به این علایم که در وجود فرزند نان وجود دارد دقت کنید.

- در چنین مواقع دقت کنید و ببینید آیا فرزندتان خیلی زود رنج و بیقرار هستند؟
- آیا غالبا دچار سردرد میشوند و در بلك هایشان بخار میشود؟
- آیا بلك هایشان سرخ و مستورم است و زود بزود و بدون اراده مژه برهم میزنند؟
- آیا اغلب اوقات خسته هستند و پس

از بیماریهای شدید، دوره استراحت به قدر کافی داشته اند یا خیر؟ اگر این علایم در وجود کودکان مشاهده کرده اید و به آنها اهمیتی نداده باشید، باید گفت این شما باید که باید در تربیه و درس فرزندان نمره صفر بگیریید.

برای اینکه فرزندان ازین وضع نجات یابند و زود دکتر ببرید تا او را ازین وضع نجات داده و درعین زمان شما وظیفه دارید که با دقت و توجه بحركات فرزند نان متوجه باشید.

معلومات تازه برای جوانان



گردیده است به مجرد یک عسای تایر موتور تان کم میگردد بسد ون اینکه آنها تعویض نمایند میتوانند با فشاریکه بردکمه بوتل مید هید هوای ضایع شده تایر در ظرف چند ثانیه جبران میگرد.

خوبی این وسیله در این است که دارای وزن و حجم کم بوده و برای چندین مرتبه بکار برده می شود و هم طریقه بکار بردن آن خیلی ساده است.

اگر روزی برای شما اتفاق بیفتد که تایر موتور تان کم هواگردد و وسیله هم نباشد که آنرا عوض نماید و یا آنرا هوا دهید واقعا برای شما مشکل خواهد بود که موتور خود را برانید و یا بر خلاف موتور را بگذارید. ولی در این اواخر در انگلستان وسیله ساده را ساخته اند که این مشکل را نیز رفع نموده است.

این وسیله بشکل بوتل تافت بوده که از مواد کمیابوی ترکیب



یک ناز چند نام

رزم خوشبختی من

البته من خیال ظاهر ندارم . آنچه میگویم از اوصاف یا عادات اصلی وجود من باشد نه اینکه به آنزاده شدهام بلکه آنرا با یک مشت اندوخته ها و تجربه ها حاصل کرده ام . روی این اساس می توانم بگویم فرد خوشبختی هستم . بدون تردید خوشبختی ام را در شان و شوکت ، منزلت و شهرت و بالاتر از آن شیک پوشی و پرازدگی به خصوص ، زیبایی چهره و اندام میدانید .

شاید تعجب کنید اگر بگویم فاقد این همه اوصاف هستم ، انسانی هستم خیلی عادی در یک شرایط طبیعی زندگی وهم با داشتن شرایط متذکره فوق هرگز احساس خوشبختی واقعی نمیکم و هم هیچک ازین اوصاف نمیتواند ثمر و ارزش ارزنده را در زندگی داشته باشد من به اوصاف ظاهری اهمیتی قایل نیستم و آنرا یک وسیله طبیعی و دسترس همه کس میدانم .

سبب اصلی خوشبختی ام در داشتن یک قلب پاک ، صاف ، بی آرایش و میرا از هرگونه کدورت ها ، عداوت ها ، کینه و رزوی ها ، بدبینی ها و غیره عوامل دزدنده سعادت است قلب من که رهتسا و مریب وجود می باشد زاده افکار ، خیالات و پدیده های دیگری است که بدون شك برایم عالم مرفه و خیال انگیزی ساخته است که هر لحظه آن چون گوهر گرانبهایی برایم ارزش دارد . گویا من در دنیای ساخته و پرداخته خود زندگی می کنم دنیایی که می خواهد به حقیقت برسد ، یک حقیقت اصلی و مطلق . ارتباط با دنیای طبیعی و انسانی یک امر ساده و عادیست . یک ارتباط حقوقی ، فرضی و دینی است .

من زندگی سالتیما نتال یعنی خصوصی دوست دارم و هیچکس را درین حق مزاحم خود نمیدانم گرچه به خوبی آنچه را در پیرامونم قرار دارد و میگذرد احساس و درک میکنم اما میل ندارم خود را به آن ارتباط دهم زیرا آنه بدیگران ارتباط داشته باشد حصه گرفتن در آن کاریست [حقیقتاً] شاید درین صورت مرا فرد خیالیان و خود خواهی بدانید ، من نمیتوانم شما رعایت شما را تکذیب کنم زیرا به عقیده من ایمن شرط اساسی زندگی است که انسان از همه اولتر خود را بشناسد ، بخورمکنی باشد و به خود رجوع نماید تا خود را بحیث یک موجود اصلی درآورد . بگمانم اوصاف باطنی می تواند ارزش خود را بدین طرز ثابت سازد پس یک باطن صاف و بی آرایش زاده همه چیز است . ع . ک . حمید .

صحبت در تیلیفون

از میان نامه هایکه درین هفته برایمان ، رسیده این نامه را انتخاب نمودیم امید است که طرف دلچسپی تان قرار گیرد . نویسنده مضمون خود را معرفی نکرده است ولی موضوع جالب را انتخاب نموده او مینو سنده : به متصدی صفحه جوانان مجله ژوندون ! در صفحه جوانان چشم به عنوان آداب معاشرت خورد از موضوعات



آن خوشم آمد خواستم من هم از چشم دید خود و ازینکه جراعده ای در پای تیلیفون آنقدر به صحبت خویش ادامه میدهند که واقعا برای طرف و یا برای کسیکه میخواهد از تیلیفون استفاده کند نه تنها خسته کننده بود بلکه ، برای انسان اعصاب هم نمی ماند . ممکن برای کسانیکه مثل من ساعت ها انتظار تیلیفون را می کشند تانوبت به آنها برسد

جوانان و روابط خانوادگی

خانمی جوان برای ما می نویسد و از شوهر خویش که جوان تحصیل کرده و مرد فهیمه است گله و شکایتی نموده میگوید : امروز که شرایط زمان برای ما این اجازه را داده است که در پهلوی وظایف خانه در بیرون از منزل کار کنیم و ازین راه دوش به دوش شوهرم بدون اینکه اظهار خستگی نمایم بوظیفه معنوی خویش ادامه میدهم . موقعیکه از کار روزانه مکتب و درس دادن فارغ میگردم بکار های خانه رسیدگی میکنم و تا جاییکه قدرت دارم و توانم برایم اجازه میدهد سرو وضع خانه و اطفالم میرسم لیکن همسر من که عصر بر میگردد با صدعا بهانه و کج خلقی هاومحیط و فضای خانه ما را به یک فضای غیر دوستانه تبدیل نموده که این وضع در روحیه

در جستجوی دوست

نام محمد امین متعلم صنف یازده لیسه نادریه ! میخواهم با کسانیکه در قسمت شعر و ادبیات علاقه داشته باشند با شند مکاتبه نمایم .

آدرس : فرزانه متعلمه صنف نهم لیسه آریانا .

اینجا نب محمد علم از لیسه شیر خان کندز آرزوی مکاتبه را باخواهران و برادران نیکه در قسمت تاریخ ادبیات افغانستان معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم .

آدرس : محمد علم متعلم صنف ۱۲ لیسه شیر خان کندز .

میخواهم با کسانیکه به جمع آوری کلکسیون تکت پستی علاقه داشته باشند دارم .

آدرس - محمد نبی از لیسه حبیبیه

میخواهم با کسانیکه در مورد آثار ویکتور هرگو نویسنده معروف فرانسوی معلومات داشته باشند با شند مکاتبه نمایم لطفاً به ایسن آدرس مکاتبه نمایند .

محمد شاکر متعلم صنف نهم لیسه غازی .



مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- در هفته گذشته توسط رهبر ملی ما بر افراشته شد. نشان روی
 بیرق ملی ما - ۲- خاطر است - صورت دیگر کلمه رها نان - ۳-
 عددی در انگلیسی - خودش است - پیوند تشبیه - اولاد و خانواده - ۴-
 یکنوع مجلس که برای بحث درباره موضوع معینی تشکیل می شود -
 رنگ وسطی بیرق جمهوری افغانستان - ۵- از همجواری آب پیدا میشود -
 میوه و حاصل - ۶- طلا است - یکی از کسبه کاران - موقع مهتاب
 ۷- نام یکنوع چراغ - راه سربالایی - ۸- سر چپه اش مبتلا بمرض است
 آه از دست صرافان گوهر شناس - از رنگهاست - ۹- ناله ای که از اثر
 درد کشیده می شود ..
 (معکوس) - پیوند جمع - قبو ل نیست - شراب است - ۱۰- ولسوالیست
 در ولایت فراه - دشمن تخته - ۱۱- معکوسش خریطه بزرگ است - در
 خانه روشن میکنند تا نور بیفتد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱										
۲										
۳										
۴										
۵										
۶										
۷										
۸										
۹										
۱۰										
۱۱										

طرح از : مونسه بشیر

عمودی :

۱- منظومه ای از جا می - ۲- بنیان گذار - سرودی را که در
 شبهای ماه رمضان می خوانند - ۳- دست - خودم هستم - بدن پرندگان
 با آن پوشیده شده است - اصطلاحی در شطرنج - ۴- مصئون
 از خطر - چهره اش زیباست - ۵- چندین قرن - ۹- با ... را ...
 سپاه است - ۶- همین مکان - ۷- گذشتن - رخسار چپه - ۸- گوشه از
 خربوزه و تر بوز - پروا - ۹- اشاره بدور - یکی از اسرار - آواز مگس -
 تکرار يك حرف - ۱۰- فصل گل - شتر است اما بار نمی برد - مرغ
 است ولی نمی میرد - ۱۱- مخلف الی اخیر - اداره و ارسی امور شهر .

زنگ تفریح

عدد مخفی را حدس بزنید

به دوست خود بگویید : عددی را در ذهن خود انتخاب کند و بعد آنرا
 نصف کند اگر عددی که انتخاب کرده است طاق باشد، چون قابل نصف
 کردن نیست نیمه کوچکتر آنرا در نظر بگیرد) سپس يك واحد بر آن
 بیفزاید و مجموع را در چهار ضرب کند، آنگاه عددی را که در ابتدا انتخاب
 کرده بود از این حاصل ضرب کم کند و بقیه را بشما بگوید .
 شما می توانید ، با یکبار بستن قاعده ذیل فوراً عددی را که انتخاب
 کرده است حدس بزنید و برایش بگویید .

$$22 \div 2 = 11$$

$$11 + 1 = 12$$

$$12 \times 4 = 48$$

$$48 - 23 = 25$$

$$25 - 2 = 23$$

$$(23 - 1) \div 2 = 11$$

$$11 + 1 = 12$$

$$12 \times 4 = 48$$

$$48 - 23 = 25$$

$$25 - 2 = 23$$

قاعده چنین است: اگر باقیمانده ای که بشما گفته میشود، زوج باشد
 شما چهار عدد از آن کم کنید و اگر فرد باشد، دو عدد از آن کم کنید ،
 هرچه باقی میماند همان عددیست که دوست شما انتخاب کرده است .
 مثال : عدد زوج ۲۲ و مثال عدد طاق ۲۳ را در نظر بگیرید و عملیات آنرا
 در کلیشه ملاحظه کنید .



انکشاف

ترانسپورت



آیا میدانید که از جمله این چهار
 وسیله نقلیه کدام يك آن ابتدایی



تراست و به ترتیب کدام آن ها بعداً
 ساخته شده و مورد استفاده انسان
 قرار گرفته است ؟



همچنین انکشاف یافته ترین آنرا
 هم مشخص نمایید !

تورنمنت آزاد فوتبال

ورزش

از مسابقات میدان فوتبال بمیدان مسابقه هیچ شباهت نمی رسد بلکه همه کس فکر میکرد که جنگ وجدل میان دو دشمن است زیرا از هر تیم زخمی ها بیرون میشد و بجای شان اشخاص تازه دم داخل میدان میگردد که این عمل ورزش کاران تاسف همه تماشاچیان را بیار آورده که هر يك از آنها تبصره کنان میگفتند که این مسابقات بخاطر مقابله باتیم های خارجی صورت میگیرد.

نه برای از پاد آوردن بازیکنان خودمان

تن پلیر لایق هم موجود باشد که باین هم نتواند در تیم ملی اشتراك نماید نقص دیگری که مشا هده شد همانا تک بازی بعضی از پلیران بود که چون می خواستند هر يك به تیم ملی لدا بازی را خراب نموده و آنها نیکه ببازی دسته جمعی عادت داشته و بازی نموده اند شانس شان را از دست داده و شاید پانیت های منفی گرفته باشند که این خود نقص عمده در انتخاب بازیکنان خوب شده می همیشه بطور دسته جمعی خوب تواند باینکه درین تورنمنت اشخاص انتخاب میشوند نه تیم باز هم در بعضی

شد. مثلا در وهله اول اکثرا بدون اینکه سوپه تیم ها در نظر گرفته شده باشد هر تیم را چانس اشتراك داده و نتیجه اش هم چنین بوده که يك تیم ۱۳ گول و طرف مقابل هیچ گولی نخورد که درین جا وقتی يك تیم ضعیف تر از خود را پیدا کند و لو هیچ چیزی هم نباشد باز هم هر حرکتش چون باطمینان خاطر صورت میگیرد از یز از تیم قوی همان تیم ضعیف شاید هیچکس انتخاب نشوند در حالیکه ممکن است در تیم که گول زیاد خورده شاید يك یادو

تورنمنت آزاد فوتبال طبق پروگرام مرتبه که توسط کمیته ورزشی ترتیب شده بود روز ۱۵ نور از طرف ریاست المپیک دایر گردید درین تورنمنت مجموعا ۳۲۰ فوتبالس در ۱۲ تیم اشتراك ورزیده اند که عبارت اند از تیم فوتبال کلب پامیر، اتفاق، پاس، یما، میوند پوهنتون کابل، اکادمی پولیس، منتخبه اردو، پوهنخی پولیتخنیک، آریا، نوایی بامیکا و غیره میباشند. قرار معلوم این تورنمنت بمنظور انتخاب بهترین فوتبالر های کشور در تیم ملی است که در صورت دادن نتایج خوب به بازیهای آسیایی اشتراك خواهند کرد.

این تورنمنت همانطوریکه تذکر رفت بخاطر معلوم نمودن تیم قوی نبوده بلکه اشخاص پر قدرت و لایق انتخاب میگردند. ازینرو نه کدام کبی گذاشته شده و نه کدام چیز دیگر، تنها يك هیئت با صلاحیت بمنظور انتخاب بهترین فوتبالس در يك گوشه میدان نشست و هر حرکت خوب و خراب بازیکنان هر تیم را معلوم نموده می خواهند هم استعداد و هم نیروی ورزشکاران را بخود معلوم نموده و از مجموع آنها تیم پر قدرتی تشکیل و آنها را به تمرین بگمارند. تا باشد خوبترین تیم را به بازیهای آسیایی بفرستیم با طوریکه در چند روز اول مسابقات دیده شد يك سلسله نارسایی های قابل تذکر در بازی کنان هر تیم از نزدیک مشا هده می-



تیم منتخبه والیبال و باسکتبال دختران تشکیل شد

یاکوف لیز نیاک



استاد سیپورت و قهرمان مکرر اتحاد شوروی در انداختن دسک و قهرمان بازیهای المپیاوی بیستم در قهرمان جهانی سال ۱۹۶۶ و نیز بازیهای نیزه اندازی و دسک .

تیم منتخبه والیبال و باسکتبال دختران تشکیل شد

بعد از تورنمنت اخیر تیم والیبال و باسکتبال دختران انتخاب گردید . تیم منتخبه برای آمادگی بیشتر زیر نظر متخصصین تربیت بدنی معارف به تمرین خود ادامه میدهند درین سه تیم ۳۸ ورزشکاران اشتراک دارند که این عده نظر به لیاقتیکه در تورنمنت گذشته از خود ابراز داشتند انتخاب گردیدند تیمهای مذکور به تمرینات شان مطابق پروگرام ریاست تربیت بدنی ادامه میدهند و قرار است برای انتخاب تیم ملی تورنمنت دیگری دایر گردد . تیم ملی سیپورت دختران نیز در صورت که بازی شان تا حد معیاری برسد در بازیهای آسیایی اشتراک خواهند کرد ، این سه تیم متشکل از دختران مکاتب دخترانیکه فعلا به حیث معلمات سیپورت در مکاتب ایفای وظیفه میکنند و یک عده معلمین لیسه تربیت و سابقه دار سیپورت با آنها همکاری دارند مطابق پروگرام ریاست تربیت بدنی



ورزشکارانیکه عضویت تیم منتخبه باسکتبال را حاصل کردند عبارتاند از پیغلو : سنجیه ، ملالی و فریده از لیسه زرغونه ، نسرين ، شیهه ، مسعوده ، سهیلا و ملالی از لیسه ملالی ، فهیمه ، شکر یه ، نسرين از لیسه عایشه ، درانی ، مکی ، شهناز ، سهیلا از لیسه رابعه بلخی ، فریده و شهناز از لیسه جمهوریت ، ملالی ، نسیمه و نسرين از لیسه آریانا ، ذکیه ، لطیفه ، مینا و سهیلا از لیسه آریانا .

اعضای تیم والیبال :

پیغلو ملیحه ، مینا و فریده از لیسه ملالی ، نسیمه ، فاضله و نازی از لیسه زرغونه ، شریفه ، سلطانیه و نسیمه از لیسه عایشه درانی ، محبوبه و ماه گل از لیسه جمهوریت ، ناهید فهیمه و عا ئده از لیسه آریانا ، ذکیه ، لطیفه و مینا از لیسه سوریا .

بمنظور بر دو باخت نبود بلکه هدف ریاست تربیت بدنی تشکیل تیم های منتخبه بوده که آنان تا یک مدت به تمرینات شان پرداخته اند و انتخاب تیم ملی بعد از امتحان و یک سلسله مسابقات می باشد ، این تورنمنت که از طرف یک عده متخصصین تربیت بدنی معارف و معلمین سابقه دار سیپورت بررسی میشد آنها در خلال مسابقات اسم بازیکنان خوب را طور خصوصی یاد داشت کرده که نظریات شان را در مورد ارائه و به اساس آن خوبترین ورزشکار انتخاب گردیدند . این تورنمنت از چند نگاه قابل اهمیت بود : پر نمودن خلا های سیپورت در بین ورزشکاران نسوان تقویه و انکشاف سیپورت در مکاتب نسوان و بالاخره ارزیابی استعداد ورزشکاران .

روزنه بسوی تاریکیها

کرد و بعد وارد جاده عمومی میشود و لایبای موترهای دیگر راه مرکز را در پیش میگیرد .

از آنرا می و هیجان می سوزم ، که وجودم را به آتش کشیده اند .

خان مثل اینکه از حال و وضع میبرد که حرفی نمیزند . فقط جلوی چراغ قرمز موتر از حرکت ایستد ، میگوید :

ممکن است یک سگرت برای روشن کنی .

میگویم :

البته !

آنوقت در میابم که خودم هم بیجا یک سگرت دارم ، سگرت را آنرا می بلسم . و در کشیدن روشن میکنم و با اشتیاق فراوانی سگرت چنان شتابزدگی می بخسرج بهم که در همان لحظات اول ، سگرت نیمه میرسد و آرامشی غیرمنتظره بدم رافرا میگیرد .

محسن خان که همچنان با سرعت می میراند ، نیمرخ بطرف من میگردد و باقیه میگوید :

پس سگرت من چه شد ؟

ناگهانی بخود می آیم ، به سگرت به محسن خان نگاه میکنم و بعد بحالت زده میگویم :

معذرت میخواهم ، این وضع ندری کیج و هیجان زده ام کرده است . نمی فهمم چه میکنم .

بعد در حالیکه دستانم می لرزد سگرت دیگری روشن میکنم و به محسن خان میدهم و میگویم :

ترا بخدا حرف بزنی ! چرا میخواهی بگویی که بالاخره چه شد ؟ چه کار کردی ؟ چطور شد که ما از نجایرون آمدیم ؟ ها !

چرا این سوالها رامیکنی ؟ چرا باید ما از آنجا بیرون بیاییم ؟ مگر آثار خلافتی کردیم ؟

میگویم :

نمیدانم ، اما آن افسر پولیس ، گفتن به آن دفتر

مرا را میبرد :

افسر پولیس ... دفتر پولیس ...

خیال میکنی کسی با افسر پولیس بخورد یا قدم بدفتر پولیس گذاشت شما باید جرمی مرتکب شده باشید ؟ شما باید کار خلافتی کرده باشید ؟

پس آن کاغذ ها چه میشود ؟

حضرت ابولبابه رض

گردید که آب یک خرما را چندجاهد نبوت می چویدند و بجای آب شکمبه شتر را فشرده عصاره آنرا میخوردند در گرفت و این تنها چاره ایثار و فداکاری بود که جماعت محدودی چنین بی ساز و برگ بر تمام ملل عالم پیروز گردید .

حضرت ابولبابه و چند تن از همراهان درین جنگ از تن آسایی نتوانستند سهم بگیرند ولی وقتیکه مراجعت موسقانه پیغمبر اسلام و یادانش را از تبول کشیدند از فرط ندامت خویشتن را بستون های مسجد بستند و سوگند یاد کردند که تا پیغمبر اسلام خود نیاید و آنها را نه بغضاید و بدست خویش از بند رها نکنند چنین در بند خواهند بود . حضرت پیغمبر علیه السلام چون وضع را دیدند گفتند : تا زمانیکه خداوند حکم کشوند شما را ندهد من آنها را باز نمی کنم سرانجام آیات چندی از قرآن فرود آمد و حضرت رسول خدا (ص) آنها را رها کرد و به اجابت تو به بشارت دادند .

گویند که ابولبابه و رفقایش بعد از رهایی تمامی دارایی خود را جهت تکمیل توبه بحضور مبارک آوردند و پیغمبر اسلام برای ابولبابه فرمودند : ای ابالبابه ثلث مال برایت کفایت می کند زمانیکه مسوده عفو شدنت توسط ام المومنین قریشی فخری برایش ابلاغ شد و توسط پیغمبر اسلام رها گردید نزد رسول علیه السلام آمد و گفت : در بدل آموزش خطایم علاوه بر اینکه تمام دارایی خود را صدقه میدهم از وطن و دیار خود که نزد من خیلی عزیز است هجرت می کنم .

آن سوالهایی که از من کردند ، سوالهایی که از تو ...

بداستش ، دستم را فشار میدهد و از حرف زدن باز می دارد و میگوید :

برای آنها ناراحت نباش .

بعد دستش را در جیبش میکند و چند صفحه کاغذ از آن بیرون می آورد و میگوید :

نگاه کن ! فکر نمیکنم دیگر علتی برای ناراحتی تو وجود داشته باشد .

بی اختیار دسته کاغذ را از دست محسن خان می قاپم ولای اولین صفحه را باز میکنم ، چشمم بخط خودم می افتد و به پاسخی هایی که در آن نوشته بودم .

محسن خان خنده می میکند و من از تعجب در جای خود خشک شده ام .

ناتمام

میز مدور ژوندون

در ...

اگر پهنای سخن را بدعات بکشیم و زندگی آنانی که هنوز هم زیر ضابطه عای گذشته فشرده میشوند بازم با اختلاف کمتری برمی خوریم دو چار چوبه مسایل خانوادگی مانند زندگی نسل سالمند پدران و مادران خود ... ولی بهتر است از این بحث نتیجه گرفت و نظرات و انتقادات مشخصی هر کدام را در زمینه مورد گفتگو فشرده تا معلوم گردد کدام یک از سن و رواجهای حاکم بر زندگی نسل دیروز را باید بپذیرفت و کدام یک را باید دور ریخت ، بازم سخن ارشما و یادداشت از ما :

استاد امید

باید مسایل خانوادگی چه مربوط با ازدواج دختر و یا پسر فامیل باشد و یا رسیدگی بیک اختلاف نظر و کشیدگی از طریق تصامیم دست جمعی حل و فصل گردد و جوانان به تجارب پدران و مادران ارزش بیشتری قایل گردند ، انتخاب های فردی ، دور از نظر

خانواده و احساساتی نمیتوانند سعادت دختر و یا پسر را تضمین نمایند .

مریم محبوب

در این صورت نقش شخصی جوانان در انتخاب همسر چیست و محدوده این مداخلات کدام ؟

امید

جوانان با پیروی از ذوق و احساس خود میتوانند همسر آینده شان را انتخاب نمایند و بعد با فامیل خود مشوره کنند مگر چه

باشد مطالعات جمعی کاملتر از تحقق شخصی است ، مخصوصا اینکه جوان ممکن است زیر تاثیر خواست های عاطفی خود هرگز نتواند رازبیا ببیند و هر غیر ممکن را ممکن تلقی نماید .

سید بی بی نقی

باین دلیل که شرایط امروز مخصوصا در محیط شهر روابط دختران و پسران را گسترده تر ساخته است امروز خانواده ها باید به فکرتور تربیت بیشتر متوجه باشند ، برای اینکه جوانان خوب رهبری گردند و عشق های زودش افوا ایشان نکند باید اعتماد آنرا جلب نمایند تا خواه فرزند شان دختر باشد یا پسر درباره علائق و رغبات های زندگی روزانه خود با آنان صحبت نماید و آنها مجال تفکر و وقایع حوادث را قبل از وقوع آن داشته باشند .

اگر نیم گنابمی بند و باری جوانان امروز بگردن خود شان باشد نیم دیگر آن به عهده پدران و مادران است که نتوانسته اند اعتماد فرزندان خود را جلب نمایند .

گذشت و ایثار معقول و درجانه بنیاد سعادت زندگی زن و شوهر است حکام می بخشد و تصمیم دست جمعی و دور از تعصب جلو گیر خطا و اشتباه میگردد ، جوانان میتوانند تجارب پدران و مادران را پشتوانه ای بدانند برای سعادت آینده خود .

تجیب الله رحیق

باتشکر از اینکه دعوت ژوندون را در ۱۳۴۴ هـ ق به مناسبت پیغمبر اسلام در همین جا خاتمه میدهم امید داریم این گفته ها و نظرات مورد توجه واقع شود و نقشی در بهبود روابط خانوادگی و استحکام آن داشته باشد .

۱۳۵ مخ پاتی

په مصنوعی دزر نوسر ه فضاته

کولای شی چه دهغو به وسیله یو ساعت په فضا کبندی پاتی شی .

(یانیس) خو موده پخواپه یو نان کبندی دالمپیک دورانو دپاسه والوت اود المپیک د خراغ ساتونکو کله چه دغه الوتونسکی انسان د خپل سر دپاسه ولید ، فکر یی کاو چه هغه له کومی بلی کری څخه راغلی دی (یانیس) غوازی چه دنری دپولو لوړو ودانیو دپاسه دخپلو وزرونو په مرسته والوزی . مثلا په پاریس کبندی دایفل برج په امریکا کبندی (امپایر ستیت) او په لندن کبندی (بیک بن) د ساعت د برج له پاسه والوت اود پاریس د

دول شروع کړه او البته په لومړی سر کبندی که قانونی مشکللا نو سره مخامخ شو

څکه چه له ۱۹۵۶ کال څخه را هسی دمصنوعی وزرونو سره الوتنه

په فرانسه کبندی منع ده . خو (یانیس) په دغه مشکل بری وموند او دایفل

برج له پاسه په بر یالیسی واړو له پاسه دنیم ساعت الوتنی څخه وروسته په یوپارک کبندی بنکته شو .

(پای)

شی چه دنوری وسیلی څخه له مرستی اخیستلو نه له پرته له ځمکی څخه پورته شی او والوزی .

د (یانیس) د مصنوعی وزرو نو اصلی اسکلیپ (دور الومین) له لولی څخه چه منځ یی تش دی) جوړ شوی دی ، ددغه اسکلیپ شا وخوا د ۱۶ متره مربع په اندازه د (ترگال) دپارچی په چتری پوښل شوی دی او الو تکی وزرونه پخپله دیوه وزر لرونکی په شان دی چه لکی نه لری .

وزرونه کله چه خلاصیږی ، ۶۵ متره اوږدوالی لری ، دالوتنی په وخت

کبندی (یانیس) دمصنوعی وزرونو په یوه برخه بانندی کبندی او یوه نودنقه چه دوزرونو د ثقل په مرکز تزل شوی دی ، په دواړو لاسو اخلی . بیا

مخامخ یا شاوخوا ته دخپل بدن په خوځو لوسره پورته کیږی یا بنکته شی او کله چه هم خپل بدن ښی او کبندی خواته خوځوی ، کولای شی چه

په فضا کبندی خپله خوا واړوی . مصنوعی وزرو نه دو مره بشپړ جوړ شوی دی چه دالوتنی دپاره ډیر لږ زحمت ته اړتیا لری او (یانیس)

مامی خیل ستوری وموند

ویلې ۰۰ ته ۰۰ نه ، زما هماغه ورکه دنیایی ته هماغه زما ستوری یی .
راځه ۰۰۰ راځه ۰۰۰ .
کوشش می وگرځو چه اوښکی له تویسد و خغه راستی گرم په لړزنده ۰۰۰ .
اوازمی داسی زهزمه وگرځه ۰۰۰ .
زه ۰۰ زه نهم کولی چه درشم زه هیڅ کله پمدی کوټه کی نه یم گزیدلی زمه ویربریم چه تاته به درونه رسیریم ویربریم چه په ځمکه به ولویریم .
پرینستی ۰۰۰ پرینستی ۰۰ .
په چیغه ۰۰ زه ۰۰ زهڅونه وینم زما دنیا تیاره اوځانگریتوب . مایه هماغه اوله شپه غوښتل چه درته ووايم چه زه ږنده یم لیکن تا پری نشودم هماغه شپه هم چه تازما دسترگو پوښسته وگرځه غوښتل می چه درته وایم ۰۰۰۰ .
خوبیا تا پری نشودم ۰۰ اوس ۰۰ گوری ۰۰ زه ږنده یم هماغه ستا ورکه ځمکه لا اوس هم ورکه ده ۰۰۰۰۰ .

خو شیبی یو مر گونی چوپ والی په کوټه کښی خپورشو به همدی وخت کښی مس د خیل زه اود محمود دژبو دزرار اورید بوجه دلپونو پشان به ټوپونوو زه پوهیلم چه هر څه تمام سوی دی دتصمیم شیبه وه اوتصمیم هم ښکاره اومحمود جرت وږی وو داسی - زهزمه می وگرځه .
اوس گولی شی چه لاړ شی ۰۰۰ .
خوجس می گړل چه هغه داشنا یوی راته رالته پری اود محمود اوازمی لکه دسه په غونډ ونو کی تاوشو او دهغه توده ساه می حس کړه دهغه دتودو لاسونو حرارت می چه زما ساړه لاسونه کی نیولی وحس کړو .
پرینستی ۰ ماته داڅه اهمیت نلری چه ته څه وینی یاله وینی یانه وینی . ته به حقیقت کی وینی هغه دنیاچه ته وینی نور خلک هغه نشی لیدلی ۰۰ پرینستی ته راته گرانه یی - پنځه کاله کښی چه مایوی جلکی ته هم ونه شو ویلی چه ته راته گرانه کی ۰۰ زما گرانی ۰۰۰ زما گرانی ۰۰۰ .

اوامد زږایه حال خان دهغه غیری ته وروغور زاوه او زما دسنگیو شور کوتهو نیوله کوشش می وگرځو چه لاس دهغه په وجود داکازم دهغه په وینستانو دهغه په سترگو او دهغه په اندامو نوهغه نری اودنگ و ۰۰۰ دهغه لاسونه نرو چکی اواوژده وو چیفی می کړی .
محموده ۰۰ زه می غواږی چه یو له دنیا یوه سترگه شی یوه سترگه چه لیدل کوی اوپه هماغه سترگه ستا ننداره وگرځم ۰۰۰ .
محموده ۰۰ محمود ۰۰ .
خو ورځی په ږیره او ارزو کښی و م - خیال می کاوه چه ښایی محمود پښمانه شی ښایی چه یوه ږنده جلکی هیره کړی . لیکن محمود له یوی ورځی نه بلی ته زیات مین کیدو په کومه ورځ چه ئی دکوژدی کوته راته په کوټه کړه نوهغه ورځ دنیا ځمکه مگر زیدلی وه ۰۰۰ چه نه یواځی داچه دهغه ځمکی توتکیو کوزرو او نورو ښکلو گللیو مرغیو سندر ی ویلی بلکه ونویی هم سندر ی ویلی .
محمود ویلی پرینستی .
بل کال ته چه اولس کلنه شی نوسویند ته به خو چه هلته ستا دسترگو عملیات بیا هم وکړی ، ډاکتران وایی چه ږیر امکان لری چه ستا سترگی ښانسی لیکن ماته بیا هم هیڅ مېجه نده گرانی زه ستاپاک اومهربان زږه خوبنوم زه ستا مینه غواړم .
په کومو ورځو کښی چه به په کور کښی یواځی ووم نو مسلسل به می هغه ټیکلی - غبرول کوم چه راته محمود دکوژدی په ورځ راگړی وو دهغه مینه می ترڅنگه وه اودمحبت نه کمو ښکلو لو ئی توده ساتلم .
پلارمی په دی خوشاله وچه زه تیار ی او ځانگړی توب خغه خلاصه شوی وم اوپلارمی تل دمحمود دنارینتوب او ایسا ئیت یادو نه اوستاینه کوله خو واری می له خیل پرستانه پوښتلی وچه محمود څرنگه سړی دی اوهغه راته ویلی وو چه .

محمود ښکلی زلمی نه دی خو خپره یی ږیر زږه رابښکون لری اوږیر ښه سړی او دښه کسب خاوند دی شپږ میاشتی تیر سوی او مایه ږیره یی ږیری انتظار ویست چه زما دپلار دغو ښتون لیک خواب چه دسویسین له روغتون خغه یی غوښتی وراورسیدی او اخړدوه میاشتی مخکی یی دهغه لیک ته خواب وویلو او زه اوپلارمی اومحمود ویننه ته لاږوله دینه پخوا هم خو واری دعملیاتو کوتی ته تللی وم او هر واری بیرته ناامیده راو تللی وم یوځل می څه ناڅه لږه شیبه څه شیان - لیدلی و لیکن بیا بیرته توری توری ته تللی وم خودا ورځ بله ورځ وه زږه دلپونو غونډی خیزونه وهل ۰۰ محمود زه ښکل گرم اوږی ویل ۰۰ .

پرینستی په خدای ج . توکل کړه او په قوی زږه دعملیاتو کوتی ته ننوزه .
دری ساعته دعملیاتو په خونه کی وم او بیا می پخلس ورځی په روغتون کښی ارام وگرځاود یوی دوینیبی یوه ورځ وه چه د - سترگو نه می پتی یوی دپلی پسی لری شوی ډاکتر راته په فرانسوی وویل چه هغه شپه لری چه زما سترگی ښانسی وی دمحمود - ساه ویستل می اوریدل ډاکتر وویل :
سترگی دی خلاصی کړه ۰۰۰ وگرځه ۰۰ .
په ټاکرادی می وویل :
تیاره ده ۰۰۰ ، زه څه نه وینم ۰۰ هر څه تیاره دی ۰۰۰ محمود ۰۰ زه ۰۰۰ .
محمود وویل ۰۰۰۰۰ .

پرینستی ۰ په خان فشار ۰۰ راږوو موره ډاکتر وویل ۰۰ .

ډاکتر پرینستی سترگی دی پتی کړه او بیا یی خلاصی کړه کوشش وگرځه ، پرینستی کوشش - وگرځه اول ته تیاره وه او بیا می څه لږ شان وتولیدل ۰۰ او بیا څه شی پرینستا وکسره یوڅه لکه یوه توته رڼا یی ۰۰ چیفی می کړی په چیغه ۰۰ محمود وویل ۰۰ .
وگرځه پرینستی ۰۰ ته فکر کوم چه ته زما دتانی ښ وینی ۰۰ نه پرینستی کوشش وگرځه وگرځه کوشش می وگرځه تیاره وو ۰۰ ته او گوټکه ۰۰ او هغه خلیدونکی ټکی شغلی کولی او بیا می نظریه یوغنم رنگ صورت پر ووت ت غنم رنگ اوسوی او یوه جوړه سترگوچه وارخطا او امیدواری وی خان می دهغه غږته ورواچاوه او چغه می کړه .

زه وینمه ۰۰ زه خیل ستوری وینم . وینمه ۰۰ : زه وینمه زه خیل سوری وینم . وینمه ۰۰۰۰ .
دنیا ږیره ۰۰ ، ښایسته ده ژوندون ږیر - ښه ښه شیان لری خو شیبختی هم قصه نه ده زه اوس دخیل مهربان محمود سره په هغه ځمکه ژوند کومه چه ولی یی هم سندر ی - وایی ، کله می زږه درزیری کله می زږه ته ویره راځی چه هسی نه چه داینا ئی می هم لکه دری کاله پخوا غونډی مو قتی وی لیکن تل ځانته وایم چه یودم غنیمت دی ورځی او شیبی هم خوبه جا سبا لیدلی دی ډاکتران وایی چه امکان لری ددی ښایی دوران چه په حقیقت کی په سلو کی داصلی ښایی خلو ښت وو اوس دومره دوام ونکړی . خو زه ورته وایم چه دایوه شیبه هم غنیمت گنل پکار دی ځکه چه سبانه خدای خیر چه څه کړی .

بقیه صفحه ۱۷

آخرین لحظه

لباس خود را بیرون آورده به دورانداخت این کار باید مطابق نقشه اجرا میشد .
اخ ، این نقشه جقدر عالی طرح شد ونا چه اندازه موفقانه عملی گردید .

اکنون استانی در گرمی جاست تنها ایستاده بود . از حادثه سرقت ده دقیقه میگذشت . هیچکس موفق به پیدا کردن او نمیشد .

او ، استانی هیوارد موتیس دست بسرقت مسلحانه زده بود . نقشه اش را خوب ترتیب داده بود . درست در لحظه اخیر ناکام شد . او سوار موتر سرویس شده ، به منزل برگشت . بکس دستی کپنه مشتری بانک را که باخود آورده بود بگوشه الماری الیسه انداخت این بود غنیمت او . آری همین بکس کپنه حاصل یک دستبرد ناکام به خزانه بانک بود! استانی آن بکس را بعلتی با خون به منزل آورد تا به حیث یک نشانی از جرات خود به ارتکاب یک عمل غیر عادی حفظ کند .
چرا در همان لحظه آتش نکرد ؟ چرا آن دختر یازده ساله را بصفت گروگان نگاه نداشت؟ اگر آن مرد پیش از دختر وارد بانک میشد! استانی این سوالات را در ذهنش مطرح میکرد . اما این دختر کوچک ، آیا این دخترک روی یک تصمیم حساب شده بداخل بانک فرستاده شده بود ؟ ولی لازم بود بروی آن طفل آتش تفنگچه اشرا باز می نمود . آیا می توان بدون هیچ دلیلی بروی طفلان شلیک کرد ؟

او برای خودش قهوه درست کرد . سپس رادیو را روشن نمود تا اخبار را بشنود . اینهم جزء نقشه اش بود . گرچه او در این سرقت موفق نشد ، با اینهمه میخواست برای اطمنیان خاطر خود باید خبر را بسا جگوتگی آن که پولیس به نشر می سپرد ، گوش دهد . برای پولیس یک دستبرد ، دستبرد است . یکسرقت ولو ناکام شود باز هم پولیس آنرا سرقت تلقی می نماید . بنا براین استانی میخواست بدانند پولیس در باره آن دستبرد ناکام چه نظریه دارد .
خبر سرقت از رادیو پخش شد .
امروز در حوالی ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه یکمرد نا شناس بالای بناری خاکه بانک مرکزی شهر در ناحیه شیروود حمله برده است مشخصات سارق : ۱۷۸ سانتی متر قد دارد . در حالیکه مسلح به تفنگچه بوده و نقابی برایش داشت وارد غرفه بانک شده تقاضای پول کرده است . اما این رفتار او عملاً مطابق نقشه یک بیپناه بوده است .

در حقیقت سارق منتظر قاصدی بوده که یولهای قابل پرداخت سوپر مارکیٹ آگ را جهت تحویلدهی به بانک می آورد . همینکه قاصد قدم بداخل بانک میگذارد ، سارق خودش را بروی او می اندازد مرد حامل پول درصدد دفاع از خودش برمی آید . اما تمام تلاش او برای حفظ بکس دستی اش بجایی نمی کشد و سارق بکس را از میان پنجه های قاصد بیرون آورده ، سوار یک موتر یا ستلی رنگی میشود که مقابل منتظرش ایستاده و بسرعت از آن محل دور میگردد . در بکس دستی مبلغ ۰۰۰۰۰ ۲۸۰ دالر وجود داشت

درانای جریان محاکمه استانی ، فیونا را دید . ولی فیونا بسوی او بالا ندرید و استانی این حرکت فیونا را نادیده گرفت تبسم محسوسی نمود . خنده او بالای خودش بود . اکنون این محاکمه برای استانی یک محاکمه جدی بشمار میرفت .
استانی موتیس به یکتیم سال حبس با مشقت بعلت سو قصدبجان دونالد مارتین و زخم ساختن خطرناک اومحکوم گردید .
پس از صدور حکم استانی اظهار داشت (از آنچه اتفاق افتاده ، بسی متأسفم وقاضی باخودگفت : یک واقعه تکراری روزمره . ولی برای مرد جوان شنیدن حکم محکمه غم انگیز بود) .
بهر حال قضیه سرقت بانک هیچگاه روشن نشد .

پولیس پس از بررسی قضیه و مطالعه روی داد معتقد شده که سارق به اوضاع آگاهی داشته و به تمام امکانات و محل رسیده است . موتر سارق پسانتر در جت نزدیک ساحل بدست آمده و این موتر را سارق صرف برای اجرا نقشه اش دزدیده و هیچ برجه و اثری از دزد بانک نا حال دست نیامده است . پولیس بقعا لیتوس و دامنه داری برای دستگیری فانیل آغاز کرده است .

استانی از جایش پرید . بکس را از الماری لباس بیرون آورده سرش را باره کرد . یک بکس دوخانه یی بود . بانک بیجکس قفل عسای بکس شکستاند .

دالر ۰۰ دالر ۰۰ - ۲۸۰۰۰۰ دالر نوت و خرد و کلان بانبرهای غیرمسلسل که نمیشد آنرا یادداشت کرد . پولی بود که از معامله روزمره از مشتری هابدست آمده بود . و استانی موتیس از دیدن آنقدر پسو بی محابا خندید . آری خندید ۰۰۰ .

شام استانی آماده بیرون رفتن شد اخبار شبیری چیز تازه یی نداشت . باوص تلاش تب آلود پولیس باز هم کوچکترین اثری از سارق بانک بدست نیابوده است از تمام اهالی توقع میرود با پولیس در گرفتاری دزد کمک شوند !
استانی باز هم خندید .

او ۱۵۰ دالر در جیب خود گذاشت . موتر کرایه کرد ، یکدسته گل خرید و عازم اولین شد تا فیونا را از آنجا بردارد .

فیونا کرون ، لطیف ترین موجود زن درجه بشمار میرفت که استانی در عمویش دیده بود .
باموهای بلوند - چشمان آبی و یک مقد خوی وحشی فلندی - فیونا کرون اصلاً فنلند بود .

فیونا از دور پیه داشت . او قد باریک خوش ترکیبی داشت . مانند خمچه بید که در مسیر شمال پیچ و خم بخورد ، در میرفت و اندامش با حرکات ظریفی تکامل میخورد . او تنها نبود . دست در قوفل دونالد مارتین انداخته بود ؛ به فاصله کمتر از متری استانی گذشتند و فیونا متوجه استانی در آن نزدیکی نشد . استانی صدای مستانه و خنده فیونا را شنیده ، قلبش را در گرفت دونالد مارتین دستش را دور شانه فیونا انداخت و او را میان بازوان خود فشرد .
فیونا مقاومتی از خود نشان نداد .

دفعتا برده جلو چشمهای استانی بوشاند . او فیونا و دونالد را به گونه ای دید که از پشت یک غبار سرخرتک از دور معلوم شوند . دسته گل از دستش به زمین افتاد و آنگاه سردی لوله افولان تفنگچه را در جیب خود احساس نمود .
اوشلیک کرد . ناوقتی که جانگور آن خال شد .

درانای جریان محاکمه استانی ، فیونا را دید . ولی فیونا بسوی او بالا ندرید و استانی این حرکت فیونا را نادیده گرفت تبسم محسوسی نمود . خنده او بالای خودش بود . اکنون این محاکمه برای استانی یک محاکمه جدی بشمار میرفت .

استانی موتیس به یکتیم سال حبس با مشقت بعلت سو قصدبجان دونالد مارتین و زخم ساختن خطرناک اومحکوم گردید .
پس از صدور حکم استانی اظهار داشت (از آنچه اتفاق افتاده ، بسی متأسفم وقاضی باخودگفت : یک واقعه تکراری روزمره . ولی برای مرد جوان شنیدن حکم محکمه غم انگیز بود) .
بهر حال قضیه سرقت بانک هیچگاه روشن نشد .

کشف جدید

درین اواخر دانشگاه انجیریری انگلستان « وال » مخروطی شکل را که نارول نام دارد بوجود آورده است .
این « وال » مخروطی طی ریسست که وقتی مایع بداخل نل جسر یا ن دارد وال بداخل باز میشود و مایع جریان می کند واگر مایع دو باره بعقب بر گردد وال بطرف خارج باز میشود .

آدمکشی بخاطر عشق مردود است



دیتر حین خروج از زندان از طرف وکیل مدافعش طرف ر است بودم ، زیرا من در جریان محاکماتی قید سعی مینمودم از او بیسرم و علایقم را نسبت به میونخ قطع کنم. حتی من در وقتیکه من اعتراضاتم را بیان می کردم دگر در موردی هیچگونه احساسی نداشتم.

اوزندگی خودسرا پیش میبرد و من از خودم را .

تحمل ین زندگی برای مرد جوان طاقت فرسا بود ، مخصصا صا که حکم محکمه زادر مورد محکومیت خسود عادلانه میخواند .

«آن زمان وضعی داشتم که حال مایل به تکرار آن نیستم . در آن وقت زیاد به فکر مینوچ نبودم بلکه بیشتر بهشو هرس فکر مینمودم شو هر که هیچگاه ضرری بمن ارسانده بود ولی این می بودم که اندیشه قتل او را در سر می پرورانیدم .»

الن بك به ادامه توضیحات خویش مطالبی زادر ذهن خود تنظیم کرده اینطور اظهار داشت :

«و پساتر بسیار خوشحال شدم که دیدم او هنوز زنده است و نقشه من به ناکامی رو پرو شده . البته خوشحالی من نه بخاطر این بود که زنده ، هاندن رقیب سبب تخفیف در مجازات و محکومیت من میشد . بلکه ازین جهت مسرور بودم که تازی نشده تا تجدید و احیای آن ناممکن باشد .»

آنچه برای تغییر روحیه زندانی کمک موثر کرد ، توجه و مراقبت و فسانه کیشانه والدینش بود . ازالن بك اظهار کرده ا بتدامیکو شنیدم تا از مقابل تمام انسانها فرار کنم اما پساتر متوجه شدم که سرزدن چنین عملی از طرف من يك اشتباه است . دیتر باید احساساس نماید که او را تنها نگذاشته ایم .»

بدرش توضیح داد ، (من درك نموده بزدم که دیتر باید جزای عمل خود ببیند . اما آنچه بر من و مانعش گذشت و آنچه را مادر طول این مدت تحمل کردیم . صرف آنهایی میتوانند درك نمایند که از خود اولاد دارند .»

بقیه در صفحه ۵۹

دیتر الن بك پس از رهایی از زندان در میان اعضای خانواده اش بسیار راضی و خوشحال به نظر میرسد

انجهت که اندیشه مرگ يك انسان را در سر می پرورانیدم و این يك طرز تذکر و حشتناك و ظالمانه نبود بلکه بخاطر این روحا عذاب میکشیدم که چرا در پی تخریب بنیان يك خانواده بر آمده بودم .

پشیمانی و ندامت دیرتر بوی دست داد . قضات الن بك را برای شش سال ، مارتین اورتیس ایتالوی را برای پنج سال و سر انجام کمپنیاو زنده که در جنوری سال ۱۹۷۲ بالای میومز شوهر مینوچ چندین مرمی فیر کرده و ارا شدیدا مجروح ساخته بود به حبس ابد محکوم گردانیده به زندان فرستاد .

«مینوچ زیبا» را قبلا به اتهام شرکت در خرید اسلحه استعمال شده در سو قصد شوهرش به دو سال و ده ماه زندان محکوم کرده بود پس از وضع مدتی که مینوچ تا زمان صدور حکم محکمه در زندان گزرانده بود ، فوراً آزاد کردند .

و قستی مینوچ از مجلسس خارج شد در بیرون دروازه زندان شوهرش با آغوش باز از او استقبال کرد و به این صورت مینوچ به يك زندگی مرفه و راحتی باز گشت .

در حالیکه عاشق سابق وی در محبس نشسته ، کیفر گناهانش را پس میداد .

دیتر الن بك اظهار داشت : « من از آنجهت نسبت به او خشمگین

معشوقه ام در اجرای آن توافق میداشتیم ، بانهم هرگز در زندگی روی آرامش رانمی دیدم .»

جوان موطلائی متفکرانه به دستهای خود نظر کرده به صحبتش ادامه داد : «من این خانم را بیشتر از جانم دوست میدارم . ولی همواره از آن می ترسیدم که يك روزی او را از کف دهم . علاوه بر بان کردن يك نفر دگر در راه رسیدن به امیال خود ادامه زندگی را برای من مشکل میساخت .»

چار سال پیش دیتر الن بك طور دگر می اندیشید : من کاملا مطمئن بودم که مینوچ يك روزی تنها متعلق بمن خواهد شد ، دیتر در جریان محاکمه در محضر محکمه دوسلدورف ، طالب بالا را بیان داشت .

برای بر داشتن آخرین مانع از سر راه خود به فیلکس کمپنیا وزن وانگل مارتین او ر نیس پیشنها د پرداخت مبلغ پنجاه هزار مارک معادن يك میلیون و دو صد و پنجاه هزار افغانی را در بدل کشتن رقیبش کرد .

رقیب او شوهر معشوقه قسنتگش بود که در آنزمان سی و شش سال از عمرش میگذشت و ثروتش را از ناحیه فروش مشروبات فراهم کرده بود .

الن بك امروز توضیح میدهد که زنی دانهم چرا در آن زمان از تصمیم گرفتن بچنین کار نا درستی دچار ناراحتی شدم .

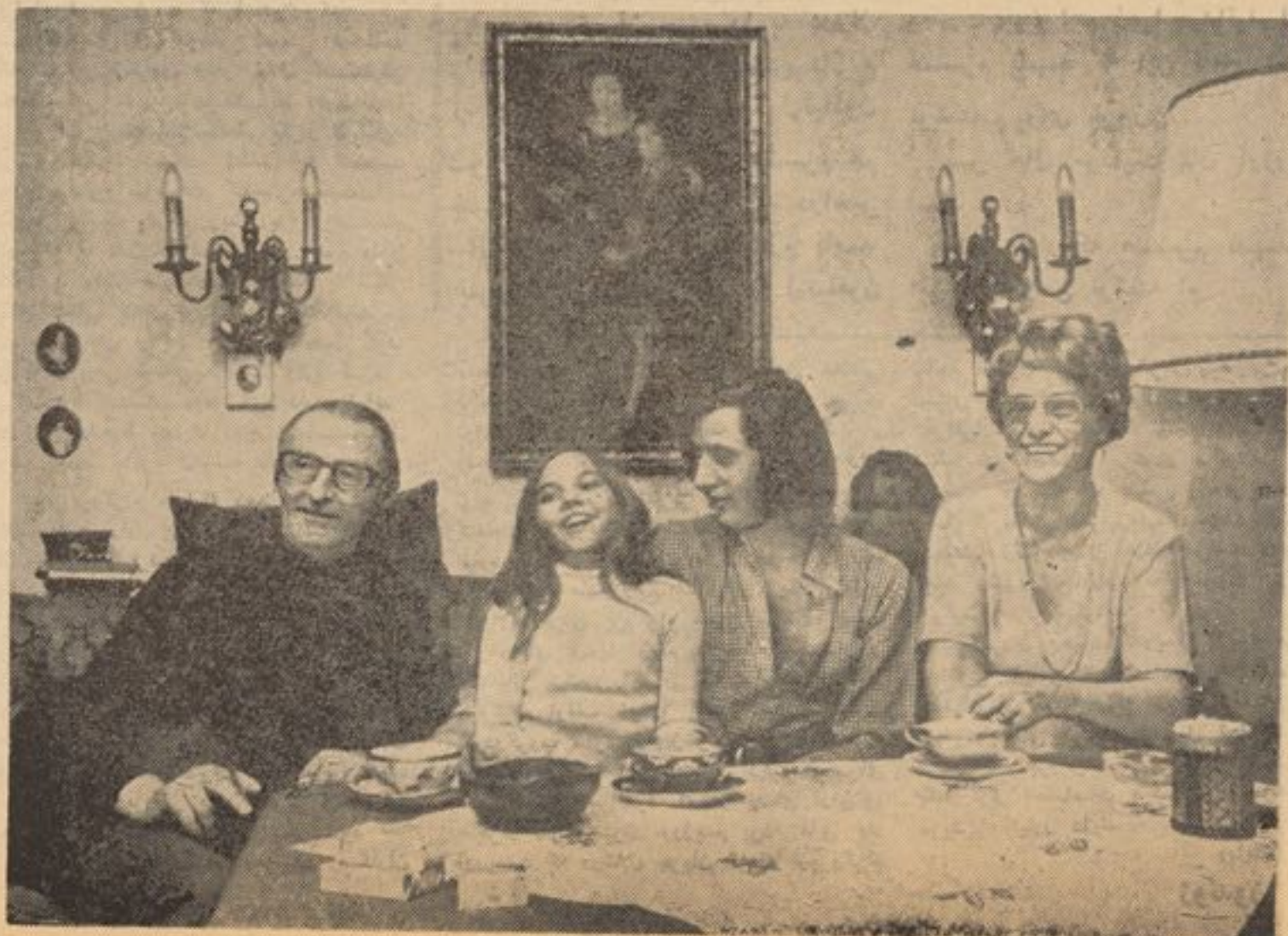
او نسبت به رقیب خود حسادت می وزید و در آرزوی مرگش بود . اما دیتر الن بك عاشق سابق مینوچ زیبا اکنون احساس خوشبختی مینماید که قربانی او توانسته از خطر مرگ زارهد .

او نسبت به رقیب خود حسادت می وزید و در آرزوی مرگش بود . اگر چه آن مرد را که بسین او و سعادتش حایل شده بود ، هیچ نی شنناخت ، معینا با خو سردی کامل نقشه ی برای برداشتن رقیب از سر راهش کشیده بود .

اما امروز همان مردیکه برای قتل رقیبش کمر بسته بود ، بسیار خوشحال است که قربانی نقشه مرگبارش از خطر نابودی چسته و سلامت مانده است : زیرا دیتر الن بك سی و دو ساله طی محاکمه قضیه مینوچ در محکمه دوسلدورف محکوم به شش سال حبس گردید و در زندان تغییر مثبت روحیه داد .

خبر نگار مجله (نوی ریو) به نقل قول از اظهارات الن بك اینطور می نگارد :

(چندین شب در اطراف آن فکر کردم تا چگونه دست به چنین عملی زدم . و امروز میدانم که آدمکشسی بخاطر عشق پیوده است . حتی اگر نقشه من در آن موقع به صورت صحیح تطبیق میشد و اگر من و



نخستین پروگرام...

برای هر خانواده پنج پنج سیت جوراب اسب نشان طور تحفه اهدا گردید .
 در خلال پرسش از اعضای دوم ، سوم و چهارم ایندو فامیل - استاد رفیق صادق ، یناغلی فضل ، عاقلشاه پیمانی و زیشت گلچین ، امین نظری و عنایت شفق ممثلین دمام و دیالوگ رادیو برای حضار هنرنمایی کردند ، پارچه های تمثیلی شان مورد دلچسپی و توجه شرکت کنندگان و حضار قرار گرفت و با کف زدن ها و ابراز احساسات فوق العاده گرم استقبال و بدرقه گردید .
 همچنان پیغله وزمه متعلمه صنف هشتم متوسطه زینب با همرا هانش آهنگ معروف (کلیاغ قره باغ دی جانانه) را سرودند که همه آنرا پسندید این پیغله هنر مند با تر تقاضای مکرر و استقبال نامشایان آهنگبای معروف بسم الله چانه و (ملا محمد جان) رانیز با آواز گیرایش خواند .

بالتوبه یناغلی شمس الدین سرور سر - آئینه معروف رادیو افغانستان آهنگ فولکلوریک (بی بی صنم جان) را با چند آهنگ دیگر با آواز موزونش سرود و مورد استقبال قرار گرفت .
 بالخاصه یناغلی صمد رفیق متعلم صنف ۱۲ لیسه البیرونی ضمن سرودن آهنگی باچنان حرکات کمیدی و خنده آوری در محضر اشتراک کنندگان هنر نمایی نمود که مورد تحسین عموم قرار گرفت .
 این هنرمند محلی در هنر نمایش و حرکات کمیدی تسلط و پختگی از خود نشان داد که مورد اعجاب حاضرین واقع شده از طرف پروگرام مسابقه ذهنی بیاس قدر دانی از هنرنمایی بی نظیر این کمیدین بیست چوره سرپائی و بوت پلاستیکی طرور تحفه برایش اهدا گردید .

بدنبال آن یکی دکراز هنرمندان مجلسی کندهار که سید محمد نامداشت - آهنگی بنام (تازه موسم بهادی آغا) سرود و با تر تقاضای مکرر مردم پارچه دکری (با نسوی جمهوری دی) نامداشت خوانده شد .

در قسمت دکری پروگرام مسابقه ذهنی یعنی (من - چیستم ؟) شخصی باسم محمد قاسم از بین عده کثیری اشتراک کنندگان با اساس قرعه انتخاب شد ، طرز اجرای این پروگرام قسمی است که چشمان اشتراک کننده رامی بندند و شخص مورد نظر را پیشروی اوقرار میدهد ، این اشتراک کننده در طی پرسش های شغل شخص مورد نظر را باید پیدا نماید ، اگر در طی پرسش هایش در جواب منفی یعنی (نه) بشنود در آن صورت موفق به پیدا کردن شخص مورد نظر نمیشود . این اشتراک کننده یعنی یناغلی محمد قاسم که برایش عکاس انتخاب شده بود ، طی پرسش هایش موفق به پیدا کردن آن نشد ، و البته بدریافت جایزه هم نایل نگردید .
 یناغلی ظاهر هویدا آواز خوان هنرمند محبوب رادیو افغانستان که مثل نگارنده این راپور برای نخستین بار ولایت کندهار را دیده بود و با استقبال کم نظیر مردم کندهار روبرو شده بود ، پیش از سرودن آهنگ جدید (آسمان آبی آبی) برای اشتراک کنندگان و علاقمندان باشور و شوق زاید الوصفی اظهار داشت که نظر بامتقبال پرشوری و بی سابقه که مردم هنردوست و هنر پرور کندهار از گرانندگان و هنرمندان رادیو بعمل آورده اگر تمام آهنگهای سرودگی خویش را بر سرایم هنوز هم کم است و جوابگوی این همه استقبال شده نمیتواند . آهنگ جدید یناغلی هویدا که بحیث تحفه هنری بشهر یان کندهار اهدا گردید مورد توجه فوق العاده واقع و نظر به خواهش و تقاضای مکرر مردم چندین آهنگ زیبای دکراز با صدای گیرایش بیاس قدر دانی نامشایان سرود .

جوانان و روابط خانوادگی

تکران می سازد ، چه میشد اگر شوهرم که جوان تحصیل کرده و فهمیده است یک اندازه هم بکار های منزل نیز رسیدگی نموده و با من در این کار سهم میگرفت او همیشه خستگی را بهانه قرار داده بدون اینکه کو چکتر این علاقه بکار های منزل نشان دهد همیشه خلسه تنگ در گوشه اطاق نشسته گاهی بالای یکی از بچه ها داد و فریاد نموده و زمانی بالای دیگری پرخاش میکند که این وضع آهسته آهسته برای من خسته کننده شده ، و من ترسم ، از آن روزیکه خدا نا خوا مرتسه شیرازه زندگی ما که بایک دنیا امید آفرینان نهادیم یکدم از هم بپاشد . امید وارم که این نامه را نشر نموده تا پدر دوطلم بخواند و بداند که جوانان و روابط خانوادگی چه مفهوم داشته و چطور باید زن و شوهر در امور منزل ، تربیه طفل و صد ها پروبلم خانوادگی مبارزه نموده و بر آن موفق گردند .

بقیه صفحه ۴۶

غذا در دوران بارداری

نگرفتن مواد مورد ضرورت و غذای مکفی برای مادر حا مله نه تنها بالای صحت آن تاثیر دارد بلکه امکان زیاد می رود که طفل از کمبود ویتا مسین و پروتین وجود خود معیوب بد نیا بیاید .

در بعضی اوقات دیده شده که زنان باردار بر عکس پر خور گردیده و هر نوع غذا را بدون در نظر گرفتن کیفیت کمیت آن صرف می کنند که این طور خوراک مخصوص صابزبیا نی

بقیه صفحه ۴۹

صحبت در تلیفون

چنان مصروف است و در اخیر ماه که محصول تلیفون را میخوا هم ببر دازم رقم آن سرم را به دوران می اندازد . آخر چقدر معاش دارم که این همه پول تنها محصول تلیفون شود ! اگر تلیفون های هم سرم هم چنین ادامه داشته باشد با ید در اخیر سال آنچه را که دارم و ندارم باید بفروشم تا از قرض محصول تلیفون

مسابقات ذهنی در ولایت کندهار یناغلی عالمیار مد یر پروگرامهای معلوماتی برای توزیع کارت اشتراک مسابقه بولایت کندهار رفته بود و توسط موثر ترافیک که دارای لود سیبکر بود مزده تنویر پروگرام را در ولایت کندهار بشهر یان آنجا اعلام نمود و با همکاری اداره اطلاعات و کلتور و معارف در طرف یک روز کارت ها توزیع نمود ، و تاریخ اول نور را برای اجرای پروگرام معین ساخت ، اما در اثر تقاضای شدید مردم ولایت کندهار و استقبال پر شور ایشان گروه همکاران این پروگرام توقف خود را یکروز بیشتر تمدید نمود و گروه هنری و آواز خوانان آن دوگنسرت برای مردم کندهار و کنسرت دکری برای معارف آنجا اجرا نمود که در فضای آزاد ده هাজার نفر اشتراک ورزیده بود ، قابل یاد آوریست که در خلال جریان هر یک از پروگرام

(پایان)
ژوندون

در حالیکه به من ، من افتیده بسودم
گفتم :

دو باره دراز میشود .

هنگامی که با بسیار عاجزی آرزو
میکردم ، ایکاش موهای بطور ناگهانی
و غیر مترقبه دو باره دراز شود ، جیم
انگشتش را در بین حلقه مو های
کونا هم فرو برده و پرسید که آیا
فکر میکنم او متأثر گردیده است .
- تو متأثر شده ای او ...

خود را در آغوش او رها کردم و به
او اجازه دادم بفهمد که تا چه اندازه
از فقدان موهای متأثر گردیده است .
او مرا بخود فشرد و گفت :

- میتوانم هر چیز را در باره در
جای اصلی اش قرار دهم مدتها
که نو راه و روش دوست داشتنت را
نسبت به من تغییر نداده ای

اینکه چه واقع شده است ، آنقدر
هامم نیست ، عشق من که در او
خلاصه گردیده بود هرگز تغییر
نمیکرد .

و این واضح بود که جیم تغییر
نمیخورد . دو هفته بعد او از طبقه
بالا در حالیکه گلو درد شدید داشت
پائیز گردید .

حالا از شما میپرسم که او چگونه
گلو درد شد ، میدانم به تفرقا فتیله
اید . کوشش کنید به این سوال که
جواب آن در يك کلمه سه حرفی
خلاصه میشود جواب بگوئید .
(پایان)

بقیه صفحه ۴۷

رهنزدگی ..

چه خوب است که همه ز نان
بازیست مسالمت آمیز خویش آن
چه را عواقب ناگوار دارد و درین
وزاویه های تاریک زندگی را بسا
گرداز ، رفتار و گفتار خوب و عقلانی
خویش روشن کنند . وجه خوب
است اگر زنی از رویداد های مثبت
زندگی بسندگیرد و نقطه های مثبت
دیگران را سر مشق برای خود و
کودکان خود قرار دهد از طغیان
و عصیان های زود گذر و آنی
احساسات خویش فرار نماید و
جدال همیشگی خانواده را با بخورد
های خویشینانه ای خویش بشوئید .

بقیه صفحه ۲۵

عشق یعنی دردسر

- جدی نباش . بس است . بد
معنوم نمیشود . آنقدر ها زیاد هم
مستریح نیست شاید ...

- اما تو به آن عادت خواهی کرد .
- کوشش میکنم .

بعد پوز خندی زده و اعتراف کرد
که در نگاه اول متوجه این تغییرات
نگردیده است و گفت :

- تا وقتی که من سایه ام را بالای
چوکی آبی ندیدم . همه چیز درست
است ...

- من آنرا دو باره تغییر خواهم داد .
(تغییرات بزرگ مو فقیهت به
ارمغان میاورد) من فکرمی کنم . بعد
بسوی او بانگهای خیره نظر
دوختم .

اما در این لحظه موهایم را بجانم
آوردم و به عجله پشتم را دور داده
و بسوی بخاری دیواری متمایل
گردیدم . جیم بسوی من آمد و بیش
از اینکه بتوانم او را متوقف سازم
کلامم را از سرم بر داشت و خیره
خیره شروع به نگرین نمود . من
میخواستم که در زیر میز خزیده و
خود را پنهان نمایم .

لباسم را پوشیدم ، اما کلاه جین
دار را از سرم دور نکردم . هنگامی
که به طبقه پائین رفتم ، جیم روی
چوکی مورد پسندش نشسته بود .

این چوکی هنوز هم در نزدیک بخاری
دیواری قرار داشت . دوگانگی های
مادر اطرافش قرار داشتند و سندی
روی پاهایش بازی میکرد . آخرین
دفعه ، هنگامی که چوکی اش را
بایجا کرده بودم ، او دوباره آنرا
نزدیک پنجره آورده بود .

جیم برای صرف ناشتا داخل
آشپز خانه گردیده و گفت :
- منزل شکل دیگری بخود گرفته
است .

من سرم را شور داده و تشریح
کردم ، هنگامی که او رفته بود من
مجبور بودم بعضی کارهای را انجام
دهم اما تمام آنها را حالا دو باره
به شکل اولی در خواهم آورد .
این گفته ام را از زبانی کرده و
گفته :

- دیشب میخواستم که آنرا تغییر
بدهم ، و بعد ، تو قع نداشتی که تو
اینقدر وقت بخانه بر گردی و ...
جیم خندیده و گفت :

من به او خواهم گفتم :
موهایم دوباره دراز خواهد شد ،
دوباره به شکل اولی در خواهم آمد .
بعد از اینکه موهایم را شسته و
بسته کردم ، به اطراف و اکناف خانه
نظر انداختم ، در حالیکه از ترتیب و
تنظیم جدید او جدا شده و از خوشی
در پوست نمی گنجیدم ، به بستر
رفتم . تا سرحد مرگ خسته و زنه
بودم ، اما در آن شب هرگز خواب
نرفتم . هنگامی که اشعه طلایی
آفتاب روی زمین پهن گردید از
خواب بر خاسته و موهای کوتاه
راشانه زدم ، این تغییر ، در قدم
اخیر یک تغییر موقتی و قابل برگشت
بود . دو باره دراز خواهد شد . اما
نه در جریان یک شب

آهی کشیده و تصمیم گرفتم که
فرنیچر را دوباره به شکل اولی ،
قبل از اینکه جیم بخانه بیاید تغییر
بدهم .

این تصمیم بمر حله اجرا گذارده
شد کلاهی را جهت محافظه حلقه
موهایم بسر گذاشته و به آرامی در
بستر خزیدم و ناگهان بخواب عمیقی
فرو رفتم . خواب دیدم که نمیتوانم
از تغییر دادن و یا تغییر خورده
جلو گیری نمایم . من چاق و لاغر ،
کوتاه و دراز میشدم . جیم هم در
آنجا بود . در هر لحظه که من تغییر
میخوردم پژمرده میشد و این پژمرده
شدن زیاد تر و زیاد تر میگردد .
فریاد زدم .

ناگهان جیم را در کنار خود حس
نمودم که مرا تکان میداد . چشما نم
را باز نمودم . او حقیقتا آنجا بود .
در اتاق و بستر خواب ما .

مانند دیوانه ها پرسیدم .
- تو دریمکا نبودی ؟

دختر ها به عجله داخل اتاق
گردیده و داد و فریاد میکردند .
جیم آنقدر با آنها و دوست داشتن
آنها مصروف بود که در آن لحظه
هیچ چیز کرده نمیتوانست بجزاز
خندیدن و تبسم پروی آنها .
پرسیدم :

- تخم های نیم بند و شربست
تاریخ ؟

او در حالیکه بسوی مو های
طلایی سندی بدقت نگاه میکرد در
التر تبسمی جین خورده و بخوشی
سرش را شور داد .

بهترین آواز خوان ما کیست

بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمایم .
بیانید تا بمنظور تشویق هنر و هنر مندان نظریطرفا نه و بیغرضانه
خود را ابراز نمایم شما میتوانید نامی که ای کاندید مورد نظر تا نرا
انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی باطل نشده
رانج به اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور
ارسال دارید .

عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد .
باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید
و هم کمکی بصندوق هنر مند ان نمایم .
اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده
را نمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تلیفون ۲۰۸۵۳
و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایم .

.....

یادداشت های یک مرغ

آنوقت نفسش را حتی بکشد و با آسودگی شکمش را سیر کند. خد متگار تر سینه و بلا تکلیف ایستاده بود. پسر جوان اینسو و آنسو رفت. سر انجام به طرف خدمتگار دید و گفت:

— نی، نی نان نمیخورم! پرایشان بگو که نان نمیخورم و بگو باخاطر آسوده شکمهای خود شان را سیر کنند... پروا!

خد متگار از اتاق برآمد. پسر جوان با حالت متشنج اینسو و آنسو رفت و چیزهایی زیر لب گفت که من نفهمیدم. بعد، دروازه اتاق را باز کرد و از پشت خدمتگار فریاد کشید:

— پرایشان بگو که زیاد تشویش نداشته باشند!.. من آخر از اینجا میروم...

به گریه درآمد:

— آخر میروم... که خوشحال شوند...

بر داشت و گفت:

— برای چه آمدید؟ آمده اید هر که حال زار مرا ببینید؟

آنوقت دستهایش را باز کرد و فریاد کشید:

— ببینید! خوب ببینید!

پدرش در جایش ایستاده بود و نمیدانست که چه کار کند. مادرش به طرف او رفت و گفت:

— تو بیمار هستی!

بعد سوی شوهرش دید:

— داکتر بیآور... این پسر بیمار است!

پسر جوان با خشم فریاد کشید:

— نی، من به داکتر احتیاجی ندارم... بروید، همه تان از اینجا بروید، بروید شکمهایتان را سیر کنید. زن گوشت آلوده جزانه پرسید:

— آخر چه شده؟

پسر جوان قهقهه عصبی را سر داد:

بعد بلند تر فریاد زد:

— فقط منتظر زمستان هستم... در میان سرما و خنک خواهم رفت... از اتاق برآمد و فریاد کشید:

— ای بی عا طفه ها!

به اتاق برگشت. میلر زید و می گریست. به شدت میگریست. اشکهایی که با خون یکجا شده بود، از زرخش پستانها میچکید. پیراهن سپیدش خون آلود شده بود.

به سوی من آمد و در حالی که از عصبانیت میلر زید، گفت:

— می بینی؟ این عا طفه پدریست! بر چو کی افتاد و در میان خنده عصبی گفت:

— عا طفه پدری!... عا طفه پدری!

درینوقت بازهم دروازه اتاق باز شد. پدر و مادرش به درون آمدند. هر دو پرایشان و سرا سیمه بودند خدمتگار نیز همراه شان بود. مادرش گفت:

— خدایا، باز ترا چه شده؟! ترا چه شده؟! به سوی خد متگار دید و فریاد زد:

— آب بیآور!

پسر جوان یک قدم به عقب میگفتم...

داستان دودل

کامدی را از زندان بیرون می آوردند او در اثر تعدیب و شکنجه زیاد ورنج و فشاری که متحمل شده، نشاط طراوت خویش از دست داده است رنگش چون گاه بزردی گراییده و چنان ضعیف و نحیف گردیده است که گویی حالا در هوای آه خود از جا خواهد پرید. او در حالیکه گل سرخ مودن را بدست دارد بر تخت چوبین میبیرد و سر خود را بلند نموده باطراف نظرمی افکند. اهل سرای بالبا سپای گوناگون خاطر و عمامه های بزرگ و جلادان مشعل بدست رو بروی تخت چوبین قرار دارند.

گونی می آید و بر سر کامدی می نشیند درین موقع ناگهان طوطی زنگار کامدی تکانی میخورد طوطی شانته موی او را گرفته در هوا پرواز میکند دسته موی سیاه و موج کامدی پرایشان شده بر برو دوشش می افتد. کامدی از عقب طوطی چشم میدوزد و مثل اینکه گریه کند میگوید:

— گمان نمیکنم تو هم با من سر...

فرمانروا متوجه کامدی شده بصندایی بلند میگوید:

— کامدی! از عشقی که نسبت به مودن داری صرف نظر کن!

کامدی باتکان دادن سر نارضایی خود را ابراز داشته و باوازی باریک میگوید:

(فاتمام)

قابل توجه مادران محترم

«دمیرمنو ٔولنه به اطلاع عموم مادران مرکز وولایات کشور که مخصوصا با شرایط بسیار محدود اقتصادی و محیطی فرزندان سالم و مفید و تحصیل یافته بجا معتمدیم نموده اند میرساند تا هر چه زود تر در مرکز بهدیریت عمومی تحریرات بهیژمنو ٔولنه در ولایات بهدیریت های معارف و نمایندگی های موسسه نسوان مراجعه نموده فورمه های کاندیدما در ممتاز سال را که توسط میرمنو ٔولنه ترتیب شده است اخذ و بعد از خانه پسری و تصا دیق لازمه و نصب فوتوی خون و فرزندان شان الی تاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۵۳ بهدیریت عمومی تحریرات دمیرمنو ٔولنه جهت ارزیابی و انتخاب مادر ممتاز سال ارسال نمایند.»

قابل توجه شعرا، نویسندگان و هنرمندان

«به افتخار روز مادر دمیرمنو ٔولنه از ادبا شعرا نویسندگان و هنرمندان محترم وطن آتمنا دارد برای تجلیل از مقام خجسته مانرو تبلیغ بیشتر در باره علو و قدسیت مقام ما در بهترین و عالیترین آثارشان که به مادر ارتباط داشته باشد الی تاریخ ۱۰ جوزای ۵۳ بهدیریت عالیترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیرمنو ٔولنه جوایزی اهدا خواهد شد.»

ابوریحان بیرونی

ابوریحان بیرونی پمنا پناه دانشمندان بزرگ زمان خود در زمینه رشد تفکر فلسفی و ترقی رشته های گوناگون علم و فن خدمات بزرگی انجام داد. کمتر رشته ای از دانش میتوان یافت که او نقش اندیشه آفریننده خویش را در آن بجا گذاشته باشد.

بیرونی در اکثر ساحات علوم دست یابکار زده و دست آورد های نوینی عرضه داشته است که نمودار وسعت معلومات، قدرت دید، عمق تفکر و دقت سنجش وی میباشد. او اکثر تحقیقات خویش را (با دقت و موشکافی یک دانشمند صا حسب نظر و نیز یک تیورسین متتبع متفکر انجام داده است).

ریاضیات یکی از زمینه های تجلی نبوغ فکری بیرونی بشمار میرود. او دست آوردهای دانشمندان هندی را در عرصه ریاضیات با مو فقیست های ریاضی دانان پیرو مکتب اقلیدس طور خلاق بهم آمیخت و در تلفیق سه رشته (حساب، هندسه و الجبر) استعداد شگرفی نشان داد و کوشید از هر رشته در دیگری استفاده کند. از خدمات او در حساب مخصوصا موارد ذیل قابل یاد آوری است:

۱- گرچه صفر از اختراع هندیان است، اما بیرونی آنرا در حساب وارد ساخته و عملا یکار برده و در توضیح و تعلیم شیوه استعمال ارقام خدمت ارزنده ای به علم حساب انجام داده است.

۲- مفهوم عدد کسری را در حساب یکار برده.

رئیس دولت و...

جواب: خوشبختانه روابط مابعد همیشه دوستانه و صمیمانه بوده است. درین شکی نیست که روابط ما امروز آغاز تکریدیه، مارواظ بسیار طولانی و تاریخی داریم. امید وادم این مناسبات بیشتر مستحکم گردد و یقین دارم که دوستی و صمیمیت بین ملت ها بهترین راه زندگی برای مردمان ماست.

از موقع استفاده کرده خواهش میکنم تمیبات نیک من، رفقای من و مردم افغانستان را به زعمای مردم دوست عند برسانید.

۳- محدودیت ستیستم شمارش هندیان را مورد انتقاد قرار میدهد و بی نهایت را توسعه می بخشد. میتوان کتاب (را شیکات الهند) او را نمونه برجسته این تعمیم و توسعه دانست.

۴- در حل معادلات سه مجهوله مساعی فراوان بخرج داده است.

۵- برای رقم نه تنها جنبه تعمیم میدهد، بلکه کمیت های هندسی را نیز در آن میکنجانند و از جبر برای حل مسائل هندسی کمک میگرد و مفاهیم هندسی را با عدد بیان میدارد.

۶- تصاعد هندسی خانه شطرنج را محاسبه کرده است (۱۰).

بیرونی در ساحه مثلثات نیز بموفقیت های بزرگی رسید. محققین معاصر او را اولین دانشمندی می دانند که مثلثات را بصفت یک علم شناخته و بر اساس دریاقت قانون مندی های عمومی عملیه های مثلثات کار کرده است. نه خواجه نصرالدین طوسی (۱۲۰۱ - ۱۲۷۴) آنطور یکه (کروم) معتقد است شرف یوف میگوید: این بیرونی است که علم مثلثات را پایه گذاری کرده و آنرا بصورت رشته ای مستقل از علم در آورده است. نه نصیر الدین طوسی آنطور که (برا میول) می پندارد (۱۱).

بیرونی در ساحه جغرافیای ریاضی نیز گامهای استواری برداشته و با شیوه های کاملا نوینی، فواصل و وسعت جغرافیایی برخی اماکن را تعیین کرده است.

(۱۰) - دکتور نجفی ودکتور خلیلی، دانشمندان انسان ابوریحان بیرونی ص ۸۱، ۸۲. از بیک سویت انسیکوپید به سی تاشکند، ۱۹۷۱، جلد اول ص ۶۷.

یادداشت های یک مرغ

به گریه درآمد: فقط بگذارد که زمستان بیاید... در برف و باران... بعد، به طرف کر تیش دوید: نی، همین امشب میروم... همین حالا... همه را از سر را عش دور کرد و در حالی که تلو تلو میخورد، با سرعت از اتاق پرآمد. ما درش بیحال روی چوکی افتاد و گفت: نگذارید برود! نا تمام

آدمکشی بخاطر

دیترا الی بک هم صاحب یک فرزند است: دخترش ناتالی در آن وقت ده ساله بود. ابتدا پدر کلان و مادر کلان سعی نمودند، حقیقت را از نواسه شان پنهان کرده نگذارند. ناتالی بی ماجرا ببرد ما یک روز نادالی اشک ریزان از مکتب به منزل برگشته گفت: شما بمن دروغ گفته اید! پدرم قطعاً به مسافرت نرفته، (بعد از آن تاریخ ناتالی سه مرتبه به دیدن من آمد. در وهله اول از دیدن دخترم سخت خجالت میکشیدم.

مگر پسائتر با خود عهد بستم تا هرچه زود تر پدر خوبی برای دخترم بشوم. ندامت شدید و پشیمانی های که الی بک در زیر سقف زندان احساس نمود سر انجام مقامات عدلی و برسر رحم آورد.

پس از گذشتانیدن دو برسه مدت محکومیت خود، دیترا الی بک تحت تضمین از زندان آزاد شد.

الی بک به خبر نکار گفت: (قشنگترین لحظه که انتظارش را داشتم فرارسید و حال می خواهم از نوبه زندگی شروع کنم. من اکنون یک چیز را میدانم و آن اینکه حسادت عقل را از آدمی میکبرد، و اما سعادت بیبجوچه نمیتواند بر مبنای جنایت استوار بماند.



زندون

مسؤول مدير:

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تېلفون: ۲۶۸۴۹

کور تېلفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری وات

مہتمم علی محمد عثمان زاده

داشترالا بیه

په باندنیو هیوادو کبسی ۱۵۲۴

دیوی گنئی بیه ۱۳ افغانی

په کابل کبسی ۱۰۰۰ افغانی

تېلفون: مدیریت توزیع و شکایات

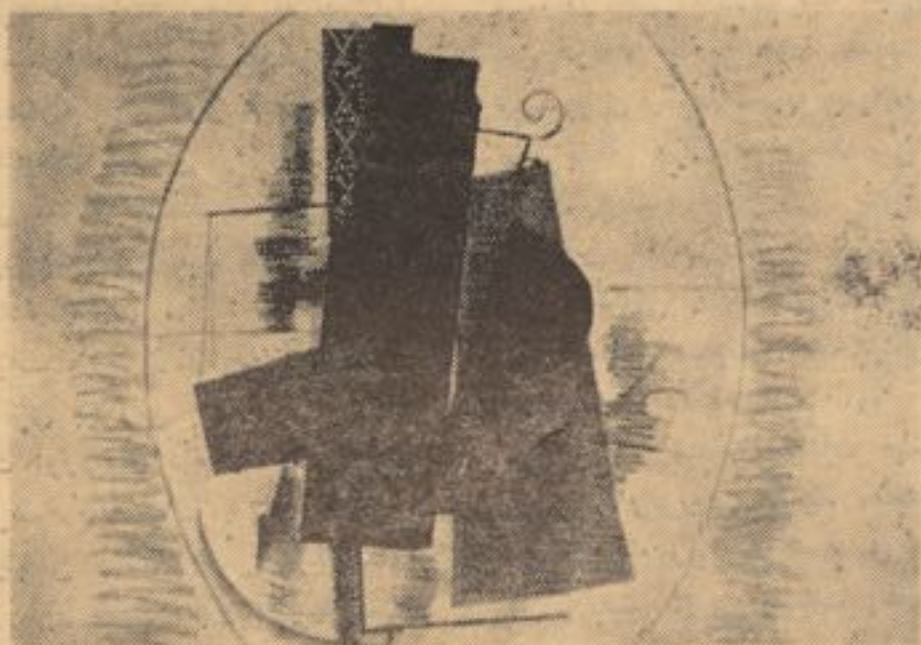
۲۶۸۵۴

پدیده های هنری

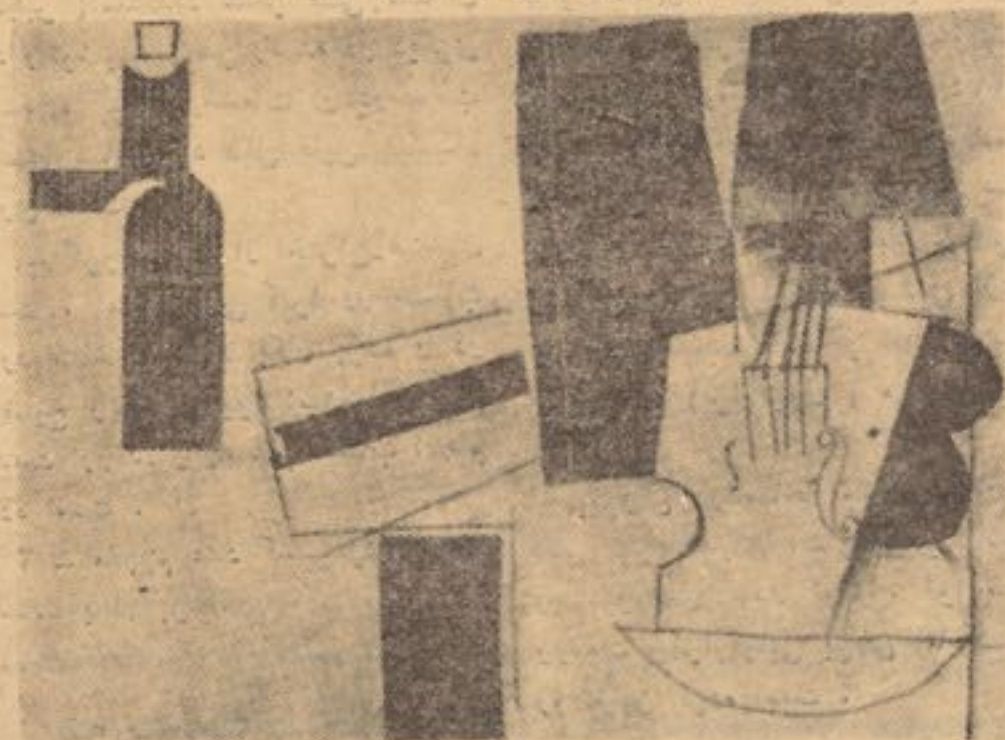
پانزدهم زمستان باز بنفشه و در شرف
غنچه گل باشکوه از غزل و دیوانه

تعبیه و نوشته‌ی محمد اسرا نیل رویا

سه تابلو در یک سبک آغاز و پایان همکاری و همفکری دو هنرمند



جورج براك و ویلن ویپ (۱۹۱۲)



پابلو پیکاسو، بو تل، گیلاس و ویلون (۱۳-۱۹۱۲)

هنکا میکه بسال ۱۹۰۷ ملاقات و آشنایی (براک) با (پیکاسو) آغاز می یابد، پیکاسو اثر معروفش را بنام (دختران اوین یون) ارائه می کند، براک سخت زیر تاثیرش می رود و قدم برای تازه ای میگذارد. و گو بیزم، این مکتب پسر سر و صدای نقاشی قرن از همین دور آغاز می شود.

از آنگاه دوستی این دو فزو نثر و محکمتر می شود، چنانکه کمتر اتفاق می افتد که هر روز با هم ملاقات نکنند.

طرف پنج سالیکه دوستی شان دوام نمود و به کمک و همکاری صمیمی همدگر پیوند خود را با چار قرن نقاشی طبیعت سازی و تشبیه آفرینی گسستند و پایه های مکتب نوینی را بنیان نهادند.

آثاری را که (پیکاسو) و (براک) درین دوره بوجود آورده اند آنقدر باهم شبیه و نزدیک اند که بیگمان بنظر می آید که از همدیگر کاپی کرده باشند.

براک بسال ۱۹۱۲ تابلویی از قطعات بریده شده ای کاغذ و روزنامه ساخت، پیکاسو نیز قدم به جای پای دوستش گذاشت و نخستین آثار خویش را در سبک (کولاز) که مفهوم آن چسباندن کاغذ، مواد الیافی و غیره روی پرده ای نقاشی است بوجود آورد.

بدینسان آنها دو مین انقلاب را در نقاشی مدرن بی نهادند.

ماجرای دوستی و کنار مشترک (براک و پیکاسو) بعد از درگیری جنگ جهانی اول خاتمه می یابد. (براک) در جنگ بسختی مجروح می شود و بنا بر خلق و طبیعت خویش میانه روی را که بمزا جش بر او بود پیش می گیرد و پیکاسو هم برای دگری می رود.

سمفونی شماره (۴۰) موزارت با موسیقی جاز

بدون شك، موزارت یکی از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک و غرب است که آثار مهم وارزنده اش به این هنر مند جاودانگی می بخشد. موزارت در ۲۷ جنوری سال ۱۷۵۶ دریک فامیل هنر پرور اتریشی تولد یافت.

پدرش (لیو یولد موزارت) که موسیقی دان معروف آن زمان، اتریش بود، پسرش را از آوان کودکی زیر تربیه گرفت.

موزارت که استعداد بینظیری داشت در سن بسیار کم آثاری ساخت که سخت مورد ستایش هنر دوستان واقع گشت.



موزارت

یکی از آثار دل انگیز و پرازش موزارت سمفونی شماره (۴۰) است. سمفونی شماره (۴۰) موزارت همان آهنگی است که روزهای جمعه به ادامه ی زیگنال پروگرام رادیویی مجله، یک قسمت بسیار کوتاه آن، آمیخته با معرفی پروگرام نشر می شود.

از قرن ۱۸ تاکنون خوانندگان و نوازندگان معروف دنیا از ممالک مختلف بارها این سمفونی را اجرا کرده اند، که جالبترین آن درین اواخر توسط امریکایی ها با موسیقی جاز به نحوی و جد آفرین و شور انگیزی اجراء گردیده است.

تصحیح

در نوشته «سخن کو تاهسی در باره ی رنسانس» شماره چارم سال ۱۲۴۰ به ۱۴۲۰ تصحیح و خوانده شود.

بسته از طرز خرامت جلوه مستانه ریخت رنگ از روی چمن چون باده از پیمان ریخت جسرت وصل تو برد آسایش از بنیاد دل بر تو شمع شبیخونی درین و پرا نه ریخت فکر زلفت سینه جاگان راز بس بیجیده است می توان از قالب این قوم خشت شانه ریخت خاک صحرا موج میشد از طپیدنهای دل خاک صحرا موج میشد از طپیدنهای دل چشم مستت خون این بسمل عجب مستانه ریخت گر غبار خاطر شمعی نباشد در نظر میتوان صد صبح از خاکستر پروانه ریخت عالمی را سرگذشت رفتگان از کنار برد رنگ خواب محفل ما بیشتر افسانه ریخت ظالم از بی دستگاری نیست بی تمهید ظلم در حقیقت ارض شمشیر است چون دندان ریخت هر کجا بیدل مکافات عمل گل میکند دیده دا یم از هجوم اشک خوا عد دانه ریخت

و هنرمندان

ز حضرت لب شیرین بنوزیم برتسم
در لاله میله از غمزدین و سرباد
(حافظ)

فرخی

زمین را گوئی گشاده آسمان نستی
گشاده آسمان گوئی شکفته بو ستا نستی
بصحرا ، لاله پنداری ز بیجاده دها نستی
درخت سبز را گوئی هزاراوا ، ز با نستی
بشب در باغ گوئی گل چراغ با غبا نستی
ستاک نستون گوئی بت لاغر میانستی
درخت سیب را گوئی ز دیا طیلسا نستی
جهان گوئی همه پر و شی و پر ، پر نیا نستی
مرا دل گر نه اندر دست آن نا مهر بانستی
بدو دستم بشادی بر ، می چون ار غوانستی

یک غزل جالب از ظهیر فاریابی

ای ز خود بینی بچشمتم مردم غم خوار ، خار
در طریق آزار مابس گشته با اغیار ، یار
مر هم لطفت دارد ذرتن مجروح ، روح
می کند تیر عتابت در ذل افکار ، کار
می دمد جام غمت اندر دل منصور ، صور
می ز ند عشقت بحق مویان با مقدار ، دار
مرغزار عشق را چون درغزار اندر صغیر
وز غم تو بلبلان را ناله در گلزار ، زار
کفر عشقت می برد از بوی ریا بوی ریا
تندی ج وشت فرو زد در دل ز ناز ، ناز
گر چه حسنش بر ذه شبها از دل مهتاب ، تاب
می کند روز ظهران به زلف کجر فتار ، تار
تا شکوفه ای سپید سیب
تازیانه ای بدست باد دید .
ریخت
نازنین چه زود رنجه میشود
شعر و خط از آصف فکرت

را مشخص میسازد و روی آن انگشت
انعقاد می گذارد .

یک نکته ای دیگر قابل یاد آوری
اینست که تیاتر بنا بر ارزش سه
خصوصی که دارد ، پو ستر هایش
نیز درین معیار بادگر پو ستر ها
متفاوت است .

پیکاسو و دیگران که در نقاشی
صاحب نام اند برای تیاتر پو ستر
ساخته اند و حتی دیکور درام را
طرح کرده اند ، پو سترهای تیاتر
ذکر کتاب ها منحیث یک اثر بجا پ
رسیده و در تیاتر و موزیم های
جهان این نوع پو ستر ها از زش
بسیار دارد ، به همانگو نه که یک
اثر نقاشی دارد .

در این تابلو نقاشی شطر نج
دایره وی (که خود فلسفه عمیقی
دارد) ، علامت سوالیه و دایره ای
مابین اش که در آن از توتیه ابری
اشعه ای آفتاب ، در تا بش است
(با مفهوم و سیمعی) برش تقریبا
نیم دایره وی روز نامه که مطا لب
نوشته هایش با محتوای د رام و
پو ستر یکجا در آ میزش است .
و چهره ای مرد متعصب ، د خستر
حیرت زده و آن چهره دختر د یگر
غرق در تلاطم و ذکر چهره های
مشخص و سمبول ها بصورت کل
هار مونی درهم ریخته ای متنا سب
را بوجود آورده که به همینگو نه
ذو درام نیز مثل این بیان متحرک ،
یک سلسله نا بسامانی های اجتماعی

اینهم پو ستر کچری قروت اثر
(رو یا) :

در این اثر گذشته از چسپا ندن
قطعات کاغذ و روز نامه ، از عکسهای
گون به گو نه نیز با جرئت تمام
استفاده شده و بر عکس دو تا بلوی
بالا فضایی برای درخشش نقطه ای
عطف بیان نگذاشته ، یعنی بافضای
کاملا پر گو شش شده تا نقطه
عطف بیان متحرک و دو رانی باشد
و این بخاطر هم آ هنگی است با
محتوای درام که بصورت کل از آن
بایه میگیرد .

برش های قطعات عکس و اخبار
بر خلاف تابلو های بالا حد اکثر
بسا دست بصورت آزاد و طبیعی
بریده شده است .

کچری قروت

نویسنده: سید مقدس تگه
دایرکتور: ستار جمالی

استاد رفیق صادق



نی پو ستر از لب شیر
نم چو زده شمره لب شیر
که هاسلم ریش نمر
بجوان جگر و سخا لب شیر



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**